کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح قصاید سبع علویات

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۸۱۱۶

شماره ثبت کتاب ۷۹۸۱۰

۶۱۲۸۲

بازدید شد ۱۳۸۲

مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۱۰۰۲۹

خطی ، فهرست شده

۸۱۱۶

عينيه حميري

بسم الله الرحمن الرحيم

لأم عمرو باللوى مربع … طامسة أعلامه بلقع

مر ام عمرو را در ریگستان منزلیست … که محو شده است نشانهاش و خالیست از آبادانی

تروح عنه الطير وحشية … والأسد من خيفته تفزع

میگریزند از ان منزل مرغان بسبب وحشت … و شیران از ترس ان منزل بزاری در آیند

برسم دار ما بها مونس … الا صلال في الثرى وقع

و همچنین ام عمرو را اثر منزلیست که نیست در ان منزل انیس … مگر مارهای پر زهر که در ان زمین افتاده اند

رقش يخاف الموت من نفثها … والسم في أنيابها منقع

ان مارها منقش اند و میترسد مرگ از گزیدن انها … و زهر در دندانهای انها جا کرده بنحوی که بند جنبیده

لما وقفت العيس في رسمها … والعين من عرفانه تدمع

چون نگه داشتم شتران سفید را در نشان ان منزل … در حالتی که چشم از شناختن ان نشان اشک میریخت

ذكرت من قد كنت ألهو به … فبت والقلب شج موجع

یاد کردم ان کسی را که بودم من عاشق او … پس شب بسر بردم در حالتی که دلم حزین و دردناک بود

كأن بالنار لما شفني … من حب أروى كبدي تلذع

گویا که آتش بآن چیزی که لاغر و غمناک کرده مرا … از دوستی معشوقی که اروی نام دارد جگر من میسوخت

عجبت من قوم أتوا أحمدا … بخطبة ليس لها مدفع

تعجب دارم از جماعتی که امدند نزد پیغمبر خدا … بطلبی که نبود ان طلب را دفع کردنی

قالوا

قالوا له لو شئت أعلمتنا … إلى من الغاية والمفزع

گفتند انحضرت را که اگر خواهی خبر دار کنی ما را که کال مرجع خواهد بود … که بسوی که خواهد بود بازگشت و پناه

إذا توفيت وفارقتنا … وفيهم بالملك من يطمع

در وقتی که تو وفات کنی و مفارقت از ما اختیار کنی … و در میان ایشان در پادشاهی جمع طمع مینمایند

فقال لو أعلمتكم مفزعا … كنتم عسيتم فيه أن تصنعوا

پس گفت انحضرت که اگر خبر کنم شما را که پناه شما کیست … خواهید بود نزدیک بانکه شما درباره او کار بعمل آرید

صنيع أهل العجل إذ فارقوا … هرون فالترك له أودع

آنچه کردند جماعت گوساله پرست در وقتی که مفارقت کردند … از حکم هارون پیغمبر پس واگذاشتن ان نزدیکتر براحت خواهد بود

وفي الذي قال بيان لمن … كان إذا يسمع أو يعقل

و در آنچه گفت انحضرت ظاهر کردن خلیفه برای کسی … بود وقتی که عقل بکار برد یا سخن پیغمبر شنید

ثم أتته بعد ذا عزمة … من ربه ليس لها مدفع

پس آمد بانحضرت بعد ازین جواب و سوال امری واجب … از جانب پروردگارش که نبود ان امر را امکان هیچ دفع کردن

أبلغ وإلا لم تكن مبلغا … والله منهم عاصم يمنع

که برسان ای محمد بانچه را که مأموری و اگر نه نخواهی بود رساننده احکام رسالت … و خداوند عالم ترا از شر ایشان نگهدار و مانع است

فعندها قام النبي الذي … كان بما يأمره يصدع

پس در آن زمان برخاست پیغمبری که … بود بهر چه امر کننده او را خدا امر کننده

يخطب مأمورا وفي كفه … كف علي ظاهرا تلمع

خطبه خواند انحضرت چون مأمور بود از جانب خدا و در دست انحضرت … دست حضرت مرتضی علی بود نمایان و درخشان

رافعها أكرم بكف الذي   يرفع والكف الذي يرفع
در حالتی که بلند کرده خوش دستی آنکه   دست آنکه بلند کردانید و دست آنکه که بلند شد

يقول والأملاك من حوله   والله أيضا شاهد يسمع
میگفت آنحضرت و فرشتگان در اطراف او بودند   و خداوند عالم نیز گواه بود و میشنید

من كنت مولاه فهذا له   مولى به النيران تستدفع
کسی را که بوده ام من صاحب اختیار او پس این علی صاحب اختیار اوست   صاحب اختیاری که آتش جهنم باو دفع میشود

كونوا له بعدي كما كنتم   معي فلم يرضوا ولم يقنعوا
باشید با حضرت علی بعد از من چنانکه بودید   با من پس راضی نشدند آن و اکتفا نکردند بقبول آنحضرت

فاتهموه وحنت منهم   على خلاف الصادق الأضلع
پس تهمت زدند رسول را بدروغ و پیچیده شد جمعی از آن   بر مخالفت پیغمبر راست گو آنچه در پهلو بود یعنی از عقل و دل

وأظهروا غدرا بمولاهم   وضيعوا ما قال واستبدعوا

تعالها من أمة خالفت   أضلها شيطانها الأكوع

وظل قوم غاظهم فعله   كأنما آنافهم تجدع
و گردیدند جمعی که بخشم انداخته بود ایشان را کار آنحضرت   گویا که دماغهای ایشان بریده شده بود

حتى إذا واروه في لحده   وانصرفوا عن دفنه ضيعوا
تا آنکه وقتی که پنهان کردند آنحضرت را در قبر مبارکش   و برگشتند از دفن آنحضرت ضایع کردند

ماقال

ماقال بالأمس وأوصى به   واشتروا الضر بما ينفع
آنچه گفته بود آنحضرت در روز پیش و سفارش کرده بود   و خریدند ضرر را بدل آنچه منفعت میرساند او

وقطعوا أرحامه بعده   فسوف يجزون بما قطعوا
و پاره پاره کردند خویشاوندان او را بعد از او   پس جزا داده خواهند شد بسبب آنچه پاره کردند

وأزمعوا غدرا بمولاهم   تبا لما كانوا به أزمعوا
و عزم کردند بشکستن عهد آقای خود را   بد حال ایشان برای آنچه عزم کردند

لا هم عليه يردوا حوضه   غدا ولا هو فيهم يشفع
نه ایشان نزد آن حضرت وارد میشوند نزد حوض کوثر   فردای قیامت و نه آنحضرت درباره ایشان شفاعت خواهد نمود

حوض له ما بين صنعاء إلى   أيلة بل منها أوسع
حوضی است آنحضرت را که عرض آن بقدر میانه شهر صنعا است   تا حوالی بصره بلکه از اینها گشاده تر

بطحاؤه مسك وحافاته   يهتز منها مونق مربع
خاک آن حوض مشک است و در کنارهای آن حوض   بلند شده است از آنجا سبزه خوش آینده سبز و خرم

أخضر ما دون الورى ناضر   وفاقع أصفر أو أنصع
از درختان سبز است آنچه نزدیک مردمست و تر و تازه است   و آن سبز بسیار سبز است که بسیاری خالص میزند

فيه أباريق وقدحانه   يذب عنها البطل الأصلع
در آن حوض کوزه های دسته دار و قدحها است   که دور میکند مردمان را از آن شجاع پیشانی کنده

يذب عنها ابن أبي طالب   ذبك جربى إبل شرع
دور میکند از آنها پسر ابی طالب   مانند دور کردن تو شترهای گر را از داخل شدن در آب

وارفعها اکرم بکف الذی … یرفع والکف الذی یرفع

در حالتی که بلند کرده خود دست آنکه … دست آنکه بلند کرد دانید و دست آنکه که بلند شد

یقول والاملاک من حوله … والله ایضا شاهد یسمع

میگفت آنحضرت و فرشتگان در اطراف او بودند … و خداوند عالم نیز گواه بود و میشنید

من کنت مولاه فهذا له … مولی به النیران تستدفع

کسی را که بوده ام من صاحب اختیار او پس این است علی برادر او … صاحب اختیار که آتش جهنم باو دفع میشود

کونوا له بعدی کما کنتم … معی فلم یرضوا ولم یقنعوا

باشید با حضرت علی بعد از من چنانکه بودید … با من پس راضی نشدند ایشان و اکتفا نکردند بقبول آنحضرت

فاتهموه وحنت منهم … علی خلاف الصادق الاضلع

پس تهمت زدند رسول را به بدعت و پیچیده شد جمعی از ایشان … بر مخالفت پیغمبر راست گو آنچه در پهلوی ایشان است از عقل و دل

واظهروا غدرا بمولاهم … وضیعوا ما قال واستبدعوا

تعسا لها من امة خالفت … اضلها شیطانها الاکوع

وظل قوم غاظهم فعله … کانما آنافهم تجدع

وگردیدند جمعی که خشم انداخته بود ایشان را کار آنحضرت … گویا که دماغهای ایشان بریده شده بود

حتی اذا واروه فی لحده … وانصرفوا عن دفنه ضیعوا

تا آنکه وقتی که پنهان کردند آنحضرت را در قبر مبارکش … و برگشتند از دفن آنحضرت ضایع کردند

ما قال

ما قال بالامس واوصی به … واشتروا الضر بما ینفع

آنچه گفته بود آنحضرت در روز پیش و سفارش کرده بود … و خریدند ضرر را بدل آنچه نفع میبرند از او

وقطعوا ارحامه بعده … فسوف یجزون بما قطعوا

و پاره پاره کردند خویشان و نزدیکان او را بعد از او … پس جزا داده شوند به آنچه به سبب آن پاره پاره کردند

وازمعوا غدرا بمولاهم … تبا لما کانوا به ازمعوا

و عزم کردند بشکستن عهد آقای خود را … بد حال ایشان برای آنچه عزم کردند

لاهم علیه یردوا حوضه … غدا ولا هو فیهم یشفع

نه ایشان نزد آنحضرت وارد میشوند نزد حوض کوثر … فردای قیامت و نه آنحضرت درباره ایشان شفاعت خواهد نمود

حوض له ما بین صنعاء الی … ایلة بل منها اوسع

حوضی است آنحضرت را که عرض آن بقدر میانه صنعا است … تا حوالی بصره بلکه از اینها گشاده تر

بطحاؤه مسک وحافاته … یهتز منها مونق مربع

خاک آن حوض مشک است و در کنارهای آن حوض … بلند شده است از آنجا سبزه خوش آینده سبز و خرم

اخضر ما دون الوری ناضر … وفاقع اصفر او انصع

از درختان سبز است آنچه نزدیک مردم است و تر و تازه است … و آن سبز بسیار سبز است که به سیاهی خالص میزند

فیه اباریق وقدحانه … یذب عنها البطل الاصلع

در آن حوض کوزه‌ها دسته و قدحهاست … که دور میکند مردمان را از آن مرد شجاع بی موی سر

یذب عنها ابن ابی طالب … ذبک جربی ابل تشرع

دور میکند از آنها پسر ابی طالب … مانند دور کردن تو شترهای گر را از داخل شدن در آب

نُصِبَ فيه عَلَماً للهُدى ... والحوضُ من ماءٍ به مُتْرَعُ

که تعیین کرده انحضرت را بر بالای منبر حضرت حبیب ... وان حوض از آب کرده شده است پر و مالامال است

يفيضُ من رحمتِهِ كوثرٌ ... أبيضُ كالفضّةِ بل أنصعُ

بر میزد از حوض رحمت خدا نهر کوثر در آن حوض ... که سفید است مانند نقره بل صاف تر از نقره

حصاهُ ياقوتٌ ومرجانةٌ ... ولؤلؤٌ لم يجنِهِ إصبعُ

سنگ ریزه آن نهر یاقوت و مرجان ... و مروارید است که نه چیده است آنها را انگشت

والورحُ والريحانُ أنواعُهُ ... ذاكٍ وقد هبّت به زعزعُ

کوثر بوی خوش و گلها همه قسم [illegible] ... خوشبوی است و میوزد بان نهر باد حرکت دهنده

ريحٌ من الجنّةِ مأمورةٌ ... ذاهبةٌ ليس لها مرجعُ

ان باد از جنت می آید با امر حق ... و همیشه آینده است که نیست مر او را بازگشتن و منقطع

إذا جرت يوماً لها نفحةٌ ... أذكى من العنبرِ أو اسوعُ

يفيضُ منه شُعَبٌ خمسةٌ ... والخلقُ من حافاتِهِ تشرعُ

عليه مولىً زاهدٌ عابدٌ ... ذاك عليُّ البطلُ الأنزعُ

إذا دنوا منه لكي يشربوا ... قيل لهم تبّاً لكم فارجعوا

هرگاه نزدیک میشوند دشمنان آن حوض کوثر که آب بیاشامند ... گفته میشوند بایشان که بد احال شما باز گردید

دونكمو

دونكموا فالتمسوا منهلاً ... يرويكمُ ومطعماً تشبعوا

و بس رویید و بجویید آبگاه دیگر ... که سیراب کند شما را و خورش که سیر شوند از آن

هذا لمن والى بني أحمدٍ ... ولم يكن غيرهمُ يتبعُ

این آب حوض از برای کسی است که دوستدار اولاد پیغمبر باشد ... و نبود بالذ غیر ایشان را پیرو

فالفوزُ للشاربِ من حوضِهِ ... والويلُ والذلُّ لمن يمنعُ

پس فیروزی یافت کسی که آب خورد از آن حوض ... و عذاب و خواری برای کسی است که ممنوع شد از آن حوض

والناسُ يومَ الحشرِ راياتُهم ... خمسٌ فمنها هالكٌ أربعُ

و مردم در روز قیامت رایتها و نشانهای ایشان ... پنج است از جمله که اصحابها طایفه اند

فرايةُ العجلِ وفرعونُها ... وسامريُّ الأمّةِ اشنعُ

اول آنها رایت گوساله و فرعون آن رایت صاحب آن ... و سامری و گمراه امت پیغمبر آنکس است که رسوای خلق و خدا است

ورايةٌ يقدمُها أدلمٌ ... عبدٌ لئيمٌ لكعٌ أكوعُ

و رایت دویم که پیش آن میرود سیاه درازی که غلامی از زنا بهم رسیده و احمق و درشت لجب

ورايةٌ يقدمُها نعثلٌ ... لا برّدَ اللهُ له مضجعا

و رایت سیم که پیش آن میرود گفتار طبیعتی که نسازد خدا برای او قبر او را

ورايةٌ يقدمُها حبترٌ ... للزورِ والبهتانِ قد أبدعوا

و رایت چهارم که پیش آن میرود روباه بازیگری که برای دروغ و افترا

أربعةٌ في سقرٍ خُلّدوا ... ليس لهم من قعرِها مطلعُ

این چهار در جهنم همیشه خواهند بود ... و نیست ایشان را از قعر جهنم بیرون آمدن

وَرَايةٌ يقدمها حيدرٌ ووجهه كالشمس إذ تطلعُ

ورايت پنجم پیش پیشان میرود حضرت مرتضی علی وروی مبارک او مانند آفتابست

غداً يلاقي المصطفى حيدرٌ ورايةُ الحمدِ له ترفعُ

روز قیامت بر میخورد حضرت پیغمبر مرتضی علی در حالتیکه رایت حمد برای پیغمبر بلند داشته مرتضی علی

مولىً له الجنةُ مأمورةٌ والنارُ من إجلالهِ تفزعُ

آقائیست که او را بهشت فرمان بردارست و آتش جهنم از بزرگی او میترسد

إمامُ صدقٍ وله شيعةٌ يرووا من الحوضِ ولم يمنعوا

پیشوای راستیست و او را شیعه هستند که سیراب میشوند از حوض کوثر و ممنوع نمیشوند

بذاك جاء الوحيُ من ربنا يا شيعةَ الحقِّ فلا تجزعوا

بآنچه گفتم آمده است وحی از جانب پروردگار ای شیعیان حق مترسید و بیتابی مکنید

الحميري مادحكم لم يزل ولو يقطع إصبعٌ إصبعُ

الحميري في قوله صادقٌ وحبكم في قلبه مولعُ

لم يثنني عن حبكم ساعةً لو قطّعوه إرباً إربعُ

وبعدها صلوا على المصطفى وصنوهِ حيدرةَ الأصلعُ

و بعد ازین گفتگوها صلوات بفرستید بر پیغمبر خدا حضرت مصطفی و برادر او مرتضی علی که پیشانی او پاکست

ثم صلوة الله

ثم صلوةُ الله تترى على أحمدِ المختارِ والشافعُ

وبعده تترى على سادةٍ لولاهم الأعمالُ لم ترفعُ

أعني علياً ثم أولاده هم عددُ الأشهرِ يا سامعُ

الحميري مادحكم لم يزل ولو يقطع إصبعٌ إصبعُ

حمیری صاحب قصیده مدح کننده شما است همیشه اگر چه پاره پاره کنند او را بقدر انگشت انگشت

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

میمیه ابن فارض

شربنا على ذكر الحبيب مدامةً سكرنا بها من قبل أن يخلق الكرمُ

لها البدرُ كأسٌ وهي شمسٌ يديرها هلالٌ وكم يبدو إذا مزجت نجمُ

ولولا شذاها ما اهتديت لحانها ولولا سناها ما تصورها الوهمُ

ولم يبقِ منها الدهرُ غير حشاشةٍ كأنَّ خفاها في صدورِ النهى كتمُ

فإن ذكرت في الحيِّ أصبح أهلُهُ نشاوى ولا عارٌ عليهم ولا إثمُ

لونه لمن لذت وقبل اولا درجه الكرم

ومن بين أحشاء الدنان تصاعدت (عدت) ... ولم يبق منها في الحقيقة إلا اسم
وإن خطرت يوما على خاطر امرئ ... أقامت به الأفراح وارتحل الهم
ولو نظر الندمان ختم إنائها ... لأسكرهم من دونها ذلك الختم
ولو نضحوا منها ثرى قبر ميت ... لعادت إليه الروح وانتعش الجسم
ولو طرحوا في فيء حائط كرمها ... عليلا وقد أشفى لفارقه السقم
ولو قربوا من حانها مقعدا مشى ... وينطق من ذكرى مذاقتها البكم
ولو عبقت في الشرق أنفاس طيبها ... وفي الغرب مزكوم لعاد له الشم
ولو خضبت من كأسها كف لامس ... لما ضل في ليل وفي يده النجم
ولو جليت سرا على أكمه غدا ... بصيرا ومن راووقها تسمع الصم
ولو أن ركبا يمموا ترب أرضها ... وفي الركب ملسوع لما ضره السم
ولو رسم الراقي حروف اسمها على ... جبين مصاب جن أبرأه الرسم

ودون

وفوق لواء الجيش لو رقم اسمها ... لأسكر من تحت اللوا ذلك الرقم
تهذب أخلاق الندامى فيهتدي ... بها لطريق العزم من لا له عزم
ويكرم من لا يعرف الجود كفه ... ويحلم عند الغيظ من لا له حلم
ولو نال فدم القوم لثم فدامها ... لأكسبه معنى شمائلها اللثم
يقولون لي صفها فأنت بوصفها ... خبير أجل عندي بأوصافها علم
هنيئا لأهل الدير كم سكروا بها ... وما شربوا منها ولكنهم هموا
صفاء ولا ماء ولطف ولا هوا ... ونور ولا نار وروح ولا جسم
محاسن تهدي المادحين لوصفها ... فيحسن فيها منهم النثر والنظم
ويطرب من لم يدرها عند ذكرها ... كمشتاق نعم كلما ذكرت نعم
وقالوا شربت الإثم كلا وإنما ... شربت التي في تركها عندي الإثم
وعندي منها نشوة قبل نشأتي ... معي أبدا تبقى وإن بلي العظم
عليك بها صرفا وإن شئت مزجها ... فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم
ودونكها في الحان واستجلها به ... على نغم الألحان فهي بها غنم
فما سكنت والهم يوما بموضع ... كذلك لم يسكن مع النغم الغم

النغم بالفتح ما يلتذ بالآذان
[illegible]

وفي سكرة منها ولو عمر ساعة ترى الدهر عبدا طائعا ولك الحكم

فلا عيش في الدنيا لمن عاش صاحيا ومن لم يمت سكرا بها فاته الحزم

على نفسه فليبك من ضاع عمره وليس له منها نصيب ولا سهم

هو العلي

الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم والام حواء

آدمیان از جهت صورت مانند یکدیگرند پدر ایشان آدم است و مادر حوا

فان لم يكن في اصلهم شرف يفاخرون به فالطين والماء

و اگر نباشد در اصل ایشان بزرگی فخر کنند بان گل است و آب

ما الفخر الا لاهل العلم انهم على الهدى لمن استهدى ادلاء

نیست فخر مگر اهل علم را که ایشان بر راه راست هر کسی را که طلب راه کند راه برانند

وقيمة المرء ما قد كان يحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء

و قیمت مرد آنست که با آن خوب داند آن را و جاهلان مر اهل علم را دشمنانند

فقم بعلم ولا تبغي به بدلا فالناس موتى واهل العلم احياء

فان اتيت بجود من ذوي نسب فان نسبتنا جود وعلياء

طلب العلم من له وعناء والتراك عنها كربة وبلاء

فاصبر على طلب العلم فانما بعد المذلة رفعة وعلاء

تمام شد

و اشنیده‌ای گلاب مرکردیدم در صحن چمن

پژمرده گلی میان گلها دیدم دل گو زچو من

گفتم که چه جرم کرده کین می سوزند در آتش غم

گفتا که دمی در این چمن خندیدم ای وای بمن

ششم ثلاثة طلبتهم زتلو بین الایش

به پدر و جد او اگر دم مکن نه شود

جد به الاصم شما تا شر اربع مانند

بیخ الحدید ما بردم الشحم لا نماند

ببر آهن اپی نه

بگو بهادر مع تخذ از آسمان نزول خواهد کرد

باران

دعای مطالعه اینی دعا را بسم الله الرحمن الرحیم در وقت مطالعه بخواند عالم شود

اللهم زدني علما وفهما يا كاشف المشكلات وعالم الخفيات اكشف الحجاب

عن وجوه هذه المسائل واحفظني عن الضلال انت موفق لكل شيء

وانت علام الغيوب يا رب اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم واكرمنا بنور

الفهم اللهم افتح ابواب فضلك وانشر علينا خزائن رحمتك يا ارحم الراحمين

اللهم ارزقنا فهم النبيين والهام الملائكة المقربين

هذا كتاب سبعه

وبه بسم الله الرحمن الرحيم نستعين

بواجب الوجود استعين وبارشاده سبيل الحق استبين واصلي على
محمد وآله الطيبين الطاهرين الذين هم حبل الله المتين وعروته الوثقى
وكتابه المبين اما بعد فان القصائد السبع العلويات نظم العالم عز الدين عبد
الحميد بن ابي الحديد حشره الله مع من احبه قد احتوت على فضائل
كثيرة ومحاسن نكت اثيرة وما ذاك الا لجلالة قدر الممدوح وغزارة علم
المادح وكنت حفظتها صغيرا وامعنت النظر فيها كبيرا فاحببت ان
انبه على غوامض الفاظها ومعانيها متحريا غاية الاختصار متقربا الى
الائمة الاطهار ورايت ذلك من طريق الاولوية اذ كنت من الاسرة
العلوية والله ارجو وعليه اتوكل واليه ارغب ومنه الطلب وبه
اثق وهو حسبي ونعم الوكيل الفصل البائية المضمومة في فتح خيبر وهي
سبعون بيتا "ألا إن نجد المجد أبيض ملحوب" "ولكنه جم المهالك مرهوب"
النجد الطريق المرتفع وقد يتسع فيه فيسمى نجدا وان لم يكن مرتفعا والمجد
الكرم قال ابن السكيت المجد والشرف يكونان من قبل الآباء والحسب
والكرم يكونان في الرجل وان لم يكن له آباء لهم شرف والملحوب الواضح البين
من لحبت اللحم عن العظم لحبا اذا قشرته وكذا العود ونحوه والجم

الكثير

الكثير والمرهوب المخوف "هو العسل الماذي يشتاره امرؤ" "بغاه وأطراف الرماح يعاسيب"
الماذي الابيض ويشتاره يستخرجه من موضعه يقال
شرت العسل واشترته اجتنيتها واليعاسيب جمع يعسوب وهو ذكر
النحل ومقدمها ومنه قيل للسيد يعسوب وامرؤ اصله مرء فاسكنوا الميم على
غير قياس وادخلوا عليه الف الوصل وجعلوا حركة الراء تبعا لحركة
الهمزة وجرأهم على ذلك حذف الهمزة منه تخفيفا والقاء حركتها على
الراء كما في كمؤ وكم وهو يجعل حركة الراء تبعا لها لانها قد تكون حرف
الاعراب والمعنى ان مسلك المجد مع وضوحه وظهوره كثير الاهوال صعب
المسالك وذلك لان المطالب العالية لا تنال الا باقتحام الحروب ومكابدة
الخطوب ولما استعار لفظ العسل للمجد استعار لفظ اليعاسيب للرماح
التي هي دون المجد كاليعاسيب دون العسل وقال "ذق الموت إن
شئت العلى واطعم الردى" "فنيل الأماني بالمنية مكسوب" العلا
والعلى الرفعة والشرف اذا قصرت ضممت واذا مددت فتحت والردى
الهلاك يقال منه ردي يردى ردى والاماني بتشديد الياء جمع امنية وهو ما
يتمناه الانسان وخفف ضرورة والمنية الموت لانها مقدرة والمنا القدر
والمنى التقدير "خض الحتف تأمن خطة الخسف إنما" "يبوخ ضرام الخطب"

والخطب مشبوب ش حض امر من خاض يخوض خوضا بالمجنبين والحتف
الموت وجمعه حتوف يق مات فلان حتف انفه اذا مات من غير قتل و
لا ضرب ولا يبنى منه فعل وخطة الخسف حالة الذل يق سامه خسفا بفتح
الخاء وضمها اى اولاه ذلاً والخسف ايضاً النقصان ويبوخ يسكن والخطب
الامر الشديد وقال الجوهرى الخطب سبب الامر وضرامه سرعة التهابه و
المشبوب الملتهب واستعار لفظ الخوض للدخول وغار الخطب وقال له
يهولنك ما تراه من اضطرام نيران الماء حجم ولهم بنفسك فما هو الحافا
فيها انما تسكن وهى على تلك الحالة مع ثبوت النفس ورباطة الجاش
الم تخبر الاخبار فى فتح خيبر ش ففيها الذى لب اللب عاجب ش الهمزة
للتقرير واللب العقل والملب المقيم الثابت يق الب بالمكان ولب اذا قام
فيه ومنه لبيك قال الفراء اى انا مقيم على طاعتك ونصب على المصدر كقولك حمد
الله وشكر الله وثنى على معنى التاكيد اى لبا بعد لباب واقامة بعد اقامة
والاعاجيب جمع اعجوبة ولما ذكران المجد لا يدرك الا بتجشم الاخطار و
تقحم المهالك خرج الى مدح مولينا امير المؤمنين ع بذكر هذا الفتح الجليل الذى
لم يحصل الا بتحمل ما قربه ووطاه ولهذا حث فرغيره فى ذلك اليوم وجبن
لم يظفر بما فاز به ولا ادرك ما ادركه من الفضل ش وفوز علي بالعلى فوزها به

فظ

فكل الى كل مضاف ومنسوب ش المصدر اذا اضيف ونون عمل عمل الفعل و
الفوز النجاة والظفر بالخير وهو ايضا فى غير هذا الموضع الهلاك واضافة
الفوز الى العلى مجاز والمعنى ظاهر اى كما ظفر على ع بالعلى فازت العلى به ع بالغ
فى مدحه حتى ان حصول العلى له فوز للعلى وشرف لها وفيه من اللطف ما لا
يخفى ش حصون حصان الفرج حيث تبرجت وما كل منظ للجزارة مركب ش
حصون خبر مبتدأ محذوف اى هى حصون والحصان المرأة العفيفة والفرج الموضع
المخوف كالثغر والتبرج اظهار المرأة محاسنها وهو ضد الحصانة والمنطق المنطق
القوائم والجزارة اطراف البعير اليدان والرجلان والرأس لان الجزار يأخذها
فهى جزارته كالعمالة للعامل والجزور من الابل يقع على الذكر والانثى
واستعار لفظ وصف المرأة للحصون فى الحصانة والتبرج ويريد ان
هذه الحصون مع ظهورها ممتنعة على مروم فتحها وضرب لها المثل فقال
ليس كلما يمشى على اربع يمكن ركوبها فان السبع ممتد القوائم وهو ممتنع
الركوب ولقد اجاد فى هذا البيت ان لم يكن سبق غيره الى معناه وهذا
توطئة لمدح امير المؤمنين ع فى فتحها صعوبتها ش يناط عليها النجوم فلا
ويسفل عنها للغمام اهاضب ش يناط يعلق يق ناط الشئ ينوطه اذا
علقه والنياط عرق علق به القلب من الوتين فاذا انقطع مات صاحبه

وهو الذيل الفرو والاهاضيب جمع اهضاب والاهضاب جمع هضب وهي حلبات
المطر بعد القطر والهضبة القطر [illegible] وهضبت السماء فطرت وجمعها هضب مثل بدرة
وبدر يقول ان هذه الحصون لارتفاعها قد وصفت السماء حتى كان النجوم عليها
قلائد وكان حلبات القطر مستفلة عنها وذلك على سبيل المبالغة وهو
[illegible] بات بادي ، وتهزل للجرباء فيها وثم نصب ، وذا فاطلع اجبال الاشاهب ،
تهل تصب الجرباء السماء سميت بذلك لما فيها من الكواكب كانها جرب
لها وقد [illegible] الانمتك لها وذلك ادعت لها وانما النعت للسحاب
وتبتعد منه لارتفاعه وتضمحل والصوب نزول الغيث والصاب السحاب
ذو الصوب والوذ ضعيف المطر ونعم الجبال المرتفعة عنها جمع اشم واضاف
الصفة الى الموصوف ههنا [illegible] والقعر الجبال الشم والشناخيب جمع [illegible]
وهو الماء المنصب يقول ان هذه الحصون اعلى من الجبال فقوى المطر يصل
اليها قبل ان يصل ضعيفه الى رؤس الجبال والضعيف انما يكون قبل القوى
في الاغلب وقد جعل الحصون في البيت الاول ارفع من الغيث وفي هذا جعله
ارفع منها وليس ذلك عيبا لان من عادة الشعراء انهم يجمعون في الصفات
بين الارجح والانقص وليس قصدهم الترتيب في التقديم والتاخير بل الجمع
بين الصفات والتنوع في التشبيه ، وكم كربت جيشا للكسرى وقيصرت ،

بلى في قيصر ذلك القنان الشناخيب ، كسرى بفتح الكاف وكسرها ملك الفرس
وقيصر ملك الروم والقنان جمع قنة وهي اعلى الجبل والشناخيب جمع شنخوب
وشنخوبة وهي رؤس الجبال شبه الحصون بالجبال والمعنى ظ ، وكم من عبيد
بات وهو عبدها ، ومن حرب اسرى بها وهو محروب ، عبد القوم وعبود
هم سيدهم والعبيد [illegible] الذي هيج المرض وهو المعبود ايضا والحرب بكسر
الراء الذي اشتد غضبه والحروب المسلوب يقال حرب الرجل ماله فهو محروب
وحريب يقول كم من سيد [illegible] في هذه الحصون فقهرته واخضعته وكم من شجاع
قد اشتد غضبه حنقا وحمية فاصبح مسلوب المال [illegible] وما عليه [illegible] وذلك لمانيه
من المنعة والقوة ، وارض حرام لم يورها ، فلم يغن فيها جحفل وكتيب
الارعن الجيش مشتق من الرعن وهو انف الجبل المتقدم ويجمع على رعول
ورعان وقيل الجيش الارعن المضطرب الكثرة والمواج المضطرب يقال
مار الشيء يمور مورا اذا تحرك وذهب وجاء والم نزل والالمام النزول
[illegible] يقال هاويه [illegible] الغبار [illegible] والجر الجيش وجده ثقيل [illegible]
يقال جيش جاور اي ثقيل السير لكثرته والكتيب بعينه الجيش لكثرته يقول
لم يجد هذه [illegible] الحصون فلم ينفع فيها كثرة ولا قوة [illegible]
ولاحام حولا للعدى والحمى ، ولا [illegible] شوقا للكرى فذلك الموت

حام الطائر ونحوه حول الماء يحوم حوما وحومانا اى دار وطمس اللوب

واللوب جمع لوبة ولابة الحرة اى الارض التى بها حجارة سود اى المعنى انها

ساكنة لم يضطرب حماها لاجل خوف الردى ولا عطشت ارضها لا تخذ بها

اى للهلاك بل هى امنة ساكنة واصل التشوف منازعة النفس والحنين الى

الشىء فلا نطاع عنها والعروق صوائب كما كان عنها للكواكب تنكب

يقول لا يطيش عنها عروق التيان وهى حوادثه ونوائبه صوائب اى مواقع كما كان

عنها تنكب اى عدول للكواكب وهى جمع ناكبة اى عادلة عن الاستقامة

تقاصر عنها الحادثات فللردى طرائق الا نحوها واساليب تقاصر اصلها انتقاص

حذف احد التائين تخفيفا والاساليب جمع اسلوب وهو الفن يقال اخذ فى اساليب

من القول اى فنون والمعنى ظ فلما اراد الله فض ختامها وكل عزيز غالب الله

مغلوب لما اذا وليها الماضى كانت ظرفا كهذا الموضع بمعنى حين وعامله جوابه

الذى يقتضيه واذا وليها المستقبل كانت حرف جزم وهى نفى لافعل وتكون بمعنى

الا كما فى قوله تعالى ان كل نفس لما عليها حافظ فى قراءة من شدد وكذا فى قولهم نشدتك

الله لما فعلت اى الا فعلت قال الخليل هذا كلام محمول على النفى وقال ابو على

الا ان تقدير قولهم الا فعلت اى لا فعلت والمعنى الا ان تفعل خفضت ام ولا

الفض الكسر وفض ختامها كناية عن هدم بنيانها وفتح مغالقها رماها بجيش

جوارس

بماء الارض فوقه رواق من النقع الاعلى مضروب الرواق فى الاصل شقة

بين يدى البيت واستعاره للغبار احاطته بهذا الجيش وتظليله اياه كما يظلل

الرواق ما تحته وقوله رماها جواب لما يسدده هدى من الله واضح

ويرشده نور من الله محجوب الهدى الطريق الذى يهتدى به اى بيان طريق

اما ان هدى اى سمت طريق يسدده قبله وقوله نور من الله محجوب

يريد معارف اهل الديانات المنفية وفيه ثم صنائع الله نعم وتلك محجوبة

عن الابصار معانى الذى فيه واصبائل نسوس واجرد ذيال وقاء

حوب المغانى جمع مغنى وهو المنزل والاصيد الملك قيل اصله البعير يكون به

داء فيرفع وقيل سمى بذلك لكونه لا يلتفت يمينا ولا شمالا واصله كل من به داء لا

يتمكن من الالتفات لاجله والاشوس الذى ينظر بموخر العين تكبرا وتغيضا

والاجرد من الخيل الذى قل شعره وقصر وهو محمود والذيال الطويل الذنب القاء

تانيث الامق وهو الفرس الطويل والمق الطول وفرس سرحوب طويلة وتوصف

به الاناث دون الذكور وقد وصف حال الجيش فذكر الفرسان والسلاح والخيل

ذكورها واناثها وفضفاضة زغف كالحباب قتيرها واسمر عسال وابيض مخشوب

الفضفاضة الدرع الحسنة والزغف جمع زغفة بسكون الغين وتحريكها والواحد

والجمع وهى الدرع اللينة وقال الشيبانى الزغفة الواسعة فعلى هذا القول لا تناقض

لكنه وصف الواحد بالجمع وعذره انه اراد الجنس والحباب نفاخات الماء التى تعلو

والصين رؤس المسامير في الدروع شبه رؤس المسامير بالفقاقيع التي على
وجه الماء وهو تشبيه مصيب والأسمر العسال الرمح وسمي عسالا لهزازه
واضطرابه والعسلان سرعة المشي والأبيض المخشوب السيف المصقول ؛
نهار ميمون في دجى ليل غيهب ؛ فأبيض وضاح وأسود غيهب ؛
الغيهب الغبار المحرب والغريب الشديد السواد ولقد أحسن في هذا
البيت وأجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه ؛ على
أمير المؤمنين وجيشه ؛ بوائق نسر المغارة والذئب الزعيم سيد القوم
ورئيسهم والمغارة واحد المغاور سميت بذلك تفاؤلا بالسلامة والفوز
وأراد بالنسر والذئب الجنس منهما وجعلهما كاتحقق النصر والظفر لهذا الجيش
فهو يتبعه لياكل من لحوم القتلى ؛ وصب عليها منه سوط بلية ؛ على كل مصبوب
الأساءة ومصبوب ؛ السوط اسم للعذاب وإن لم يكن ثم ضرب بسوط
أي جرى على هذه الحصون من أمير المؤمنين عذاب مصبوب على كل مسيء
قوله مصبوب خبر لمحذوف أي هو مصبوب قوله على كل مصبوب متعلق به أي
بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية أي سوط بلية هو مصبوب على
كل مصبوب الإساءة أي الذي صبت إساءته على الناس وأراد به المسيء ؛
فغادرها بعد الأنيس بلقعا ؛ يراوح بها وحش خلو ونعرب ؛ البلقع
ذكر اليوم والمغير تغادرها أي تركها خرابا لا يسمع بها الأصوات اليوم الذي من ينيا

أن يسكن الحزب ؛ ينوح عليها نوح هوول يوشع ؛ ويذري عليها دمع
يوسف يعقوب ؛ الضمير في ينوح يعود إلى الصدى ونوح مصدر مضاف إلى
المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر أيضا مضاف إلى المفعول وفاعله
يعقوب والعامل فيه ما في يذري من معنى أو المقدر ينوح الصدى على هذه الحصون
نوحا مثل نوح يوشع على هوول ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب على يوسف فهما
في الأصل صفتا مصدرين ويوشع هو يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بن
يعقوب وهو ملك من قبله وبدري بلقي ؛ بها من زماجير الرجال صواعق ؛
ومن صوب ذي الدماء شآبيب ؛ الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت بين الفك
ويحرى إذا الكر التجلي والصياح شبه أصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي
تهلك كلما أتى عليه والصوب في الأصل نزول الغيث واستعار لفظه لسيل
الدماء والأذى للوح ولفظه مستعار أيضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب
وهو الدفعة من الغيث ؛ فكم خر فيها للبوارق مبرق ؛ وكم فل فيها للقضا الله
السلب سالب ؛ خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد
من منه رعد وبرق وأرعد وأبرق والسلب التي لا عقد بها جمع سليب فعيل
بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله وأهله ؛ وكم أصبح الصب المحزون
بأرضها ؛ وكم بات فيها صاحي وهو مطرب ؛ لكون هذه المواضع حربة القتلى
وبيت جاد على ضدها وهو رب أنها للتعليل وهم يحاولون على الضد كما يحلو

والصيد، ونس المسامير في القرح شبه، ونس المسامير بالقواقع الذي على وجه الماء وهو تشبيه مصيب والاسمر العسال الرمح وسمي عسالا لهتزازه واضطرابه والعسلان سرعة المشي والابيض المخشوب السيف المصقول

نهار سيوف في دجى ليل عثير ❁ فابيض وضاح واسود غربيب ❁

العثير الغبار المرجب والغربيب لشديد السواد ولقد احسن في هذا البيت واجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه ❁ على

امير المؤمنين عنبر ❁ وبان من المغارة والذيب ❁ الزعيم سيد القوم ورئيسهم والمغارة واحد المغاور سميت بذلك تفاولا بالسلامة والفوز

واراد بالنمر والذيب الجنس منها وجعلها تابدا لتحقق النصر والظفر لهذا الجيش فهو يتبعه ليأكل من لحوم القتلى ❁ فصب عليها منه سوط بلية ❁ على كل مصبوب

الاساءة مصبوب ❁ السوط اسم للعذاب وان لم يكن ثم ضرب بسوط اي جرى على هذه الحصون من امير المؤمنين عذاب مصبوب على كل مسيئ

قوله مصبوب خبر لمحذوف اي هو مصبوب قوله على كل مصبوب متعلق به اي بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية اي سوط بلية هو مصبوب على

كل مصبوب الاساءة اي الذي صبت اساءته على الناس واراد به المسيئ ❁

فغادرها بعد الانيس للصدى ❁ يا رجائها ترجيع لحن وتطريب ❁ الصدى ذكر البوم والمعنى تغادرها اي تركها خرابا لا يسمع بها الاصوات البوم الذي من شأنه

ان يسكن الخراب ❁ ينوح عليها نوح هرون يوشع ❁ ويذرى عليها دمع يوسف يعقوب ❁ الضمير في ينوح يعود الى الصدى ونوح مصدر مضاف الى المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر ايضا مضاف الى المفعول وفاعله يعقوب والعامل فيه ما في يذري من معناه والمعنى ينوح الصدى على هذه الحصون نوحا مثل نوح يوشع على هرون ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب على يوسف فهما في الاصل صفتا مصدرين ويوشع هو يوشع بن نون بن افراثيم بن يوسف بن يعقوب وهرون مات قبله ويذري يلقي ❁ بها من زماجير الرجال صواعق ❁ ومن صوب ذي الدماء شآبيب ❁ الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت بالفاه ونحوه اذا اكثر الضجر والصياح شبه اصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي تهلك كلما اتى عليه والصوب في الاصل نزول الغيث واستعاره لقطر السيل الى الماء والاذى الموج والقطر مستعار ايضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب وهو الدفعة من الغيث ❁ فكم خر فيها للبوارق مبرق ❁ وكم فك فيها للقنا الشلب مسلوب ❁ خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد يقال منه رعد وبرق وارعد وابرق والسلب الذي لا عقد لها جمع سليب فعيل بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله واهله ❁ وكم اصبح الصعب الحرون بارضها ❁ وكم بات فيها صاحب وهو محبوب ❁ لكن في هذه المواضع خبرية للتكثير وبيت جاء على ضدها وهو رب لانها للتقليل وهم يجاوزن على الضد كما جاء

والصبي، وبين المسامير والقرح شبه رؤوس المسامير بالفقاقيع التي على
وجه الماء وهو تشبيه مصيب والاسمر العسال الرمح وسمي عسالا لاهتزازه
واضطرابه والعسلان سرعة المشي والابيض المخشوب السيف المصقول
نهار مسيوف ودجى ليل عسعس * فابيض وضاح واسود غربيب *
الغربيب الغداف الحرب والغربيب الشديد السواد ولقد احسن في هذا
البيت واجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه * على
امير المؤمنين وعمه * وبائته فيه المغارة والذئب الزعيم سيد القوم
ورئيسهم والمغارة واحد المغاور سميت بذلك تفاؤلا بالسلامة والفوز
واراد بالنسر والذئب الجنس منهما وجعلهما تابعين لتحقق النصر والظفر لهذا الجيش
فهو يتبعه لياكل من لحوم القتلى * وصب عليها منه سوط بلية * على كل مصبوب
الاساءة مصبوب * السوط اسم للعذاب وان لم يكن ثم ضرب بسوط
اي جرى على هذه الحصون من امير المؤمنين عذاب مصبوب على كل مسيء
قوله مصبوب خبر لمحذوف اي هو مصبوب قوله على كل مصبوب متعلق به اي
بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية اي سوط بلية هو مصبوب على
كل مصبوب الاساءة اي الذي صبت اساءته على الناس واراد به المسيء *
فغادرها بعد الانيس وللصدى * بارجائها رجع لحن وتطريب * الصدى
ذكر البوم والمغني نغادرها اي تركها خرابا لا يسمع بها الا صوت البوم الذي من شانه

ان يسكن الخرب * ينوح عليها نوح هرون يوشع * ويذري عليها دمع
يوسف يعقوب * الضمير في ينوح يعود الى الصدى ونوح مصدر مضاف الى
المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر ايضا مضاف الى المفعول وفاعله
يعقوب والعامل فيهما ما في يذري من معناه والمعنى ينوح الصدى على هذه الحصون
نوحا مثل نوح يوشع على هرون ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب على يوسف فهما
في الاصل صفتا مصدرين ويوشع هو يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بن
يعقوب وهرون مات قبله ويذري يلقي * بها من زماجير الرجال صواعق *
ومن صوب ذي الدماء شآبيب * الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت بين لهاة
ويحرج اذا انكر الضجيج والصياح شبه اصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي
تهلك كلما اتى عليه والصوب في الاصل نزول الغيث واستعار لفظه لسيل
الدماء والادى لموج ولفظه مستعار ايضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب
وهو الدفعة من الغيث * فكم خر فيها للبوارق مبرق * وكم ذل فيها للقنا الله
السلب مسلوب * خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد
من منه رعد وبرق وارعد وابرق والسلب التي لا عقد بها جمع سليب فعيل
بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله واهله * وكم انجب الصعب الحرون
بارضها * وكم بات فيها صاحب وهو مخطوب * كم في هذه المواضع خبرية للتكثير
وبيت جاء على ضدها وهو رب لانها للتقليل وهم يجاورون على الضد كما يحملون

على القطر واصحب انغاد يقول كم انقاد بارض خيبر من الرجال من كان حرونا
صعبا او نقاد وكم من كان مالكا حاكما فبات وهو مملوك ومحكوم عليه ؛
وكم عاصب بالعصب هامته ضحى ؛ فلم يمس الا وهو بالعضب معصوب ؛ العصب
العمامة وعصبها ادارها على راسه والعصب ضرب البرد اليماني والعضب السيف القاطع
والمعصوب المتعزى جعله في اول النهار رجلا متعصبا بعمامة وفي اخر النهار مقتوله
فصار السيف له كالعصابة المحيطة بالراس ؛ لقد كان فيها عبرة لمجرب
وان شاب ضرا بالمنافع تجريب ؛ معناه ان من شاهد هذه الحالة ان
لحظ الضر فانه يحصل له من التجربة والاعتبار ما ينتفع به ويقيس عليه احوال
الدنيا وهذا من قول بعضهم علمتني الحزم لكن بعد مؤلمة ان المصاب امام التجارب
وما انس لا انس اللذين تقدما ؛ وفرهما والفر قد علما حوب ومانرطية
وانسي جزم بها لانه جواب الشرط واللذين يريد بهما [illegible] ابا بكر وعمر [illegible] يقول مهما
انس من الاشياء لا انس هرب هذين الرجلين مع قولهما علمهما بان الفرار حوب اي اثم
وللراية العظمى وقد ذهبا بها ؛ ملابس ذل فوقها وجلابيب ؛ الراية العظمى
راية رسول الله صلعم والجلابيب جمع جلباب وهو الملحفة اي قد اشتمل الذل على
هذه الراية بحمل هذين الرجلين لها كاشتمال الملابس والجلابيب على الانسان
وروي في طريق احمد بن حنبل في رواية رضي الله عنه ان يوم خيبر اخذ ابو بكر
اللواء فانصرف ولم يفتح عليه ثم اخذه من الغد عمر فرجع ولم يفتح له وقد اصاب

الناس يومئذ شدة وجهد عليه فقال رسول الله صلعم اني دافع اللواء الى
رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح الله عليه فلما
اصبح رسول الله صلعم دعا باللواء والناس على مصافهم فدعا عليا وهو ارمد
فتفل في عينيه ودفع اليه اللواء فمضى ففتح له قال الشيخ فانزل الله تعالى
قوله لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم
فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا هذا الفتح المذكور في الاية وهو فتح خيبر
في الصحيح من التاويل فعموم لفظ المؤمنين في الاية مختص بامير المؤمنين صلعم والرضى
من الله متعين عليه وكذلك والسكينة انما نزلت عليه والفتح انما كان على يديه
يتلهما من ال موسى شمردل ؛ طويل نجاد السيف اجيد يعبوب ؛ يتلهما يطردهما
هما ال موسى هنا قومه والشمردل القوي السريع من الابل وغيرها ويريد به
مرحب بن مختار العرب نصف بطول النجاد لان طول النجاد دليل على طول القامة
والطول محمود عندهم والاجيد الطويل الجيد وهو العنق واليعبوب الفرس الكثير
الجري والنهر الشديد الجرية واطلق على مرحب هذا اللفظ لشدته وشدة عدوه ؛
يجد منونا سيفه وسنانه ؛ ويلهب نارا غمده والانابيب ؛ يجد يقدم والمنون
الموت والضمائر في قوله سيفه وسنانه وغمده يعود الى مرحب وفي البيت مبالغة ؛
احضهما احضر اخرج خاضب ؛ وذان هما ام ناعم الخد مخضوب ؛ الحضر
العدو والاخرج ذكر النعام الذي فيه بياض وسواد والخاضب الظليم الذي اكل
الربيع فاحمر ظنبوباه او اصفر وناعم الخد مخضوب كناية عن المرة يقول انت في هذين

الرجلين حين طرقهما رجب امر عدو وظليم قوي منقر واجلان ام امرانا
وضعفها ورقة قلوبها وهذا الحكم واستهزاء ٭ عذيري كما ان الحمام لبعض
وان بقاء النفس للنفس محبوب ٭ عذيرها عذير يلب واستصعبا اذ لا تبغض
الموت شيمة الاذلة العجزة والضعفاء واما اهل النجدة والشجاعة فيبادرون
الى دهاء الانفس ٭ ليكره طعم الموت والموت طالب ٭ فكيف يلذ الموت
والموت مطلوب ٭ هذا البيت ليس على عمومه مخصوص بها وبامثالها وهو من
قول بعض العرب وقد قيل له لم لا تعز فقال والله اني لاكره الموت وهو
يا يقيني فاسعى اليه بقدمي ٭ وغاية قصب العلياء يملكها امرء ٭ يعني افاعيل الدنا
مقصوب ٭ يريد قصب سبق العلياء فحذف المضاف لدلالة عليه وفي القصب
وجهان احدهما انه يراد به مسافة السبق لانها تمسح بالقصب فاطلق عليها لفظ
القصب مجازا والاخر انهم كانوا يجعلون في غاية الحلبة قصبة فالسابق باخذ
تلك القصبة يكون له شاهدا بالسبق والمقصوب بمعنى وقصبه اذا عابه فمقصوب
صفة لامرء وبغير متعلق بمقصوب فالتقدير يملكها امرء معيب بغير فعل دني وكان
الاحسن ان يكون وضع الكلام يملكها امرء غير مقصوب بفعل دني فكان يحصل
بذلك التنزيه لامير المؤمنين عليه السلام والتعريض لغيره ووجه البيت انه كامل ليس
فيه عيب الا الدعابة فيما ادعاه اعداؤه من الدعابة وتلك لو ثبتت لكانت من مكارم
اخلاق سيدنا رسول الله ص فقد كان يمزح ويقول اني لامزح ولا اقول الا
حقا واول من نسب عليا الى الدعابة عمر بن الخطاب ثم انتشر ذلك في افواه

اعدائه كمعوية بن هند وعمرو بن النابغة حتى قال ع عجبا لابن النابغة يزعم
لاهل الشام ان في دعابة واني امرء تلعابة اعافس وامارس لقد قال باطلا
ونطق اثما انتهى ٭ بفسوقه وغيه وخبثه وكلامه لا ترى كان ابن ابي
الحديد نظر في هذا البيت الى قول بعضهم ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن
فلول من قراع الكتائب ٭ ويرى ان طول الحرب والبؤس لذة ٭ وان دوام
السلم والخفض تعذيب ٭ البؤس شدة الحاجة والسلم الصلح بكسر وبفتح ويذكر
ويؤنث والخفض الراحة والمدح في هذا البيت يتوجه باعتبارين الاول
بالنظر الى مطلق الشجاعة والتجود لها واطراح الراحة كما تمدحت العرب بذلك
في نظمها ونثرها والثاني بالنظر الى العبادة فان الجهاد اعظم العبادات لانه
ذروة الاسلام وبه قوة الدين فنفسه ع متعلقة بهذه العبادة الجليلة
الموصلة الى الحظيرة القدس ليس لها تطلع الى الاغراض الدنيا ولذا تهابل مجوده نعب
نجده اعظم راحتها واكمل سرورها ٭ فلله عينا من راه مبارزا ٭ وللحرب كاس
بالمنية مقطوب ٭ قوله فلله عينا تعجب مقطوب ممزوج والمستعار
لفظ الكاس للحرب ورشح بكونه ممزوجا بالموت نظرا الى كراهة طعمه
ومرارة مذاقه ٭ جواد على ظهر الجواد واخشب ٭ تزلزل منه في النزال الا
خاشب ٭ الجواد الاول الكريم يريد به عليا ع والجواد الثاني الفرس
الخيل والاخشب الجبل الغليظ واطلق لفظه على امير المؤمنين لشدته وقوة
بأسه والاخاشب الجبال وعلى بخطه فعل ماض ٭ وابيض منطوب القرين مقلد
به ابيض ماضي العزيمة مقطب ٭ الابيض السيف والقرين جوهره قال الجوهري

وابن القارح منطق السيف طلاقة الوقع وصقيله والوجه النطقية وسيف منطيق لم
يقولوا منطوق ولعل ابن ابي الحديد وقف عليه فاستعاره وجعله علياء كالسيف الذي
يقلده مجازيا وجعله منطوقا كاملة ۞ احداك هل تحيى بو بك انني
اري الموت خطبا وهو عندك مخطوب ۞ احداك بكسر الجيم وفتحها كالجوزر
بمعنى قال الاصمعي معناه الجد منك هذا ونصبه طرح الباء وقال ابو عمرو واحد امثلة
ونصبه المصدر ۞ وماء اعاديك المدام وغابة ۞ الرماح ظلال والنصال
اكاويب ۞ الغابة الشجر الملتف والاكاويب جمع اكواب والاكواب جمع كوب وهو كوز
لا عروة له يقول ان الموت خطب عظيم وانت تقصده كان في الموت حيوة لك
واستعار المدام للدم وجعل الغابة ظلال الرماح واستعار لفظ الاكاويب للنصال
تشبيها لها باقبالها على سفك الدماء وابتهاجه بمصادمة الاقران بانسان حفت
بالسرور ودارت عليه الكاسات فهو جذل الفؤاد حريص على الازدياد وهذا
المدح على طريقة العرب والا فامير المؤمنين يرى الموت في الجهاد حيوة حقيقة ۞
تجلى لك الجبار من ملكوته ۞ ولحق تصعيد اليك وتصويب ۞ الملكوت الملك
والواو والتاء زايدتان للمبالغة والتصعيد العلو والتصويب الانخفاض يعني ظهر الله
بالنصر وانت على هذه الحالة الشديدة ولقد جاد ولحس ۞ وللشمس حلي
عن عوك كلمة ۞ وللدهر قلب خايف منك مرعوب ۞ فعاين مالو
لا العيان وعله ۞ لما ارتاب شك انه منك مكذوب ۞ الضمير في قوله فعاين
يعود على الموصوف من قوله اولا فلله عينا من راى فلله عينا انسان على هذه
الحال فعاين شيئا لو سمعه من انسان لكذبه اذ لا يكاد يصدق مثل ذلك

الامن

الا من ملك مقرب لكنه تحقق ذلك بالمشاهدة والنظر وسمعت من
بعض الناس ان الضمير يعود الى الجبار وهو ملك الموت وهذا بعيد لان
لفظ التجلي مسند الى لفظ الجبار مع لفظ الملكوت ولا يتوجه ذلك لغير الله
عز وجل ۞ وشاهدت من جلى عن ابن جدة ۞ من القول نظم في الصحائف مكتوب
واصلت فيها رحب القوم مقضبا ۞ جوانبه حبل الاماني مقضوب
اصلت سل والمقضب السيف القاطع ولون الجوانب والمقضوب المقطوع واستعار
لفظ الحبل للاماني للاشتداد المشترك والضمير فيها يعود الى الحرب ۞
وقد غصت الارض الفضاء بخيله ۞ وضرج منها بالدماء الظنابيب ۞
غصت امتلات والفضاء الواسعة والظنابيب جمع ظنبوب وهو العظم
اليابس في مقدم الساق والضمير في خيله يعود الى رجب ۞ يعاقبن ركضا
في الوعود سوابح ۞ بما تلها الولاد الوكون اليعاقيب ۞ الركض هنا العدو
وليس باصل لان اصل الركض ضرب الفرس بالرجل ليعدو ويقال ركضت
الفرس على ما لم يسم فاعله ثم كثر واستعمل في العدو والوعود جمع وعد وهو
المنحرف لنا في من الجبل والسوابح جمع سابح وهو الفرس الجيد العدو وسبح الفرس
عدوه والوكون جمع وكن وهو عش الطاير في جبل او جدار واليعاقيب جمع يعقوب
وهو ذكر الحجل جعل الخيل لقوتها تعدو في الجبال فكانها تطير وجعلها امثاله
في الطيران وجعل اليعاقيب فرعا عليها في المماثلة لولا انها في اوقات اعشاشها
واما قوله يعاقبن ركضا فهذه اليعاقيب الاول ما ادري ما قصد بها الا انهم قالوا

وبس ؟ وعقب اذا كان تقيح جريا بجري فان اراد هذا المعنى فاسعد القتل بحوس ويجوز ان يكون جعل الخيل هي العاقبة الحقيقة ويلك لولا الوكون فالبلها فعلى هذا ؟ تجد معناها ؟ فاشرب به كاس المنية احوس ؟ من الدم طعيم وللدم شروب انشرب بسقاء والهاء رحب والاحوس الذي لا يهوله شيء والمراد به امير المؤمنين ؟ وطعيم وشروب من ابنية المبالغة واستعار لفظها العلي ؟ لكثرة جهاده وسفكه الدماء في سبيل الله حتى كان الدم طعامه وشرابه اللذين بهما قوام الحيوة ؟ اذا وامه المقدار وام عكسه ؟ فللقرب تبعيد وللبعد تقريب ؟ الهاء في وامه يعود الى الاحوس و في العكس الى المقدار واى اذا طلبه المقدار بسوء وهو عكس المقدار فالقرب مطلب المقدار تبعيد عنه وللبعد عكس المقدار تقريب منه والمعنى انه يحكم على المقدار ؟ هو ما يقتضيه الله تعالى ويقدره على العبد ولا اشكال في ذلك لانه انما يدفع قضاء الله تعالى بالاستعانة به والتوكل عليه وبافعال الخير التي هي سبب لدفع محتوم القضاء كما جاء في دعاء مولينا ؟ يا من بالالطف والصدقة والدعاء عن اعيان السماء ما حتم وابرم من سوء القضاء ؟ فلم ار دهرا يقتل الدهر قبلها ؟ ولا عضب حتف وهو بالحتف معضب ؟ الضمير في قبلها يعود الى الوقعة والعضب السيف القاطع والمعضوب المكسور واستعار لعلي ؟ وكذا المرحب لفظي الدهر والعضب لكونهما قاتلين قاطعين واخرج الكلام مخرج التعجب لان الدهر من شانه ان يكون قاتلا لا مقتولا والسيف قاطعا لا مقطوعا فعلي ؟ هو الدهر القاتل والسيف القاطع الكاسر ومرحب هو المقتول

والكوس

والكوس ؟ حنانيك فان العرب بعدك بسودد ؟ تقاصر عنه الفرس والروم والنوب ؟ حنانيك اي رحمة والحنان الرحمة ونصب بالمصدر ولفظه التثنية والمراد به التكثير لا التثنية الحقيقية فان العرب بسودد امير المؤمنين ؟ لكونه منهم صح منهم تفاخرهم والعرب اولاد سام بن نوح ؟ والفرس اولاد يافث بن نوح والروم والنوبة اولاد حام بن نوح وسام وحام ويافث اباء الناس جميعا ؟ افضل الناس كلهم بعد النبي ؟ فاما سمي موسى ؟ ؟ ؟ من العلى ؟ ولا اب ذكر بعد ذكراك ايوب ؟ وما سرا ان تحته ؟ وفي البيت تصريح بتفضيله ؟ على الانبياء وعلى اولوا العزم منهم لان موسى ؟ من اولو العزم وقد ورد في اخبار كثيرة منها حديث الطائر المشوي الذي كان اهدي للنبي ؟ وقيل كان سخلة فقال اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطائر فاتاه علي ؟ نقول احب خلقك عام في النبيين وغيرهم واحب بمعنى التفضيل وزيادة المحبة من الله انما يكون بزيادة العمل الموجب للفضيلة وذلك حاصل لامير المؤمنين ؟ ومن جابر بن عبد الله الانصاري ؟ قال سمعت رسول الله ؟ يقول اول من يدخل الجنة من النبيين والصديقين علي ابن ابي طالب اورده الخوارزمي ولا ريب ان التقديم في دخول الجنة يستلزم العناية من الله لرجحان العمل المستلزم للاجر وعن الاعمش عن ابي وابل عن حذيفة قال رسول الله ؟ علي خير البشر من ابى فقد كفر في مسند احمد بن حنبل عن مسروق عن عائشة قالت سمعت رسول الله يقول في معنا الخوارج انهم شر الخلق والخليقة يقتلهم خير الخلق والخليقة

وأقربهم عند الله وسيلته ويكفي ذلك كونه نفس رسول الله الذي هو أبر النفوس
بقول الله عز وجل وأنفسنا وأنفسكم وعن الرضا ع عن آبائه عن علي ع قال قال
رسول الله ص ما خلق الله خلقا أفضل ولا أكرم عليه مني قال علي ع فقلت
يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل فقال يا علي إن الله فضل أنبيائه المرسلين
على ملائكته المقربين وفضلني على جميع الأنبياء والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي
وللأئمة من بعدك والأخبار في ذلك كثيرة ومعنى البيت أن موسى عليه السلام لم يشتمل
على علاك كاملا بل ما دانك بكمل ولم يرجع أيوب بذكر مآبه بل ذكراك به وإن أرجح
وخص موسى لنجاته وأيوب لصبره أو أن المجد ليس يجلب حمده بمدح وكل
الحمد بالمدح مجلوب أي أن مجدك لا يستجلب الحمد بالمدح والثناء والقيم لعدم
حيث الإطراء والمدح والقصور ذلك عن جليل قدرك وشريف منزلتك هذا مع أن
الحمد إنما يستجلب لغيره بالثناء والمدح وذلك لانحطاطه عن الأوصاف العالية وقد
ذكر ابن أبي الحديد أن الحمد والمدح مترادفان لا فرق بينهما فعلى قوله لا يكون
الشيء مستجلبا لنفسه ويمكن أنه أراد بالحمد الشكر الخاص إذ لا يؤدى حق نعمه و
نعمه بالثناء والمدح حسب المجد أبدا وفضلة جليلة إن وفى فضل فاضل تعاقب
إذ لاح عليه وتأويب الإدلاج سير الليل والتأويب سير النهار يريد أن
فضله يتعاقب عليه الليل والنهار بالزيادة فلا ينقطع ولا ينقص إذ من فضل
غيره ونقص بل فضله في الزيادة دائما لذاتك تقديس ورمسك طاهر لوجهك
تعظيم لحلات ترجيب الذات عبارة عن الحقيقة وفي اصطلاح المتكلمين

والتقديس

والتقديس التطهير والرمس تراب القبر وهو في الأصل مصدر يقال رمست الميت
إذا دفنته والترجيب التعظيم وبه سمي شهر رجب تقيلت أفعال الربوبية التي
عذرت بها من شك أنك مربوب تقيلت أي أشبهت يقال تقيل فلان أباه
إذا أشبهه وذلك لأنه ع كان يصدر عنه ما لا يصدر عن البشر كالحكم
بالمغيبات وغير ذلك وقوله عذرت بها يريد به المبالغة والمجاز إذ العذر الحقيقي
في هذا كفر والغلو لو جاز أن يعذر لعذر من ضل هذا كثير في كلامهم وقد قيل
في عيسى نظيرك مثله مخبر لمن عادى علاك وتكذيبه النقيب الخيران والبهائون
وقوله في عيسى نظيرك جعله في هذا البيت نظير عيسى وفي الذي قبله فضله على موسى
وكلاهما من أولي العزم فلا يرجح أحدهما على الآخر فإن أمير المؤمنين ع أفضل منهم
ويمكن أن يكون أراد بأنه نظيره في صفة خاصة اقتضت دعوى الربوبية فيه
عليك سلام الله يا خير من مشى بها وأذل عن المقام خرعوب ويا خير
من يمشي لدفع ملمة فياض موعوب ويتوقى حضوب البازل الجمل المسن
البعير يبزل بزولا شق نابه فهو بازل ذكرا كان أو أنثى وذلك في السنة التاسعة
والجمع بزل وبزل وبوازل والبازل أيضا اسم السن التي طلعت ويقال رجل عبر أسفار
بضم العين وكسرها إذا كان قويا على السفر معتادا عليه والخرعوب الطويل الحسن
الخلق ويعني يوثق ويرجى بنعم والقرضوب الفقير وبانا ويا حصانا منوه جوهر
وصيانه عود وقرينته طيب تكوس به عن الملاك رتاع ويكبر قدرا أن تكوس
به النيب يجل بنا إذ أن لفرحة الدم الناق وبغناه الصفوى والعراقب النافق

الغيم والثوى موضع الاقامة والحصبا الحصى وكاس البعير او الشيء وهو معروف واستعما
ذلك للملائكة وفيها كافة والقرحج اغر وهو الحسن والنيب جمع ناب وهي المسنة من
النوق والدم المراق لنصب والتوجيح تسواه وهي جلد الراس وكانت العرب
تنحر الابل على قبور الاشراف منهم اكراما لهم وكانوا اذا ارادوا نحر الناقة عرقبوها
الدابة رجلها بمنزلة الركبة في يدها فتكوس اي تمشي على اربع قوائم ثم ينحرونها
فقال ان قبر امير المؤمنين ع جعل ان تنحر الابل في فنائه فيخضب بالدم ويلقى عليه عرقيب
النيب سواها بل الملائكة هي التي تكوس به عوضا عن النيب ❁ ويا علة الدنيا
ومن بدء خلقها له وسيتلو البدء في الحشر تعقب ❁ علة الدنيا سبب وجودها
فابتداؤها من بعد والعود يوم القيمة من بعد الحشر وقد جاء عنهم انه لولاهم ما خلق
الدنيا والآخرة وما سكن في الليل والنهار لمحمد والمحمدية وذلك في الاخبار كثير و
ان روايته مرفوعا الى النبي ص قال لما نفخ الله الروح في آدم ع ارتج البدن وعطس
وجاء في الرواية عنه ان رب هل خلقت احدا قبلي ما خلقت قال الهي فيكونان حتى
قال نعم يا آدم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله
محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب
وقد تكلم السيد المرتضى علم الهدى ره في هذا المعنى فقال اذا كان الله عالما بان الالطاف
في تكليف الامم بنبوة نبينا وامامة ائمتنا فصح القول على ذلك بانه لولاهم ما خلق
نعم ولا كلف ولا اثاب ولا عاقب لان كونهم الطافا في التكليف يقتضي غيرهم مما يقتضيه
ذلك ❁ ويا ذا المعالي الغر والنسب محجب ❁ ولباذل للكل ما الكل يحجب العلا

المعالي جمع معلاة كسب الشرف وقال شارح القاموس وهي في هذا المعنى مصدر ميمي وقد يكون اسما واسم مكان ايضا

جمع معلاة والغر جمع غراء وهي الواضحة المشهورة وتحجب كاف بمعنى انا لما راينا بعض فضا
لم يحصل كنه الكفينا بذلك البعض واستعد للمناير على ان الكل ابلغ واعظم من ان
يحصى او يحمل في الحساب ❁ ظننت مديحي في سواك هجاية ❁ وخلت مديحي انه
فيك تشبب ❁ يعني ان المديح غير علي ع كان مدحه تكاذبا لبين فيه فكانه
هجاه لانه نسبه الى شيء ليس له واما مدحه لامير المؤمنين ع فهو موضوع في
موضعه عن محبة صادقة فكانه يصف معشوقة له فكلما وصفه اشتد خاطره ويسر
قلبه والتشبب وصف لمرة الحبيبة ❁ وقال الى الرحمن ما قال يوسف ❁ عداك بما قد
لوموا وتثريب ❁ التثريب التعيير والمبالغة في اللوم وهو من الثرب كالتعنيف من
الشغاف يعني ان لسان الرحمة الالهية خاطبه بما خاطب به يوسف ع اخوته
قال لهم لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين وذلك سبب ما قد بدر
من ولد به اهل البيت ع ومدائحهم ع القصيدة الثانية في ذكر فتح مكة وهي
جلت قلاده في عيون الورى ❁ نهضت الى ام القرى ايد القرى ❁ جلت
اي عظمت فلا صغر الورى عندك نهضت الى هذا الفتح الجليل وهو فتح مكة وبيته
بالورى الشجعان الذين نازلهم في الوقائع وقتلهم في الملاحم وامثالهم من الكفار
وليس ظرف هو مدح في امير المؤمنين ع ويحتمل العموم ويريد باصغر النقص عن كماله والضعف
عن شجاعته وام كل شيء اصله ومكة ام القرى لان الارض دحيت من تحتها
حيث كانت مجموعة في مكان الكعبة ثم بسطها الله وايد القرى في قوله الظهر من
الخيل وغيرها ❁ حلت لها في الظهر او اثنا ❁ فقرا لها بالقوة متخوكرا ❁ اي جلي ف

واعلم ان عادة الشعراء قد جرت بانهم
يبتدئون في مطالع القصائد بذكر المحبوب
وصفاته وحالاته والشوق الى ملاقاته
ووصاله وزيارة جماله وتارة يذكر
لوازم الشوق من مقاسات الهجران
والحسرات وتحمل المكاره والنوائب

البطون والقب جمع اقب وقباء وهي الضوامر والقود جمع اقود وقوداء وهو الطويل الظهر
العنق والحبوكرى الداهية وام حبوكرى اعظم الدواهي ❊ وسمت اليها كل اسوق لو بدت
له بقر ظلته بالوصل جوذرا ❊ الاسوق الطويل عظم الساق والعظام العنق وهو خفيف
الظبية والجوذر بفتح الذال وضمها ولد البقرة الوحشية والبقر ولد البقرة الوحشية والذي
من النعج ومعنى هذا البيت ان هذا الفرس لو بدت له البقرة الوحشية بالوصل له دركها
بالعدو حتى يظنه ولدها لانصقابها ولاحيا اليها وحنين الرجل لان العدو والانس والصعب
ويجوز ان يكون لشدة عدوه يصغر في عين المفرح حتى يظنه جوذرا بالوصل لانه يحله والبا
بمعنى في وذلك قريب من قول ابن الدريد في وصف الفرس عالي فهو يرى محياص العيون
ان نالى وان يدنو اذا ان هذا ابلغ لانه جعله يسبق الطرف ولا يدرك وذلك جعله
صغيرا ❊ يبيت على اعلى المصاد كانما ❊ يؤم وكون الفتخ بانت القرى ❊ المصاد الجبل
جمعه مصدان ويؤم يقصد والفتخ جمع فتخاء وهي العقاب وسميت بذلك للين جناحها
والفتخ اللين وفي حديث النبي ع تزوجوا الابكار فانهن افتخ ارحاما اي انعم والين
الضيافة يصف الفرس بالشدة وانه يرتقي الى الجبل كانه يطلب الضيافة عند العقاب
لان محلها رؤس الجبال وهذا مجاز ❊ يفوت الرياح العاصفات اذا مشى
ويسبق جمع الطرف شدا اذا جرى ❊ الشد العدو وهذا البيت بليغ ❊ جياد
عليها الوجيه ولاحق ❊ رئاه بالصدق والهمات البرى ❊ الوجيه ولاحق فحلان
ينسب اليهما كرام الخيل قال الجوهري لاحق اسم فرس كان لمعوية ابن ابي سفيان ودل بالصدق
على صدق الخيل من الفحلين المذكورين في النجابة والسبق والكرم ❊ فيها سلوق للمحب شاهد

على حكمة الله المدبر للورى ❊ سلو المحب لا يستعمل فانه يحبس ههنا لاجل
والابتهاج بها والشاهد على حكمة الله نعم يتوجه من كون الخلقة باهرة عجيبة
وصنعة محكمة بليغة وفيها من المنافع والمعونة والجمال ما هو ظ والعنقفا وفيها من
الخيلاء وهو الكبر لان راكبها في الغالب لا يخلو من كبر والجوفه اعجب بنت خالد ❊
هي الروض حسنا غير انك ان تبن ❊ لها خبر النسج العنبيات منقلا ❊ تاويح
البرواق بجرب نسج بفتح نون وضم الميم ساحة فهو نسج بسكون الميم وكسرها ونسج الفرس
شبه الخيل في حسنها واختلاف الوانها بالروض المزهر ثم قال واذا اختبرتها في حلباتها
وجريتها وبلوغ الغايات مع ذلك لنظر الحسن بالنسبة الى هذا المخبر لانه اظلوا ثم
وهذا من قول بعضهم تحب مناظرهم حين خبرتهم حسنت مناظرهم بقبح المخبر ❊
عليها كماة من لوي بن غالب ❊ يجرون اذيال الحديد تبخترا ❊ الكماة جمع كمي وهو
المتكمي في سلاحه لانه كمى نفسه اي سترها بالدرع والبيضة وفيهم الى لوي بن
غالب بن فهر ❊ رضيت ابا سفيان منها بجحفل ❊ اذا قيس عدا بالثرى كان اكثرا ❊
الضمير في منها يعود الى الكماة والجحفل الجيش العظيم والثرى التراب الندي وابو سفيان
هو صخر بن حرب ابو معوية وكان من رؤساء مشيخة قريش فلهذا خصه بالذكر ❊
يدبره راي النبي وصارم ❊ بكف اهدى في الروس من الكرى ❊ الراي يجبره
وجعل سيف امير المؤمنين ع لكثرة هدايته الى الروس الكرى وهو النوم وهذا
مبالغة وجعل امر هذا الجيش على تدبير النبي ص وشجاعة امير المؤمنين ع وقد احسن
واجاد ❊ وطار الى اعلى السماء مصاعدا ❊ فلما راى ان لا نجاة تحدرا ❊ وجاء

وسيف صيرفي مذكر ٭ هززت ثانی لمزهر و لمذكرا ٭ واعطی يدی لم یعطها من محبة

وقولی هدی ما قاله متحيرا ٭ فكنت بذاك العفو اولى وبالعلى ٭ احق وبالاولی

حسابا احری واجدرا ٭ الضمير في قطار يعود الى ابی سفيان يعنی انه بالغ في الهزيمة

فلما عرف انه لا مخرج ونطق بكلمة الاسلام حقنا لدمه وبايع بيده مكرها

لا مختارا وكان ابو سفيان من اصل المنافقين وكذا ابنه معوية فرعون امير المؤمنين

وقوله غربی احد والغرب الحد والمشرفی سيف منسوب الى مشارف وهی قرى من

ارض العرب تدنو من الريف وسيف مشرفی ولا يقال مشارفی لان الجمع لا ينسب اليه

وسيف مذكر اي ذو ماء قال ابو عبيدة هی سيوف شفراتها حديد ذكر ومتونها انيث

خادون الذكر فقول لما نطق ابو سفيان بكلمة الاسلام تركه امير المؤمنين وعفا عنه و

الاولى والاحق والاحرى والاجدر وكله بمعنى واحد والمعنى ٭ لاضحت بالحقف العداة

ناطقا ٭ بتعظيم من عادیته متسترا ٭ وحسبك ان تدعو لبيك منافقا ٭

ويبطن ضدا للذی ظلت مظهرا ٭ قوله لاضحت اللام جواب قسم محذوف تقديره

والله لقد اضحت وهو التفات الى خطاب ابی سفيان عنی بكونه ناطق بتعظيم

علی ظاهرا وهو يسر عداوته وكفاه هذا ذلا ونفاقا اما النفاق فظ واما الذل

فلكونه ما سورا محكوما عليه وقوله ظلت اصله ظللت بحذف اللام الاولى تخفيف

ويقال ظل يفعل كذا اذا فعله نهارا ٭ وجئت خادم المؤمنين فلم تدع ٭

حطيما ولم تترك بمكة مشعرا ٭ قال الجوهری يقال اجاسوا خلال الديار ای تخللوها

وطلبوا ما فيها كما وصلت الغاب وقيل بكة اسم لمكان البيت ومكة لباقيه والمروتين الصفا

والمروة ٭ طلعت على البيت العتيق بعارض ٭ يمج حبيعا من ظبا الهند احمرا ٭

فالقى اليك السلم من بعد ما عصى ٭ جلندی واقوی تبع ثم قيصرا ٭ العارض

السحاب المعترض استعاره للجيش لتراكمه وكثرته ورشح بقوله يمج ای يقذف

النجيع من الدم ما كان الى السواد قال الاصمعی هو دم الجوف خاصة والسلم الصلح

والانقياد يفتح ويكسر ويذكر ويؤنث وجلندی بضم الجيم مقصورا اسم ملك عمان وتبع

واحد التبابعة وهم ملوك اليمن وقيصر واحد القياصرة وهم ملوك الروم يقول الطاعة

البيت من بعد ما عصى هذه الملوك وامتنع منها والعتيق في عصى واعی يعود الى البيت ٭

واظهرت نور الله بين قبائل ٭ من الناس لم يبرح بها الشرك نيرا ٭ وكسرت اصناما

طغت حاز بها ٭ تمير الوشيج اللدن حتى تكسرا ٭ قوله نور الله يريد دين الله واستعار

النور لدين الاسلام من احسن الاستعارات ومن الاستعارة جعل ذلك للشرك والكفر

عني بالبيت الطاهر والوشيج شجر الرماح واللدن الناعم ٭ وقمت باسماع الرب احدث عن

ملائك يتلون الكتاب المطهرا ٭ بعاتق خير المرسلين وانشرف ٭ الانام وانثى

فاعل وطئ الثرى ٭ رقي في السلم بكسر القاف يرقى رقيا اذا صعد فيه والعاتق

اعلى الظهر واحد نت الطهت وضمير به يعود الى العاتق يريد ان الله تكرم احاط بظهر النبی

حين صعد امير المؤمنين فبالغ فيه بل فانه ابلغ احل وبر الحوار من حديث جابر وعالی

امير المؤمنين قال انطلق بی رسول الله حتى اتى الكعبة فصعد رسول الله على منكبی ثم قال انهض

فنهضت فلما رای ضعفی تحته قال لی اجلس فجلست فنزل فقال لی اصعد على منكبی فصعدت

على منكبه ثم نهض بی رسول الله فخيل الی ان لو شئت نلت افق السماء فصعدت فوق الكعبة

ونحن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لي ألق الصنم الأكبر صنم قريش وكان نحاسا موتدا في
الأرض فعالجته وقلعته والنبي يقول إيه إيه جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان
زهوقا فلما قلعته قال ألقه فرميته فتكسر ونزلت من فوق الكعبة فانطلقت أنا
والنبي نسعى «مسبح جبريل وقدس هيبة» «وهلل إسرافيل رهبة وكبرا»
قال ابن الأنباري وجبريل تسع لغات جبريل بكسر الجيم وفتحها وجبرئيل بكسر الهمزة
وتشديد اللام وجبرائيل بيائين بعد الألف وجبرائيل بهمزة بعدها ياء مع ألف
وجبرئيل بهمزة بعد الراء والياء وجبرئل بكسر الهمزة وتخفيف اللام «فيا ربنا لو شئت
أن تلبس السهى» «بها لم تكن ما دونه متعذرا» «ويا قدسه أي قدس وتكتما
وأي مقام تمتهي فيه أنورا» السهى كوكب صغير في غاية الصغر تمتحن به العرب
أبصارها وهو ملتصق للأوسط من بنات نعش قوله وأي قدس في مقام استفهام
تعظيم وإجلال لظهر النبي صلى الله عليه وسلم ويريد بالقدس والمقام ظهر النبي صلى الله عليه وسلم «بحيث أفاءت سدرة
منتهى العرش ظلها» «بضوحيه فاعتدت بذلك مفخرا» أفاءت ظلها أي ردت
وسدرة العرش سدرة المنتهى التي ذكرها الله تعالى في سورة النجم وقوله عند سدرة
المنتهى وضوحيه جانبيه والضوح الجانب يقول تتمنى في مكان الخ هذه السدرة
ظلها بجانبيه فافتخرت بذلك والمكان هو النبي صلى الله عليه وسلم وذلك لأنه لما أسري به إلى
السماء ألقت السدرة أغصانها على النبي صلى الله عليه وسلم مظللة له ومفتخرة به «وجبت الوميض برق
الشعشاع فائض» «من الصدر الأعلى تبارك مصدرا» الوميض البرق
واستعاره لنور القدرة والشعشاع المنبسط والصدر موضع الصدور وهو

الرجوع والأعلى الأرفع يريد علو الجهة لا المكان وتبارك بمعنى بارك والبركة النمو
والزيادة يقول إن هذا المكان الشريف الذي افتخرت به سدرة المنتهى وفاض
النور عليه من الحضرة الإلهية وهو ظهر النبي صلى الله عليه وسلم وطأه أمير المؤمنين عليه السلام بقدميه
حتى رغبت الملائكة ولا شرف أعلى من هذا «فليس سواع بعدها بمعظم»
«ولا اللات مسجودا لها ومعفرا» «ولا ابن نفيل بعد ذاك ومقيس» «بأول من
وسد تحت عفر الثرى» وسواع اسم صنم كان لقوم نوح عليه السلام ثم صار لهذيل واللات
اسم صنم من حجارة كان لثقيف وابن نفيل هو الحارث بن نفيل بن كعب ومقيس ابن
صبابة قال الزمخشري قتل وهو متعلق بأستار الكعبة وكان مؤذيا للنبي صلى الله عليه وسلم والصبابة
في الأصل سحابة تغشى الأرض كالدخان والجمع الصباب والذي سمعته من الشيخ
مقيس بكسر الميم وبالياء المنقوطة من تحتها بنقطتين ووجدت بخط بعض المشايخ
الموثوق بهم مقيس بفتح الميم وبالياء المنقوطة تحتها نقطة واحدة والعفر والترب
كلاهما التراب وأضاف أحدهما إلى الآخر لاختلاف اللفظين «صدمت قريشا
والرماح شواجر» «فقطعت من أرحامها ما تشجرا» شواجر طواعن والتشجر
الطعن وقوله ما تشجرا أي ما اختلف ومنه قوله تعالى حتى يحكموك فيما شجر بينهم أي فيما
تنازعوا فيه واختلفوا يعني أنه إنما قطع أرحام من خالف دين الإسلام من قريش
«فلولا أناة في ابن عمك جعجعت» «أجرى من يوم القوم الجمل» «ولكن ستر الله
شطر فيكما» «فكنت لتسطو وهو كان ليغفرا» الأناة المهلة جعجعت بعصبك
أي أسكته وحبسته وكتب عبيد الله ابن زياد إلى عمر بن سعد لعنهما الله

بعد ان جمع بالحبس الا صوبه فاحبسه وقال ابن الاعرابي بغير ضيق والسطو القهر و
الاخذ بالقوة والمعنى ان النبي ص وامير المؤمنين ع الا بسر الله عز وجل فالنبي ص فيه
من العفو باذن الله لما تقتضيه المصلحة وعلي فيه من الانتقام والسطو باعداء الله
ويوم حنين والبلايا سنو حصص * فقد تلك من اركانها ما توعرا * فكم من
دم اضحى بسيف قاطرا * بها ومن كمي قد تركت معفرا * حنين موضع وهو
الذي كانت الوقعة فيه وشواخص نواظر وهو استعارة والاركان جمع ركن
وهو جانب البيت الاقوى واستعارها للرجال الشجعان الذين بهم يقوم الحرب
وتوعر صعب والمعفر الملقى على احد طرفيه اي جانبيه في عفر يعني التراب فعفرا اي سقط
وكم فاجر خرت بينبوع قلبه * وكم كافر في الترب اضحى مكفرا * وكم من رؤس
في الرماح عقدتها * هناك لاجسام مخللة العرى * الفاجر الفاسق والكافر
الفضو واصله المايل عن الحق والينبوع عين الماء والكافر بالله وهو ايضا جاحد النعمة
فالاول ضد المؤمن والثاني ضد الشاكر والكفر المستور ومنه اشتقاق الكافر لانه يستر
نعمة الله وكذا الزارع يسمى كافرا لهذا البذر فجعله الرؤس معقودة في الرماح والاجسام
مخللة العرى واستعار لفظ العرى لاسباب الحيوة التي كان بها انتظام بقاء الاجسام
واعجب ناسا من القوم كثرة * فلم تغن شيئا ثم هرول مدبرا * وضاقت
عليه الارض من بعد رحبها * وللنص حكم لا يدافع بالمرا * الانسان ويريد به
ابا بكر ابن ابي قحافة فانه قال في ذلك اليوم لن نغلب اليوم من قلة فاصابهم بعينه حتى
انكسروا وقال في ذلك بعض الفصحاء ابو بكر عاينهم وعلي اعانهم يريد بالنص قوله تع

ويوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم الارض بما رحبت
ثم وليتم مدبرين والمرا الجدال لانه ويقص فرسهم * وليس بنكر في حنين فراره *
وفي احد قد فر خوفا وخيبرا * يوم حنين فر جميع الناس ولم يثبت مع النبي الا
تسعة من بني هاشم وابن بن عبيد بن ام ايمن مولى رسول الله ص فقتل ص وبقي
التسعة حول رسول الله ص وهو امير المؤمنين ع والعباس بن عبد المطلب والفضل
بن العباس وابو سفيان ونوفل وربيعة اولاد الحارث بن عبد المطلب وعبد الله الزبير
بن عبد المطلب وعتبة ومعتب ابنا ابي لهب واما يوم احد وهو جبل كانت الوقعة عنده
فر الناس باسرهم الا امير المؤمنين ع وابو دجانة ولم يزل امير المؤمنين ع يقاتل و
يذب عن الرسول ص والنبي قد كسرت رباعيته وشج في راسه وتفرق عنه جميع
اصحابه وعلي ع يحمي عنه كالليث الباسل حتى انكسر سيفه فاعطاه النبي ص سيفه ذو
الفقار وقاتل به حتى عجبت الملائكة من صبره وشجاعته ونادى جبرئيل ع لا سيف
الا ذو الفقار ولا فتى الا علي وروى ان قول هذا البيت كان في يوم بدر و
لقائل ان يقول كيف خص ابا بكر بيوم حنين او يوم احد وغيره بذلك وقد فر الناس
جميعهم الا من استثني فنقول انما خصه بذلك ردا على من يقول انه افضل من
امير المؤمنين ع فذكر المناقب المشهورة لعلي ع والمثالب الظاهرة لابي بكر واما يوم خيبر
فهزيمة ابي بكر ورجوعه بالراية مشهورة * رويدك ان الجد حلو لطاعم *
غريب فان مارسته ذقت ممقرا * رويدك من اسماء الافعال والكاف للخطاب
لا موضع لها من الاعراب ورويد تصغير ارواد بحذف الزايد من الهمزة والالف

ومعناه مهلا وهو مصدر ارود يرود ولها اربعة اوجه اسم الفعل كقولك رويد زيدا
بمعنى اورد زيدا اى امهله وصفة كقولك ساروا سيرا رويدا وحال كقولك سار القوم
رويدا اى مرودين ومصدر كقوله نعم امهلهم رويدا وقولك رويد عمرو كقوله تعالى فضرب
الرقاب فالوجه الاول مبنى والثلثة الاخر معربة والمعنى المخاطب ابا بكر وقال له ارفق
بنفسك فطلبها لست من اهلها فان الغريب لا يدخل فى الحى وليس من اهله بحلوله من
قبل ان يعرف ما بد منه من المشاق فاذا باشر ذلك صعب عليه ونفر عنه وليس هو كاهله
المعتادين على تحمل اثقاله ومكابدة اهواله « وما كل من رام المعالى تحملت
مناكبه منها الركام الكنهورا » المناكب جمع منكب وهو مجمع عظم العضد والكتف
والركام السحاب المتكاثف والكنهور العظيم منه واستعار ذلك للاثقال التى تحملها طالب
العلياء « تنح عن العلياء يسحب ذيلها » همام تردى بالعلى وتازرا »
« لم تعرف فيه تيم بن مرة » ولو عبد اللات بحنيفة اعصرا » الفتى السخى الكريم
وجمعه فتيان وفتية وفتو وفتى قال سيبويه ابدلوا الياء واوا فى الجمع والمصدر
شذوذا والفتى ايضا الشاب اى انت يخاطب بكرا وعمر فامرهما بالبعد عن هذا المقام
الذى لا يصلح الا لامير المؤمنين ع والهمام الملك العظيم الهمة واستعار لفظ التردى
والتازر لاشتماله على انواع العليا ثم شرع يذكر مثالب ابى بكر ومناقب على
فذكر اولا ان عليا من جملة النبى لم يعرف فيه تيم بن مرة يعرف وهو جد لابى
بكر لان ابا بكر اسمه فى الجاهلية عتيق وقيل عبد الكعبة وفى الاسلام عبد الله
بن عثمان بن ابى قحافة بن عامر بن عمرو بن كعب بن سعيد بن تيم بن مرة ثم ذكر ان عليا

لم يشرك بالله طرفة عين فهذه منقبة ومقابلها مثلبة لابى بكر وهى عبادته الاوثان
من الجاهلية « ولا كان معزولا غداة براءة » ولا عن صلوة ام فيها مؤخرا »
وهذه ايضا منقبة اخرى لابى بكر وذلك انه لما نزلت سورة براءة اعطى النبى ابا
بكر منها ايات ليقرأها على مشركى قريش فى موسم الحاج فلما ذهب بها اوحى الله تعالى
الى النبى ص ولا يؤديها الا رجل منك فاسند الى النبى عليا ع وامره ان يركب ناقته
ويلحق ابا بكر فياخذها منه ويقرأها فلحقه بالروحاء فاخذها منه ومضى بها وقرأها
وهذه منقبة اخرى لعلى ع ثم ذكر مثلبة اخرى لابى بكر وهى تنحيته عن الصلوة وذلك
ان رسول الله ص لما ثقل فى مرضه وحضر وقت الصلوة اذن المؤذن ولم يتمكن من الخروج
فقالت عايشة مروا ابا بكر فليصل بالناس وقالت حفصة مروا عمر فليصل فلما سمع النبى
كلاهما قال انكن صويحبات يوسف ثم نهض معتمدا على امير المؤمنين ع وعلى الفضل
ابن العباس فلما دخل المسجد وجد ابا بكر قد سبق الى المحراب فنحاه وصلى بالناس »
« ولا كان فى بعث ابن زيد مؤمرا » عليه فاضحى لابن زيد مؤمرا » وهذه
ايضا مثلبة اخرى وهو انه كان رعية تحت اسامة بن زيد بن حارثة عتيق
النبى ثم بعد ذلك ولاه وجعله اميرا وذلك ان النبى ص قبل وفاته جهز جيشا
وامر عليه اسامة ثم دعاه وقال له سر الى مقتل ابيك فاوطئهم الخيل فقد وليتك
على هذا الجيش وامر ابا بكر وعمر باتباعه فلما ثقل به المرض نفذت عايشة الى ابيها
وكذا حفصة بنت عمر وامرتاهما بالرجوع فرجعا ولو كان ابو بكر صالحا للملك ما تامر
عليه اسامة ولم يبعثه النبى عند موته « ولا كان يوما الطاهر ... »

جذاذا ولا يوم العريش تسترا وسلية اخرى في الغار وذلك ان النبي

لما تبايع المشركون على قتله امر الله تعالى بالمهاجرة عنهم فخلف عليا بمكة لحاجة

لدوامر بالمبيت على فراشه فبات على الفراش باذلا لنفسه في طاعة الله غير خائف

ولا وجل وخرج النبي صلى الله عليه وسلم وصحبه ابو بكر فتبعه المشركون مقتفين اثره قال الى الغار فدخل

فاستتر فيه فتبعه المشركون الى باب الغار فامر الله تعالى العنكبوت فنسجت على باب

الغار فخفي على المشركين فانصرفوا ثم خرج وهاجر الى المدينة فعلي بات على الفراش

في موضع الموت والخوف غير حزين ولا وجل ابو بكر كان في صحبة النبي والتقا

بالغار ثم حصل له من الحزن ما نهاه النبي عنه وقد نطق القران المجيد بذلك

وايضا مثلية اخرى في يوم العريش وهو عريش عمل للنبي يوم بدر والعريش ما

يستظل به الانسان فاستتر ابو بكر فيه خوفا ورهبا وعلي يصادم الابطال ويجدل

الاقران في ذلك اليوم حتى قتل من الشجعان المذكورة والرجال المشهورة كالوليد

بن عتبة وحنظلة بن ابي سفيان وعتبة بن ربيعة ابي الوليد وغيرهم خمسة وثلاثين

رجلا وقتل الملائكة وباقي المسلمين خمسة وثلاثين وهذا مشهور إمام هدى

بالقرصات فاقتضى له القرص ردة القرص ابيض ازهرا القرص الاولى قرص

الشعير وقرص الاخير قرص الشمس واتيانه بالقرص مشهور وذلك انه قد نذر صوما

عن شفاء ولديه الحسن والحسين عليهما السلام فصام هو والطاهرة فاطمة عليها السلام واعدا قرصا للفطور

عليه فجاء مسكين فتصدق بالقرص عليه وطوى هو وفاطمة لم يتطعما بغير الماء ثم

صاما صوم النذر واعدا قرصا للفطور فجاء اليتيم فتصدق امير المؤمنين عليه السلام بالقرص ثم

صاما الثالث فجاء الاسير يسأل فاتاه به ولم يفطر بغير الماء فانزل تعالى في حقهم الايات

من سورة هل اتى ويروي الخوارزمي ان عليا وفاطمة عليهما السلام كانا صائمين فاتاهما مسكين فاتاه

بقرص اعدهما لافطارهما وبقي عند فاطمة قليل من الدقيق فعملت حريرة فاتاهما يتيم

مع امه فاتتاه بها وتخلف عند الطاهرة عليها السلام شيء من التمر فصنعت حيسا فجاء اسير فاتاه

به ولم يتخلف عندهم شيء فباتا بغير افطار متضورين من الجوع واصبحا صائمين الى

ان اتاهما الله برزقهما واما رد الشمس على امير المؤمنين فانها ردت عليه مرتين مرة بالمدينة

فان النبي صلى الله عليه وسلم كان يوحى اليه وراسه على فخذ امير المؤمنين عليه السلام ولم يكن صلى العصر ورفع

النبي صلى الله عليه وسلم وقد غربت الشمس فلما علم النبي انه لم يصل العصر دعا الله تعالى ان يرد عليه الشمس

فصلى ثم غربت رواه الخوارزمي واما المرة الاخرى التي كانت بالعراق فبعد موت

النبي قال جويرية بن مسهر كنا مع امير المؤمنين عليه السلام مسافرين فحضر وقت الصلوة ونحن

بارض بابل فقال ان هذه ارض نزل بها العذاب لا ينبغي لنبي ولا وصي نبي ان

يصلي فيها فمن اراد منكم ان يصلي فليصل وكانت الصلوة صلوة عصر قال فصلى الناس

ولم اصل معهم انتظار الامير المؤمنين عليه السلام وسرنا حتى غابت الشمس ثم نزل وانتهيا

جرانه تشفيه بكلام لم افهمه قال فرجعت الشمس الى مثل وقت العصر فصلى ثم غابت

ولقد احسن ابن حماد الشاعر في قوله في هذا المعنى الفخر جاد بالقرص والطوى

ملء جنبيه وعاف الطعام وهو سغوب فاعاد القرص المنير عليه القرص والمقرض

الكرام كسوب وارتدى جبرئيل تحت عباءة لهما قيل كل الصيد في جانب الفرا

يريد بالعباء الكساء الذي القاه النبي صلى الله عليه وسلم على اهل البيت يوم المباهلة وهم امير المؤمنين عليه السلام

وفاطمة والحسن والحسين ثم قرا قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم اهل البيت
الاية ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي احق وهذا الحديث من رواية احمد بن حنبل
الفه جبريل معهم بجانب الكساء قال وانا معكم يعني قوله يا احمد جبريل او
اما قوله كل الصيد في جانب الفرا فالمثل المضروب كل الصيد في جوف الفرا والفرا
بالهمز حمار الوحش وبعضهم لا يهمز حكاه المبرد وجعله على القولين فرا كجبل وجبال
وانما خففت ضرورة وذلك ان حمار الوحش اصعب الصيد واشقه معالجة وتحصيل
وكان الصيد جميعه في جوفه اي اذا حصل فقد حصل الصيد كله والصيد هنا بمعنى
الصيد فضرب هذا المثل للسيادة لان الشرف جميعه فيهما حلفت بنو الشريف
ويزيد اخال ثراها طيب باه عنبرا لا تستقدان العرف مدحي له
وان لا مثني العذول والثرا المثوى موضع الاقامة والربا الريح الطيبة لا
لا تستفزعن نفذ النبقي بكسر الفاء اي فرغ وفني والمعنى
ومن لعين وعنها ضمن ربيعها تجدد المساوك ارجاها تحمل نشر الكباء اولات
الارج اشتداد رائحة الطيب وتضع النمز او باسقاحوت البرى تجدد بالارج
والكباء بكسر الكاف والمد الذي يتبخر به والقصر الكناسة واستعار لفظ الحديث للمساوك
لافادته علم الارج من ربى هذه المذكورة لانه طاب منها نكهتها ثم استفهم بهل
استفهاما من باب تجاهل العارف للمبالغة والتعجب فقال العوام هو الاولى و
ذلك من المقلوب وقال ابن هانى المغربي ما عذب المساوك الا انه يقبلها دون
دا المراغم ولطرفها سنن الجبال فان رنت بالحظ في

الضيغم الفتاك الخنث بضم الخاء وسكون النون التكسر والتثني قال الجوهري
خنث الشيء فتخنث اي عطفه فتعطف ومنه سمي المخنث ويجوز ان يكون هنا
خنث بفتح الخاء والنون مصدر خنث والمعنى واحد والطرف العين ولا يجمع لانه
في الاصل مصدر والت ادامت الطريق ونابت نور اللحظ نظر العين والحاظ بالفتح
مؤخر العين مما يلي الصدغ واللحاظ من لاحظه اذا راعيته ويريد بخنث الجبال
الضعف والفتور والشعراء تصف العين بالضعف والفتور والكسل والمرض وما شاكل
ذلك لان العين المتحيرة الكثيرة الحركة اوبحش ثم قال وهذه الضعيفة اذا نظرت
كانت كالاسد في فتكها والضيغم الاسد والضيغم العض والفتاك الكثير الفتك
وهو القتل شرك القلوب ولم يخل من قبلها ان القلوب تصيدها الاشراك
هيفاء مقبلة يميل بها الصبى مرجانان هي ادبرت فضاك الهيفا الضامرة
الخصر والمرجحة الثقيلة الردفين والضناك بالفتح المرأة الكثيرة اللحم والنصب مقبلة
على الحال اي هي هيفاء في حال اقبالها واذا ادبرت نظر منها الكثير اللحم فكانها تحس
فيه كالردف في الاسفل الصور في البطن والخصر وفي الادبار ضد ذلك وهو الاكفال
والاسلات ولقد احسن والبلغ يا وجهها المعقول ماء شبابه ما لحف لولا
طرفك الفتاك المعقول المصقول كان ماء الشباب صب فيه والمعقول صفة
للوجه وما مرتفع بها وقوله ما لحف استفهام حقير للموت اي لو لم يكن طرفك الذي
يقتل لكان الموت حقيرا غير معروف ام هل اتيك حديث وقفتنا في
وقلوبنا ثبتا الفراق تتاك ام هنا بمعنى بل اضرب عن مضى وعاد الى غيره والثنا

جمع شباة وهي حد السيف ونحوه واستعار الفراق لصلابة الانف وقوله تنال
اي تدخل هذه الحد ودونها كما يدخل الغول في الحديق منبك تنال اذا
دخل الغول في الجسد :: اصد من احقو البرق كانما :: وحتومها ان بين
حراك :: او شيء اقطع من نوى الاحباب :: وسنعرض كلا منها بناك ::
جعل الخفقان للصدور لانها تحل القلوب فاقام الظرف مقام المظروف فالقلوب
مضطربة والنجوم ساكنة لا يهابها من الالم والحراك الحركة والنوى التحول من موضع
الى موضع اخر :: الجوهر النبوي لا ابالي :: علو ولا توحيده اشراك :: الجوهر الاصل
والجوهر ما يخرج من البحر النفائسة كالياقوت والزبرجد والجوهر عند المتكلمين الجزء
الذي لا ينقسم فيجوز ان اراد بالجوهر هنا الاصل ونسبته الى النبي لانه من اصله الشريف
وقوله لا ابالي علو فالعلو النفاق تعريض بقوم كانوا بهذه الصفة فكانت عالم نفاقا
وتوحيدهم باللسان وقلوبهم مشركة غير صافية :: ذو النور الذي لبيح الضلال ملاوة
ولنا نحو ليسمح بها هناك :: الملاوة الملحفة والدكناء السوداء والسبح لفح يسبين
وكرها الستر والهتك كشف الستر واستعار لفظ السبح ولفظ الملاوة والسوداء لما
بلغه اهل الضلال من الشبه وذكر انه يكشف سواد تلك الشبه ويزيلها بنوره
ويهديهم الى الحق :: علام اسرار الغيوب ومن له :: خلق الزمان ودارت الافلاك
في غضب مريخها وبعزة :: المهلوب منها مرزم وسماك :: قوله علام اسرار الغيوب
سياتي بيان شيء من ذلك وقوله ومن له خلق الزمان وقد مضى بيان شيء منه
والغضب في مريخها يعود الى الافلاك وكذا منها والمريخ وسوء احمر اللون فلهذا جعله

في السيف والمهلوب الفرس القليل شعر الذنب وجعل مرزم والسماك وهما كوكبان
بعزة زحل يشبههما بالبيض الغرة منورا للكواكب فكان للكواكب الحظ من مكانه ويثبت بعزة
الفرس اجلاه لا ويعطلها له فكان :: اعناق الملوك فان تعرض :: اقسرا لها لم تتقى
بحكامه فكان :: طعن كافواه المزاد ودونه :: ضرب كاشداق المخاض دراك ::
المزاد جمع مزادة وهي الراوية والمخاض الحوامل من النوق جمع لا واحد له من لفظه
بل واحدة خلفة ومنه قيل لفصل اذا تشكل منه ودخل في الثانية ابن مخاض
وللانثى ابنة مخاض لانه فصل عن امه بالمخاض سواء لقحت ام لم تلقح فشبه
الطعن بافواه الروايا والضرب باشداق النوق وهو تشبيه مصيب والدراك
المداركة والمتابعة اي ضرب يتبع بعضه بعضا :: ما عذر من دانت لديه
ملاوتك :: ان لا تدين لعزه املاك :: دانت ذلت والملاوتك جمع ملاوتي
ملائكة السماء والاملاك جمع ملك من ملوك الارض من خضعت له ملائكة السماء
فاولى ان تخضع له ملوك الارض لان انقياد الاعلى يستلزم انقياد الاسفل :: متعاظم
الافعال لاهوتيها :: للامر قبل وقوعه دراك :: قوله متعاظم الافعال
اي افعاله تعظم عند الناس قال الجوهري يقال اصابنا امر لا يتعاظمه شيء اي لا يعظم
عنده شيء وقوله لاهوتيها نسبة الافعال الى الله تعالى بزيادة الواو والتاء كما
لملكوت والجبروت قال الجوهري لاهوت ان صح انه من كلام العرب فهو
مشتق من لاه اي استتر ووزنه فعلوت مثل رغبوت ورهبوت وليس مقلوبا
كالطاغوت قال علي لفظ الطاغوت اسم يكون للواحد والجمع وهو مشتق من طغى

لكنه مقلوب واصله طغوت على وزن فعلوت مثل جبروت ثم قلبت اللام الى
موضع العين فصار طيغوتا فانقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار طاغوتا
فاصله فعلوت مقلوب الى فاعول وقد يجوز ان يكون اصلي لامه واوا فيكون
طغووتا لانه يقال طغى يطغو ويطغى وطغيت وطغوت ويريد بتعظيم افعاله وانها
كافعال الله تعالى يعظم عندها شئ " او في بني القمر المنير لنعله " شسع
واعظم من ذلك شراك " شسع النعل السير الذي بين الاصبعين في النعل
العربية والشراك ما حول القدم من السيور وذكاء من اسماء الشمس جعل
شسع نعله وشراكها اعظم من القمر والشمس " الصالح الفتاك والمطول
المناح والاخاذ والتراك " وصفه بانه امام حق يحكم بالحق فيما يراه من
المصالح فتارة يصفح واخرى يقتل ومرة يمنع وتارة يعطي ويأخذ ويترك بحسب ما
يقتضيه المصلحة ويوجبه عقله الغزير ونظره الثاقب وهذا شان الائمة العدل " قد
قلت للاعداء اذ جعلوا له " ضدا اتجعل كالحضيض سماك " الحضيض قرار
الارض من منقطع الجبل والسماك اعلى الهواء جعل محل على من تعاليه محل غيره
مخفضا ولا مناسبة بين العالي والهابط " حاشا لنور الله تعدل فضله
ظلم الضلال كما واي الاولى " حاشا كلمة معناها مباعدة الشئ من غيره
ولهذا يستثنى بها ويحذف الفها تخفيفا ومذهب سيبويه ومن تابعه من البصريين
انها حرف جر وذهب الكوفيون الى انها فعل وتبعهم المبرد والاخفش يجيز في خلا
وعدا وحاشا ان يكن حروف جر وحكى الفعلية في حاشا وورود دخول ما

عليها

علیها في قول بعضهم رايت الناس ما حاشا قريش فانا نحن افضلهم فعالا والافاك
الكثير الكذب يوهمه وهذا البيت من ان تماثله احد وهو رد على الاعداء الذين
ذكرهم في البيت الذي قبله لحكم بتكذيبهم وجزم بان الذين ساووهم به كانوا على
ضلال ولهذا استعار لفظ الظلم واستعار لعلى لفظ النور لانه نور الهدى والحق
صلى عليه الله ما اكتست الربا " برد اباىدي المعصرات تحاك " الربوة بضم
الراء وفتحها وكسرها المرتفع من الارض والمعصرات السحاب واستعار لفظ الكسوة ولفظ
البرد الربا لاشتمال النبات عليها كاشتمال الثوب على الجسد ورشح الاستعارة
بقوله تحاك بايدي المعصرات لان ذلك من فعلها " بزغت لكم شمس الكنس
وبدت لكم روح القدس " بزغت طلعت والكنس جمع كناس وهو في الاصل
الموضع الذي يستتر فيه الظبي والكنس الكواكب قال ابو عبيد لانها تكنس في المغيب
والقدس بتسكين الدال وفتحها الطهر اسم مصدر ومنه قيل للجنة حظيرة القدس وروح
القدس جبريل وظاهر هذا الشعر انه وصف العرب بان كان يريد بذلك الحقيقة
فقد غلا واخترى فيستمر في الاستعارة بين النجوم التي هي ام الحبائك والانهار وبين
وروح الطهر اي قوامه الذي يقوم به وان كان يحوم بذلك منحى الصوفية كابن
الفارض وغيره ويكني بالجرم عن المعرفة الحقية فذلك سائغ مستحسن واستعار لها لفظ
الروح ملاحظة لقوم الاجسام بها في الصحة " فلك الحبيس تعفروفي الترب
تعفر الجبين " الحبيس يريد به الجمرة ويكنها كسرت دونها وقوله تحفر الحبيس تعفروا
اي عفر واخذ وذكر في التراب تعظيما لها والعفر التراب وقوله تعفر الحبس

اي نعضها مثل تعضب الحبش الحبش جمع حبيس وهو الواحد من النصارى يحبس
نفسه للعبادة وهذا من قول ابي نواس في الخمر تخالها بها في بيته عنبسة فلم تستطع دون
السجود لها صبرا ٭ الصمت اجمل لا ابوح بعشقها ٭ القديم بل لخرس ٭
غلط المجوس هي التي ٭ عبد الزمزم اذ فرس ٭ الصمت السكوت و
هو مضموم بنفسه بفعل وكذا الخرس وقوله غلط المجوس اي في ادعائهم عبادة النار بل هذه
هي النار الحقيقية التي تعبد على دعويهم لا تلك والشعراء يشبهون الخمرة بالنار لحمرتها
وتشعشعها والزمزم الذي يتكلم بلغتهم ويزمزم في عباداتهم والمجوس غلطوا حيث
يحسبون انها النار العنصرية التي تعبد على دعويهم ٭ ما دار في خلدي الزمان لها التظى ٭
ولا حس قد مست فظل بها الورى ٭ فالامر فيها ملتبس لا نجس فكر عهد ٭
مولدها القديم والانس ٭ فربا نديم فقالت الاوقات فيها والخلس ٭
الاخلاس من الاستلاب والانس البشر الواحد انسي وانسي ايضا بالتحريك وجمع اناسي
اناسي وجمع الانس ايضا اناسي والياء عوض من النون فقول ابن ابي الحديد الانس
يريد جمع انسي بالتحريك على ما حكاه الجوهري وفي هذه الصفة غلق لامكان ان يكون
كناية ٭ بالراح روح فهل لنا ٭ وعلى حباب الكاس كس ٭ الراح من اسماء الخمر والحباب الصوت
يقال جمع الفرس اذا ركبه وقوله كس امر بالكيس وهو خلاف ويريد هنا سهولة الخلق ٭
لا تلقها الا وبشرك فالقطوب من الدنس ٭ ما انصف الصهباء من يعطيك اليه وقد عبس ٭
البشر طلاقة الوجه والقطوب والعبوس ضده وقبض الوجه والدنس الوسخ في
الثوب واستعاره هنا لرداءة الاخلاق والصهباء الخمر والصهبة الشقرة وهذا

من قول بعضهم لمن رآه وقد قطب وجهه وهو يشرب ما انصفتها تضحك
في وجهك وتقطب في وجهها ٭ فاذا سكرت فعن لي ٭ ذهب الشباب
فما غلس ٭ غلس اي سكر وحققه ضرورة وخص هذا القول بوقت السكر لانه
في حالة لا ينتفع معها الوعظ ٭ لله ايام الشباب وحبذا تلك الخلس ٭
لم ليلة لم الق بعد عشائها الا الغلس ٭ الخلس جمع خلسة وهي استلاب الشيء
الحلو والغلس الظلمة اخر الليل يريد ان اول الليل تتصل باخره كانه لا واسطة بينهما
وذلك مبالغة في القصر ٭ قصرت وقد ركض الصباح ٭ يحثها ركض الفرس ٭
وكذاك ايام السرور ٭ وجمع طرفيه او قبس ٭ جمع الليل بضم الجيم وكسرها
قطعة منه نادمت وظلامها ٭ عذب الاحلو اللعس ٭ اللعس سمرة في الشفة تستحسن وكذا
اللعس هو سمرة فيها مرادفان ٭ في كفه قبس المدام ٭ وفي الحشا منه القبس ٭
القبس شعلة من النار وشبه بها الخمر لحمرتها ٭ وسدنه كفي قلبه لو عني لما
نعس ٭ هل من قريبه لذة ٭ الا وكنت المفترس ٭ ايام اعترق الصبا
غض الاديم وانتهس ٭ اللوعة حرقة القلب من المحبة وجعل اللذة كالفريسة
لم تشبيها بفريسة السبع لحمله عليها وظفره بها وان صيدها ونهس اللحم وانتهس
اذا اخذه بمقدم اسنانه وعرق العظم واعترقه اذا اخذ ما عليه من اللحم و
استعارها للصبا فكانه اخذ جميع ما فيه من اللذة وقوله غض الاديم اي طري
الجسم ٭ حتى قضيت ماربي ٭ وقضيتها حرم المرس ٭ فاذا عصارة ذلك
حوب ٭ في الحيبة او ظمس ٭ المارب جمع مارب ومأربة وهي الحاجة والحرس

المجبل والحوب الاثم والمعبة عاقبة الشئ والطفس الدرن والوسخ واستعار
لفظ العصاة لما صدر عن الشهوات من الاثام وقوله او طفس يحتمل ان يكون
او هنا بمعنى الواو على مذهب الكوفيين ويكون المعنى ان عصاة ذلك اثم في العرض
ودنس للعرض في الدنيا وهو من قول ابي نواس وفعلت ما فعل امرؤ بشبابه فاذا
عصاة كل ذلك اثام * فانزع الى منح الوصي فتية تطهير النجس * ورب الناذر
والقراضب والقانب والخمس * قوله فانزع يخاطب نفسه اي الجاء والمنزع الملجاء — الخمس
والقلاهب جمع قلهب وهو الطويل من الخيل والقواضب جمع قاضب وهو السيف
القاطع والقانب جمع مقنب وهو من القوم ما بين الثلثين الى الاربعين والخميس
جمع خميس وهو الجيش لانه خمس فرق المقدمة والقلب والميمنة والميسرة والساقة
والبيض والبيض القواطع * والغطارفة الخمس * الغطارفة جمع غطريف وهو السيد — احمس
الخمس جمع احمس وهو الشجاع والحماسة الشجاعة * والجاحات لنا سابقات
وفوقها الصيد الشمس * الجاحات المسرعات من الخيل وهي ايضا الصعبة التي لا
تملك ظهورها والصيد الملوك والشمس جمع شمس وهو الاشداء الذين اخلاقهم
شديدة * من كل مواز الكفار مطهم صعب سلس * مواز اي جائل والمطهم الفرس — العتاق
التام الخلق وقوم صعب سلس اي صعب في نفسه سلس عند راكبه وهو عانه
لكثرة حركته ونشاطه * للترك منها مآتم والطير منها في عرس * المأتم اجتماع
من النساء يجتمعن لفرح او حزن وهنا يريد الحزن وقوله للترك اي لاهل
الترك والمأتم بسبب القتلى وكون الطير في عرس بسبب القتلى ايضا لانها تقع

ذالحصار

في احلاقهم ونشرب من دماءهم * عفت بيوم العسكر الجملي فتية فاندرس *
عفت درست والعسكر الجملي هو عسكر طلحة والزبير وعائشة ونسبه الى الجمل لان
الوقعة تسمى وقعة الجمل وهو جمل عائشة بنت ابي بكر وكانوا حوله يقاتلون ولم ينكسروا
حتى امر علي ع بعقره فعقر فهربوا فلذا قال ع لاهل البصرة بذمهم كنتم جند المرءة واتباع
البهيمة رغا فاجبتم وعقر فهربتم وكانت طلحة والزبير تابعا امير المؤمنين ع بعد قتل عثمن
ودعوى ارادة فلما لم يجبهما اليه نكثا البيعة وخرجا بعائشة الى البصرة فافسدوا اهلها فصار اليهم
امير المؤمنين ع مجاهدهم اما طلحة فقتله بعض اصحابه وهو مروان ابن الحكم لانه
كان ممن اجلب على عثمان فرماه بسهم فقتله من حيث لا يعلم واما الزبير فان
امير المؤمنين ع ذكره بقول النبي ص انك ستحاربه وانت ظالم له فاسترجع فاذكر لا نسي
شيئا انسانيه الدهر ثم فارق المعركة فتبعه عمرو بن جرموز فقتله غيلة وقد قام
يصلي واتى بسيفه وقيل براسه ايضا الى امير المؤمنين ع فبشره بالنار وقوله
هو قول اتيت عليا براس الزبير ابغي به عند الزلفة فبشرت بالنار يوم العنا
فبئس بشارة ذي تحفة فذكر ان هذا ابن جرموز خرج على علي بن ابي طالب
مع اهل النهروان فقتل معهم فاستحق النار صدقا لقول النبي بشر قاتل ابن بالنار
وكان النبي قد قال لامير المؤمنين ع انك ستقاتل الناكثين والقاسطين و
المارقين فهولاء اهل الجمل هم الناكثون الذين نكثوا بيعته عليه السلام لعنة الله
عليهم اجمعين * وثنت اعنتها الى الحرب بن حرب فانتكس * لما ذكر الناكثين
شرع في القاسطين وهم معوية وحزبه والضمير في اعنتها يعود الى الخيل المتقدم

ذكرها وابن حرب هو معوية ابن ابي سفيان بن حرب واركس وقع في امر عظيم
واركسه الله رده مغلوبا ٥ رفع المصاحف مستجيرين من الحمام ويحبس اي يحبس
اي يحزن ومنه قوله تعم فلا تبتئس بما كانوا يعملون اي لا تحزن ولا تشتك وقوله المصاحف
يذكر حال ما جرى لمعوية وذلك انه كان واليا على الشام قبل عثمان فلما رجع
الامر الى امير المؤمنين ع بعد قتل عثمان انفذ اليه جرير بن عبد الله البجلي يامره
بالبيعة فدافع وماطل ثم استخف اهل الشام بالشبه الباطلة والتمويه الكاذب
طاعنا فاخرج على العصبية فسار اليه في عسكره وسار معوية في اهل الشام فالتقى
الجمعان بصفين وهي ارض معروفة ووقع بينهما حروب عظيمة انكشفت عن
سبعين الف قتيل على رواية في يوم الهرير وليلة وصلوا الليل بالنهار ولم
يصلوا الا بالتكبير وقتل امير المؤمنين بيده في ذلك اليوم والليلة خمسمائة رجل
وزيادة وقتل من اصحابه فيها الف رجل وتسعون رجلا منهم اويس القرني رض
وعمار وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين رض وقتل من اصحاب معوية
في اليوم والليلة سبعة الاف رجل على رواية حكى ذلك الخوارزمي فلما عاين
معوية القهر والاخذ استشار عمرو بن العاص واستشاره فاشار عليه برفع
المصاحف على الرماح فرفعوا المصاحف وقالوا يا اهل العراق ندعوكم الى كتاب الله تعم
من فاتحته الى خاتمته فاخذوا بما فيه وتعطونا بما فيه فاحجم اهل العراق عن القتال
فقال لهم امير المؤمنين ع انها حيلة وخديعة فلم يقبلوا فاختلفوا عليه فلما راى
امير المؤمنين ع اختلافهم وضعفهم اجاب الى الصلح واتفقوا على تحكيم حكمين فكان

حاشية

بكتاب الله

بكتاب الله تعالى بين الفريقين فحكم معوية عمرو بن العاص واراد امير المؤمنين ع
ان يحكم عبد الله بن العباس رض فلم يوافقوه فحكموا ابا موسى الاشعري وكان
منحرفا عن علي فبطلت الحرب وتمت حيلة الشيطان وتواعد الحكمان الى الموضع يقال له دومة
الجندل فلعب عمرو بابي موسى حتى صعد المنبر فخلع امير المؤمنين كما خلع خاتمه من
اصبعه ثم صعد عمرو بعده فاثبت معوية كما اثبت خاتمه في اصبعه والقصة طويلة ٥
خان الحسام العندمي وجاذب الرمح الوريس ٥ فانصاع ذا عين مسهدة بلمح مختلس ٥
العندمي الاحمر منسوب الى العندم وهو البقم وقيل دم الاخوين والوريس الاصفر كانه طلي
بالورس وهو نبت اصفر يكون باليمن فانصاع رجع والمسهدة الساهرة والمختلس
المستلب ٥ وسرت بارض النهروان وغزوت ركني قدس ٥ النهروان هو بشرقي دجلة
كانت عنده وقعة الخوارج وقدس جبل عظيم بنجد ركناه ساكنة وحركهما فرسه فيه
سرت للجبل المقدس ولما ذكر الناكثين والقاسطين ذكر بعدهم المارقين وهم الخوارج
وتسميتهم بالمارقين لقول النبي ص انهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
وكان من شانهم انه لما وقع التحكيم تندموا وقالوا الحق كنا كفرنا وقد اسلمنا وينادون لا
ينبغي للرجال ان يحكموا في دين الله وقالوا ان معوية كافر ونسبوا امير المؤمنين ع الى الكفر
ايضا لاجل رضاه بالتحكيم ومذهب الخوارج ان صاحب الكبيرة كافر وكانوا ثمانية الاف
رجل اجتمعوا في قرية يقال لها حروراء فبعث اليها فخرج اليهم امير المؤمنين ع وحاجهم
فرجع منهم الفان وتخلف الباقون فقتلهم بارض النهروان لم ينج منهم الا ثمانية
انفس ٥ اللون برق مختلس ٥ والصوت رعد مرتجس ٥ المختلس الذي يختلس الابصار

اى خفيها والرجل الذى يحصل منه وجس وهو الصوت الشديد. فقدت سنابكها على هام الخوارج كالقنس. السنابك جمع سنبك وهو مقدم الحافر والقنس جمع قونس وهو على البيضة من الحديد يعنى ان حوافر الخيل قد صارت على رؤسهم وهم قتلى كانها البيض. يوم يهاجر الوغا اسد الملاحم والوطيس. الملاحم جمع ملحمة وهى الوقعة العظيمة والوطيس جمع وطيس وهو التنور ويستعار لشدة الامر وحمى الوطيس اذا اشتد الحرب. الزاهد الورع التقى العالم الحبر الندس. صلى عليه الله ما غار الحجيج وما جلس. الزاهد التارك والورع العفيف والحبر بالفتح وقد يكسر العالم والندس الفطن الفهم وغار الحجيج اذا اتى الغور وجلس اذا اتى نجدا لان نجدا يسمى الجلس

دمنة مكسورة وهى اربعة وستون بيتا. لمن ظعن بين الغميم وحاجر يرعن شموسا فى الظلام الدياجر. الظعن جمع ظعينة وهى فى الاصل الهودج وتسمى المرأة ظعينة ما دامت فى الهودج فان لم تكن فيها اطلق عليها هذا اللفظ اتساعا والغميم وحاجر موضعان والغميم الكلاء تحت الكلاء اليابس الحاجر يمسك الماء من المكان المنهبط والجمع حجران والدياجر جمع ديجور وهو الليل المظلم ويريد بالظعن ههنا النساء ولهذا شبههن بالشموس. شبيهات ببيضات النعام يقلها من العيس اشباه النعام النوافر. العرب تشبه النساء بالبيضة واللؤلؤة والظبية قال الله تعالى كانهن بيض مكنون وذلك لصفاء البيض وبياضه ويقلها يحملها والعيس جمع اعيس وعيساء وهى الابل البيض وقيل كرام الابل وشبهها بالنعام لسرعة سيرها وخص النوافر لان سيرها اسرع وابلغ. ومن دون ذلك الخدر ظبية قانص تزجى دماء المشبلات الخوادر. الخدر الستر

وتشبيه المرأة بالظبية مجاز للنسبة الحاصلة بينهما فى حسن العينين والعنق والمشبلات الاسود ذوات الاشبال والخوادر جمع خادر وهى التى فى خدرها اى اجمها وخص المشبلات لكونها اقوى واجرأ وخص الخوادر لانها اكثر من الظواهر. تنوء باعباء الحلى وانما تضعف عن لمح العيون النواظر. تنوء تنهض مثقلة بعد مشقة والاعباء جمع عبء وهو الثقل والحلى جمع الحلى مثل ثدى وهو فعول وقد تكسر الحاء لمكان الياء وقرئ من حليهم عجلا جسدا بضم الحاء وكسرها ومخرج البيت مخرج التعجب ان من تضعف عن لمح البصر كيف تحمل اثقال الحلى وهذا نظر فيه الى قول المعوج وبا اسمة تحليها اى مشهاحمل الحلى اصبح من الثقل. اذا عجرت فانى الشقوق فيالها تباريح وجد فى قلوب المغافر. عجرت اى لبست المعجر وهو ثوب تلفه المرأة على راسها والقانى الاحمر والشقوق جمع شق وهو الثوب الرقيق والتباريح الشدائد والمغافر جمع مغفر قال الاصمعى هو زرد ينسج على قدر الراس يلبس تحت القلنسوة والغفر الستر والمنادى فى قوله فيالها محذوف اى يا قوم احضروا لها واللام للمستغاث وفتحت لاتصالها بالضمير والمعنى ان هذه المرأة اذا وضعت هذه الشقوق على راسها حصل فى قلوب المغافر التى هى على رؤس الشجعان وجد عظيم كيف لم تكن هى الموضوعة على راسها فقلوب المغافر اوساطها على هذا المعنى ويجوز ان يكون الكلام على تقدير حذف المضاف اى فى قلوب اصحاب المغافر فعلى هذا يكون الكلام حقيقة وعلى الاول مجازا والاول اجود ومعنى البيت للمتنبى فى قوله سرت فى قلوب الطير معرفها وحرق فى قلوب البيض والبلب اذا اذاويها راس له بيه اى القانع اعلى سنه فى الوثب. تميل كما مال القضيب وتنثنى فتمسى

الكئيبةِ طافٍ الذي يغا السكران لانه ينزف عقله ومنه قوله فهم لا يصدعون عنها
ولا ينزفون اى لا يسكرون والكئيبة الحزين لها محض ودٍّ فى الهوى ومحض
وخالص اضمارى وصفو سرائرى فبادت بعضها الى كل عاشق سواى
ومحبها الى كل ناظرٍ وبغض لها الناس غير كارى فجاسوها كل باد
وحاضرٍ فباحثة فيها العذاب ولم اخف حلول عذاب فى الجنان النواضر
النواضر جمع ناضرة وهى الحسنة الرائقة ومعنى الابيات واضح يعاقب حبانيها
غير مشركٍ ويحرم من نعمائها غير كافرٍ الحبان مصدر حبيت احب حبانا بضم
الحاء وفتحها وحبا وحبابة والحبان الاسم ولما استعار لهذه المرأة لفظ الجنة
لما فيها من اللذة والنعيم جعل حالها معكوسة فجعل فيها العذاب وذلك بسبب قطعها
وهجرها وجعلها يعاقب غير المشرك وهو الذى لم يحب معها احدا ويحرم غير الكافر
وهو الذى لم ينكر حقها عليك لو قرب الديار بنا بعج لديك ولو بعد الديار بصابح
وما قرب وطاب بها متباعد المودة الاصل قرب القاب حلفت برب القعضبية
والقنا المثقف والبيض لو قاب البواتر القعضبية الاسنة منسوب الى قعضب وهو
رجل كان يعملها والمثقف المقوم المعدل وبالسابحات السابقات كانها من الناشرات
الفارقات الاعاصر السابحات الخيل التى تعدو والناشرات الرياح وهو من النشر
البسط وقيل هى الرياح التى تاتى بالمطر والفارقات قد جعلها من صفات الرياح وقد قيل
ذلك وقال ابن قتيبة فى قوله عز وجل فالفارقات فرقا انها الملائكة تنزل تفرق بين الحق
والباطل وكذا قال العزيزى فاما الاعاصر فانها الرياح القوية تشبه حرا تحمل تجرى الرياح الها

ويموج مرنات وصفر صوائب وفلك بايدى لعاب مواخر العوج المرنات القسى
والصفر الصوائب السهام والفلك السفن والايدى موج البحر والجمع اوادى
والعباب لجة الماء ومعظمه ومواخر جوارٍ تشق الماء بصوت لقد فاز عبد للوصى ولاؤه
ولو شابه بالموبقات الكبائر الموبقات المهلكات فى الاخرة وقد جاء فى الحديث
حب على حسنة لا يضر معها سيئة وبغضه سيئة لا ينفع معها حسنة وشابه خالطه
وخاب معاديه ولو حلقت به قوادم فتخاء الجناحين كاسر حلقت ارتفعت والقوادم
جمع قادمة وهى الريش الاول من الجناح فى كل جناح عشرة والفتخاء العقاب والكاسر
التى تكسر ما تصيده وقد تقدم مثل ذلك والمعنى ان معاديه لا ينجو ولا يخلص له من الهلكة
ولو كان على جناح هذا الطائر وقوله فتخاء الجناحين اى ناعمة الجناحين هو النبأ
المكنون والجوهر الذى تجسد من نور من القدس زاهر النبأ هو الخبر والمكنون
المستور كانه من الله لا يعلم سر فضله الا هو والجوهر يريد به هنا الاصل وتجسد
اى تصور وزاهر اى مشرق وروى الخوارزمى باسناده الى رسول الله انه قال كنت
انا وعلى نورا بين يدى الله تعالى من قبل ان يخلق ادم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله
تعالى ادم سلك ذلك النور فى صلبه لم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى قرّه
فى صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما فى صلب عبد الله و
قسما فى صلب ابى طالب فعلى منى وانا منه وهذا معنى قوله تجسد من نور من القدس
زاهر اى صار ذلك النور جسدا وذو المعجزات الواضحات اقلها الظهور على
مشكلات الامور اما معجزات ... وظهر بالمغيبات فاشهر من الشمس وابين

من فلق الصبح فى ذلك كشفه قلب الماء الذى عنه التراب وسياتى ذكره ومنه ما روى انه كان جالسا فى مسجد الكوفة فى جماعة فيهم عمرو بن حريث فاقبلت امرأة مختمرة لا تعرف فوقفت وقالت لعلى يا من قتل الرجال وسفك الدماء وايتم الصبيان وارمل النساء فقال انها لهى هذه السلقلقة الجلعة المجعة وانها لهى هذه شبيهة الرجال والنساء التى ما رأت دما قط قال فولت هاربة منكسة رأسها فتبعها عمرو بن حريث وادخلها داره وامر جواريه ان يفتشن ثيابها لينظر اليها

وسئلها ان لا يكشفها وقال انا والله كما قال لم ار كب النساء وانما الرجال وما رأيت دما قط فى ركابها والسلقلقة السليطة وهو من السلق وهو الذئب والجلعة المجعة الفاحشة اللسان والكريه منظر العانة ومن وارث علم المصطفى وشقيقه اخا ونظيرا فى العلى والاواصر الشقيقة الاخ والاواصر جمع اصرة وهى القرابة وكلما يعطف على الانسان من رحم صهر او معروف يعنى انه مشتق من النبى فانه فى علمه وخلقه الكريمة التى تعطف الناس عليه

الا انما الاسلام لولا حسامه كعفطة عنز او قلامة حافر انما كلمة تفيد الحصر فانه مركب من ان التى للاثبات ومن ما النافى للنفى فالحصر حاصل من اثبات ذلك الشئ ونفى ما عداه والعفطة من الفم الحبقة ومن الشاة ما تنثر بانفها كالحمار ويقال ما له عافطة

ولا نافطة اى لا عنز ولا شاة ويجوز انه اراد بالعفطة ما ينثر بانفها ويكون مجازا والمعنى انه لولا جهاده عن الاسلام لكان حقيرا كما ان العفطة وقلامة الحافر حقيران الا انما التوحيد لولا علومه لعرضة ضليل ونهبة كافر يعنى لولا علومه الالهية وبراهينه الكلامية لكان التوحيد معرضا لاهل الضلال ونهبا بايدى الكفار فان جميع العلوم الاصولية اليه تنسب وعنه تروى والكلام

استدل العلماء على التوحيد واهتدوا الى طريق العدل والضليل الكثير الضلال واما النهبة فلم يذكرها الجوهرى بالتاويل قال والنهبة ما انهب كذا قال ابن فارس الا انما الاقدار طوع يمينه فبورك من وتر مطاع وقادر الاقدار جمع قدر وهو قضاء الله واليمين القوة والوتر بالفتح والكسر الفرد والمعنى انه من القوة النفسية ما يتمكن معها من دفع القدر بمشية الله تعالى وجعله وترا لانه لا يماثله احد من الناس والوتر ايضا من اسماء الله تعالى وقوله بورك اى زاد الله بركة والبركة النماء والزيادة وقوله مطاع اى تطيعه الاقدار وفرق بين الطاعة والقدرة فى البيت التالى فلو ركضت حرات الصم الجلامد والظبا لفجرها بالمنبعات الزواخر المترعات والزواخر الممتلئات والموصوف محذوف اى بالاودية والانهار المترعات يعنى لو ضرب الارض برجله فى حال وطئه وهى من الصخر الجلمود لفجرها بالماء وهذا وما بعده يعنى القدرة والطاعة ولو رام كسف الشمس كور نورها وعطل من افلاكها كل دائر كور نورها اى لفه كما يكور العمامة اى يلف على الراس هو الاية العظمى ومستنبط الهدى وحيرة ارباب النهى والبصائر الاية العلامة يعنى انه دليل الله الاعظم على كل مؤمن ومنافق بمحبته وبغضه ومستنبط الهدى مستخرج وكانه علمه سر من اسرار الله تعالى لا تدركه الافكار وبحر من بحار العلم لا تقع على ساحله الابصار وكان فيه من الفضائل ما لا يطلع على كنهه الا الله تعالى لا جرم تقطعت فيه انفاس الواصفين وحارت فى حقيقة فضله بصائر العالمين فلهذا جعله حيرة ارباب النهى والبصائر رمى الله منه يوم بدر خصومه بذى فقر من آل بدر مبادر اى يوم وقعة البدر وهو اسم ماء كانت عنده الوقعة وقال الشعبى بدر بئر كانت لرجل

استدل

اصغرين فقوله يذي قذف اي يسهم ذي قذف هي جمع قذة وهي الواحد من ريش السهم
والمبادر المسرع والضمير في منه يعود الى امير المؤمنين ع وفي خصومه يجوز ان يعود
وان يعود الى الله تعم جعل امير المؤمنين ع سهما الله يرمي اعدائه به وقد جاشت
الارض الفضاء بالقنا فلم يلق الا ضامر فوق ضامر جاشت اضطربت وهو
القدر اذا غلت والضامر الاول الراكب والثاني الفرس والقنو محمود فيهما لانه يدل
على الخفة فلو نجبت ام السماء صواعقا لتبع فيها سابح وابس جانب السماء
المطر قال الشاعر اذا نزل السماء بارض قوم رعيناه وان كانوا غضابا وام السماء اصله
وهو السحاب والتبع جرح والسابح الساقط واعاسه درع عليه ولا مغفر يريد
ان الجيش باسره في الدروع والبيض حتى لو سقطت صاعقة لا جرت راس احد
منهم فكان وكانوا كالقطامي ناهض البغاث فصرعى شلوه في الاظافر القضا
بضم القاف وفتحها الصقر والبغاث بضم الباء وفتحها وكسرها كل ما يصيد من الطير
قيل هو الطائر بعينه ابغث اي اغبر وشلوه جسده شبه عليه ع بالصقر وشبه
ذلك العسكر الموصوف بالبغاث والصقر اذا ظفر به خرق لحمه وسيل دمه
سرى نحوهم رسلا فصارت قلوبهم من الخوف وخلقوه في الحناجر الرسل
السير السهل ومنه قولهم على رسلك اي سبيلك والوخد السير السريع والحناجر
جمع حنجرة وهي الحلقوم يعني انه سرى اليهم متانيا فصعدت قلوبهم الى حناجرهم
مسرعة اليهم خوفا منه كان ضبات المشرفية من كرى فاتبعي الامر المحاجر
الضبا الحدود والمشرفية السيوف وقد تقدم ذكرها والمحاجر جمع محجر وهو ما

حول العين ومقل المحاجر هي الرؤوس شبه حد والسيف بالنوم الذي
لا يحل الا بالراس فلا تحسبن الرعد رجس غمامة ولكنه من بعض تلك
الزماجر ولا تحسبن البرق نارا فانه وميض اتى من ذي الفقار
بفاقر ولا تحسبن المزن تهمي فانها انامله تهمي باوطف هامر قد
قرئ في القران المجيد تحسبن بفتح السين وهو الاصل وقرئ بالكسر ايضا وهو
نادر في هذه الكلمة واخواتها وهي يئس ونعم لان الماضي حسب بالكسر وفعل لا يأتي
مضارعه بالكسر فقد جاء هذا نادرا والرجس الصوت والزماجر والزماجير صياح
الرجال في الحرب والوميض لمع البرق والفاقر يريد به الفاقرة وهي الداهية
والمزن جمع مزنة وهي السحابة وتهمي تسقي وتسيل والاوطف السحاب الداني من الارض
لامتلائه بالماء والهامر السايل يقول ان زماجر الرجال هي الرعد الحقيقي ووميض
ذي الفقار هو البرق الحقيقي وغيث السحب هي جود كفه ع وفيض كرمه والرعد
والبرق والغيث المعهود ليس له في الوجود حقيقة فهو مطروح عن درجة الا
عتبار وهذا من المبالغة في الوصف تعاليت عن مدح فابلغ خاطب
بمدحك بين الناس اقصر قاصر الخاطب الذي يتكلم بالخطابة وهو الكلام المسجع
المنثور صفاتك اسماء وذاتك جوهر بري المعاني من صفات الجواهر
يجل عن الاعراض والاين والمتى ويكبر عن تشبيهه بالعناصر قوله صفاتك
اسماء اي لازمة لك كلزوم الاسم مسماه وقوله وذاتك جوهر بري المعاني
من صفات الجواهر يريد بالصفات ما ذكره في البيت الثاني وهي الاعراض

والاين والمتى اذ كل جسم لا ينفك منها فهذه الصفات فيه عم اجل في غيره اما الاول فى
فانه عم لا يحزنه كغيره على فوات الطاح الدنيا ولا يفرح بما اوتى منها ولا يحل له خوف
حتى صنافى لذة الاقران ولا غير ذلك من اعراض الدنيا بل كل ما يعرض له فانه فى ذاته
واما الاين فهو المكان فليس مكانه عم لكان الغير لان مكانه على علىم اما مجراب طراد
او معركة جهاد او سعى فى سبيل الله نعم واما المتى وهو الزمان فلا نسبة بين زمانه
وزمان الغير وكيف وزمانه عم لا ينقطع الا فى سبيل الله مصليا او صائما او قائما
او داعيا او مجاهدا لان ما يلزم فى المكان من الطاعات يلزم مثله فى الزمان فضله
على غيره فى هذه الصفات وهذا اذا حملنا الكلام على حقيقة واما ان حملنا فيه
البيتين على المجاز والمبالغة فتأويله بل قوله نعم على لسان المصرع المختار عم
ما ترددت فى شيء زمان فاعله كترددى فى قبض روح عبدى المؤمن يكره الموت
واكره مساءته والله نعم لا يتردد وتاويله لو كنت ممن يتردد لترددت وكذا
قوله نعم فاننا اتينا طائعين وقول النبى عم لو كتب القران فى اهاب ثم القى فى النار
ما احترقت وتقديره لو كانت النار تحرق شيئا جلاله وعظم شانه لم تحرقه ونظيره
هذا كثير فى كلام العرب نظما ونثرا ولعمرى فلا يستنكر مثل هذا المدح لا سيما
فقد بلغ ابن هانى المغربى حد وحد المؤمنين بصفات الله نعم بالغ من هذا
البعض فكرى حتى اذا بلغت غاياتها بين تصويب وتصعيد وجدت موضع
برهان يلوح وما وجدت موضع تكييف وتحديد وهذا غلو فاحش واما
قوله فيكبر عن تشبيه بالعبارة فهذا واضح لانه مخلوق من نور كما تقدم من قبل

ادم ثم

ادم ثم انتقل ذلك النور فى الاصلاب الى ابيه اذا طاف قوم فى المشاعر والصفا
فقبرك ركنى طائفا ومشاعرى المشاعر جمع مشعر وهو مواضع المناسك والصفا
جملتها واما كونه يختار زيارة قبره عم على المشاعر والصفاء فلان فضلها الذات و
العرض وفضلها بالعرض لا بالذات فزيارته عم اتم واكمل من فضلها وان ذخر
الاقوام نسك عبادة فحبك او فى عدتى وذخائرى النسك العبادة و
والناسك العابد النسك جمع نسكة وهى الذبيحة واضافة النسك اى العبادة
لاختلاف لفظها ولا ريب ان محبته عم مجردة من العبادة اتم وانفع عند الله
من العبادة مجردة من محبته لان محبته يستلزم الثواب الدائم وعدمها يستلزم العقاب
الدائم وان اتى ببر وعمل صالح وما احسن قول الشيخ المفيد فى هذا المعنى الولاء
حافظ للعمل فان كان حسنا كثره وان كان سيئا كفره والعمل لا تاثير له فى الولاء
والذى يظهر من كلامه عم فى هذا البيت وفيما ياتى بعده انه يترك العمل بالفضل
اتكالا على شفاعة امير المؤمنين عم وهذا وان كان ينافى المذهب فانه من قوة
اليقين فيه وصدق المحبة له ويدخل تحت قوله عم واخرون اعترفوا بذنوبهم
خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم
وتحت قول النبى عم لو احب احدكم حجرا لحشر معه اضافة الى ما ورد من الاخبار
فى هذا المعنى وسياتى شيء من ذلك وان صام ناس فى الهواجر حسبة
فمدحك اسنى من صيام الهواجر قال ابن دريد احتسب بكذا اجرا عند الله
والاسم الحسبة وهى الاجر والجمع الحسب واسنى اشرف ولا ريب ان مدحه عم افضل

من الصيام لان الصيام لازم والمدح عبادة متعدية والثاني افضل من الاول واعلم
اني لو اطعت غوايتي نخبك اتى في بطون الحفاير الغواية مصدر غوى الرجل
يغوى غيا وغواية فهو غوى اذا ضل فان ال فيما جنته نفس مذنب فويك يا خير
الورى خير غافر فوالله ما اقلعت عن لهو صبوتي ولا سمع الاحوت يوما معاذري
اذا كنت للميزان في الحشر قاسما اطعت الهوى والحق غير غاذب اقلعت كففت
والاحوت الاحوط وقد تقدم التنبيه على معنى هذه الابيات ونورد شياهن
صحيح النقل تقوية لقول ابي الحديد من ذلك ما رواه الخوارزمي تمام حديث في
حق امير المؤمنين عم مرفوعا الى النبي صم انه قال الله نعم اقسمت بعزتي ان ادخل الجنة
من اطاعه وان عصاني واقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه وان مطاعني
وهذا حديث بليغ من طريق المخالف شاهد لدعوى ابن ابي الحديد ومن ذلك
ما رواه ابو اسحق الثعلبي في كتاب الكشف والبيان في حديث يرفعه الى جرير بن
عبد الله البجلي قال قال رسول الله صم من مات على حب ال محمد مات شهيدا الا ومن
مات على حب ال محمد مات تائبا الا ومن مات على حب ال محمد مؤمنا مستكمل الايمان
الا ومن مات على حب ال محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات
على حب ال محمد زف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها الا ومن مات على حب
ال محمد مات على السنة والجماعة ومن ذلك حديث رفعه الخوارزمي الى ابن عباس
رضه قال قال رسول الله صم لو اجتمع الناس على حب علي ابن ابي طالب عليه السلام لم يخلق الله
النار ومن حديث اخر عن الرضا عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله صم يا علي ان الله قد

فقولك

فقولك ولشيعتك ولمحبي شيعتك ومحبي محبي شيعتك فانت الانزع البطين نزع
من الشرك بطين من العلم وبالاسناد قال قال رسول الله صم يا علي انك قسيم النار
وانك تقرع باب الجنة فتدخلها بغير حساب والاخبار في ذلك لا تحصى كثرة في
النصوص بهذا المضمون واردة وافرة في الطرق نصرتك في الدنيا باستطاعة
فكن شافعي يوم المعاد وناصري فليت تراب الحال دونك لم تحل وسائر رجس
منك لبس بسائر لتنظر ما لاقى الحسين وصاحبه عليه العدى من مقطع وجوائح
الجرائر قطع الامر يقطع قطاعة فهو قطع اي شديد شنيع ومجاوز المقدار
وكذلك اقطع فهو مقطع والجرائر جمع جريرة وهي الجناية من ابن زياد وابن
هند وامراة ابن سعد وابناء الاماء العواهر ابن زياد هو عبيد الله وامه
مرجانة وابوه زياد دعي ابي سفيان الذي سمته عايشة زياد بن ابيه
امه سمية ناصية الريح عاهرة ذات علم يعرف بها وطئها ابو سفيان وهو سكران
فعلقت منه بزياد هذا وامه ولدته على فراش زوجها عبيد الله فادعاه ابو
سفيان سرا فلما ال الامر الى معوية واستلحقه وقربه فلما ال الامر الى يزيد
جعل عبيد الله بن زياد لعنهما الله اميرا على الكوفة والبصرة ليقتل له ابن
رسول الله صم ففعل والذي خبث لا يخرج الا نكدا واما ابن هند فانه يزيد
بن معاوية وهند هذه جدته لابيه بنت عتبة بن ربيعة بن عبد الشمس
ابن عبد مناف وعتبة هذا قتله امير المؤمنين عم وعمه حمزة في يوم بدر ولهذا
السبب قتلت هند حمزة رفع الله درجاته واكلت قطعة من كبده مضغتها

واردت بعلها فلم تقدر فلقطتها اذن الله نعم صان كبدة حمزة ان يحمل منها
بضعة في معدة خنزير نباح جهنم وكانت هند منهمة بمحبة السود وذكروا
عنها انها ولدت ولدا اسود على شكل العبيد وانها الغته في خرقة في رحبة وفي بعض
الشوارع وعمل بذلك حسان بن ثابت في شعر لمن الصبي بجانب البطحاء في الارض
ملقى غير ذي مهد نجلت به بيضاء انسة من عبد شمس صلبة الخد ومعوية
ينسب الى اربعة انفس وكان من المنافقين هو وابوه وولي ابنه يزيد فقتل الحسين
وفعل في المدينة من القتل والفساد ما فعل ثم بعد ذلك فعل من رمي الكعبة بالمنجنيق
وحصار اهلها واخافتهم ما هو مشهور وكان زنديقا ملحدا والذي خبث لا يخرج الا
نكدا واما ابن سعد فانه عمر بن سعد بن ابي وقاص وكان مطعونا في نسبه خبيثا في
ولادته وسعد ابوه احد الستة الذين اختارهم عمر بن الخطاب للشورى وهو صاحب
الضغن على احد القولين وكان منحرفا عن امير المؤمنين ع ولم يبايعه بعد قتل عثمان وعتبة
ابن ابي وقاص اخو سعد هو الذي كسر رباعية النبي ص يوم احد وشج راسه
وشق شفته بحجر رماه به وهذا عمر بن سعد ولاه عبيد الله بن زياد امير على جيشه لتولي
قتال الحسين ع وسبي ذرية البتول الطاهرة ففعل وجرى كل من هولاء على
عرقه الخبيث والذي خبث لا يخرج الا نكدا واما قوله وابناء الاماء العواهر فالعواهر
الزواني جمع عاهرة والعواهر صفة الاماء جمع امة وهي المملوكة اصلها اموة بالتحريك
فصغرها امية وقد ورد ان اهل البيت ع لا يبغضهم الا خبيث الولادة فكيف
من اسال دماءهم وفرق لحومهم وهتك حرمهم اولئك حزب الشيطان الا ان

حزب الشيطان

حزب الشيطان هم الخاسرون وقد اعتبر قتلة الحسين ع في جميع كلامه
اولاد زنى في قوله بجموم الاديم عظامية «تعيد الحصى رفعا بوطي الحوافر»
الجموم الاسود الاديم باطن الجلد وهو هنا استعارة والغطامط صوت غليان
القدر وموج البحر يريد بسواده كثرة غباره وعجاجه والمراد بالغطامة كثرة الجلبة
والاصوات اي الجيش هذه صفة والرفع بالعين المهملة قال ابن فارس هو شرر
الوادي ترابا والمعنى ان هذا الجيش لكثرته وشدة وطئه على الحصى يصيره رفعا
اي ترابا خشنا وهذا نظر فيه الى قول المتنبي في صفة الخيل اذا وطئت بايديها صخورا
نفين لوطئ ارجلها رمالا ونظر الى قول بعض العرب في وصف الابل شعر
... الى ترد الحصى اخفافهن كانه تكسر قيض بينها وبها القيض قشر البيضة
والنيا بالعم الرجاج «لها ام فلا فرع النجوم يبين عليه ولا وجه الصباح يبين»
الابهام الكبير وفرع النجوم ما يصدر عنها من الضوء والمعنى ان هذا الجيش
لكثرة ما يعلو فوقه من العجاج لا يصل اليه ضوء النجوم ولا ينكشف عليه وجه الصباح
فلا يعرف الليل والنهار «فيا لك مقولا لهذب العلا ولكن ثريه
اركان عرش المفاخر» قوله فيالك مقولا فيه معنى التعجب قد مر تقدم وثلث هدمت
والعرش التقف واستعاره للفاخر للارتفاع وقال ثل عرشه اي وهى امره وذهب عزه ...
«ويا حسرتا اذ لم اكن في اوائل من الناس تلى فضلهم في الاواخر»
الحسرة اشد التلهف على الشيء الفائت يقال حسر بالكسر يحسر حسرا وحسرة ...
حسرى والف حسرتا مبدلة من ياء المتكلم ويجوز ان يكون الف الندبة بتاسف كيف

لا يكون في اوائل القوم الذي كانوا يجاهدون بين يدي الحسين ع حيث ان فضلهم

باق الى يوم القيمة وانصر قوما ان يكن فات نصرهم لدى الروع خطاري

فافات خاطر انصر منصوب لانه جواب النفي في قوله اذ لم اكن يقول ان كان فات

نصري لهم بالحرب وهو الوغى فما فات بالخاطر اي بالمدايح والمحبة واقامة الدلايل

على امامتهم ووجوب ولايتهم والنصر قد يكون بالقول مثل ما يكون بالفعل

عجبت لاطواد الاخاشب لم تمد ولما اصبحت غورا مياه الكواكب الاطواد

الجبال والاخاشب الخشنة العظيمة منها ولم تمد تضطرب واصلها تميد اسكنت الدال

بالجزم والياء قبلها ساكنة فحذف الياء لالتقاء الساكنان وغورا اي غايرة وهو

مصدر يوصف به فيقال ماء غور اي غاير ولهذا لا يثنى ولا يجمع ولا يؤنث وغار الماء

اذا نقص وجف وانتصب لانه خبر مقدم لاصبحت ومياه جمع كثرة لماء واصله موه با

التحريك لان جمعه في القلة امواه وتصغيره مويه والكواكب جمع كافر وهو البحر والنهر

الكبير ايضا ولشمس لم تكسف وللبدر لم يحل وللشهب لم تقذف باشام طاير

يقال كسفت الشمس وكسفها الله يتعدى ولا يتعدى مصدر الاول الكسوف ومصدر

الثاني الكسف والشهب النجوم وتقذف ترمى وقوله باشام طاير اشارة الى ما كان

العرب تفعله من زجر الطير والتشام والتيمن به فكانوا يتيمنون ما يأتي عن ايمانهم

من الطير والوحش سانحا واهل نجد يتيمنون به نظرا الى ايمانهم ويتشاءمون بما

يأتي من ذلك عن شمائلهم ويسمون بارحا واهل الحجاز بالضد من ذلك

يتيمنون ما يأتي عن شمائلهم لانه يوليهم مياسره وكذا في اليمين فيتطاولون الى

بمن

يمين الماء بهم وشماله والمعنى انه يتعجب كيف لم تخر هذه الكواكب شوما على الناس

لهذا الحادث الثقيل والخطب الجليل اما كان في رزية ابن فاطم مقتض

هبوطا وليس او كسوف زواهر قوله اما كان استفهام تعجب من هذه

الاجرام الفلكية والارضية كيف لم تحدث امارات الحزن ويظهر عليها اثار

الجزع لهذه المصيبة الفاجعة والرزية الكارثة وفاطم يريد بها فاطمة رخم

الهاء تخفيفا والرواسي الجبال الثوابت ولكنما غدر النفوس سجية

لها صاحب وغر عن غير غادر السجية الطبيعة واسند الغدر هنا الى

النفوس العاقلة لانهم ارادوا العموم وان كانت الغدر طبيعة في العقلاء فا

لجمادات اولى بذلك ونسبة الغدر الى الجمادات مجاز فهو حقيقة في العقلاء

وفيه تجمع العذر حيث لم يقع منهم ما ذكره اثار الحزن بني الوحي هل ابقى

الكتاب لناطق مقالة مدح فيكم او لناثر وقال اذا كان مولى لناشر

ومن بهم لكم باثنا مجد لفائق شاعر لولا انكم سبل الهدى لضل الورى

عن لاحب النهج ظاهر سبل جمع سبيل وهو الطريق يذكر ويؤنث والسبيل ايضا

السبب والوصلة واللاحب الواضح فاعل بمعنى مفعول والنهج ايضا الطريق الواضح و

اضاف احدهما الى الاخر تاكيدا ولاحب وظاهر صفتان لمحذوف اي عن دين

واستعار للدين لفظ النهج المسلوك فيه على الاستقامة والهدى ولولم

تكونوا في البسيطة لم تكن واخرب من احجارها كل عامر البسيطة الارض

ومن المعلوم الحق ان الارض لو خلت من امام حجة الله تعم لم تثبت بعده ولم

بمنع تكاليف العباد وفي تقدم ان الدنيا انما خلقت بهم فلولاهم لم تكن
سائلكم مني مودة ورقي الحض فادعو غنى كمطرف هاجر منح يمنح بفتح النون
وكسرها منحا اذا اعطى والمنحة العطية العاشق المحب وغض الجفن اذا اطبقه
هو كناية عن الاعراض والصدود

يا رسم لا رسمتك ريح زعزع وسرت بليل في عراصك

خروع الرسم الاثر ورسم الدار ما لصق من آثارها بالارض والرسم اذا كثر ورسوم رسمتك
بريد ورسمتك والزعزع الريح الشديدة والبليل الريح الباردة الندية والخروع الضعيف
قال الجوهري كل نبت ضعيف ينثني فهو خروع اي نبت كان لم الف صدري من
فؤادي بلقعا الا وانت من الاحبة بلقع البلقع الخالي يقول ما وجدت
صدري خاليا من قلبي الا بما خلت مرابعه فكان الاحباب للدار كالقلب للجسد
جارى الغمام مدامعي بك فانثنت جون السحائب فهي حسرى ظلع
جاراه اذا ساعده والجون جمع جون مثل رجل صتم وقوم صتم وهو الاسود المقصود
هنا والجون ايضا الابيض وهو من الاضداد وحسرى منقطعة جمع حسير مثل قتيل وقتلى و
ظلع جمع ظالع وهو الغامز شبه المعذات السحاب جرى مع مدامعي كالمتسابق فرجع
السحاب المتسابق الى كالجمل المنقطع الاعرج وهذا استعارة للمبالغة في كثرة البكاء
لا يحلك الهتن الملث فقد محا صبري دثورك مذ محاك الادمع لا يحلك
الهتن وهو الغيث الجاري والملث الدائم وهذا دعاء للرسم بان لا يمحو الغيث بجري الدموع
عليه فقد محاه وهو كان له والمربع كلما درس درس صبره ايضا فازداد ثوره توجب عدم

الهم

الصبر وعدم الصبر يوجب البكاء والبكاء يوجب دثوره فهو اطراف دروس
تجاوب الى دروس الربع دائما ويحتاك مجزوم بلاء والنهي واصله يحولك
فسقطت الواو للجزم ما تم يومك وهو اسعد ايمن حتى تبدل فهو
نكد اشنع الاسعد الايمن المبارك يقال سعد يومنا بفتح العين يسعد
سعودا وسعد الرجل بالكسر فهو سعيد وسعد بالضم فهو مسعود والنكد
المشوم والاشنع القبيح نثر في الزمان يضيء صبح سفر نيه فيتقعه
ظلام اسفع النثر في المثل ويتقعه يتبعه وهو من السفع والسفر الغني
والاسفع الاسود لما ذكر في البيت الاول تبدل الربع بالسعود نحو ساق
نجري مثله في هذا البيت بالزمان في كونه لا يدوم له حال يكون فيه نهار مضيء
فينقلب الى الليل مظلم كان الربع كان عامرا فصار خرابا لله درك والصبا
يقوده بيد الهوى وانا الحرون فاتبع ينقاد في شكل الصبابة والصبي
ويصيح بي داعي الغرام فاسمع قوله لله درك تعجب من حسنه والحرون
الصعب الذي لا ينقاد يقول انا الذي في صعبة لا انقاد ولكن لهذه العوارض
التي حكمت على عقلي وهو ما ذكره من سكر الصبابة وجهل الصبا وجذب ولعي
راحلا الغرام والغرام في الاصل الهلاك وسمي الحب مغرما دهر تقوض راحلا
ما غيب من عقباه الا انه لا يرجع تقوض استعارة من تقوضت
الصفوف اذا تفرقت يا ايها الوادي اجلك واديا واعز الا في
حماك فاخضع واسوق تربك صاغرا واذل في تلك الربى فانا الذليل

فأجْنَعُ اسوف انسقم واخنع وأخضع واحد بمعنى اذل يقول افعل
ذلك مع قوتي لأن الوجد يقهر ويغلب ومعنى البيتين متقاربة أسْعَى على
مَغْنَاكِ اذ هو غابةٌ وعلى سَبيلكِ وهي لحبٌ مَهيَعُ المغنى المنزل من
قولهم غنى بالمكان اذا اقام به ومنه قوله تعم كان لم يغنوا فيها والغابة الأجمة
وهي محل الشجاع والسبيل الطريق واللحب الواضح والمهيع الواسع استعار
لفظ الغابة للمنزل لاحتوائه على الرجال الذين هم فيه كالأسود وكون طريقه
لحبا لكثرة وطئه وسلوك الناس فيه أيامُ انجمُ قَعْضَبٍ دُرِّيَّةٍ في غير مطلع
أو جُمِّ لا تُطلع الانجم قعضب هي الأسنة وقعضب رجل كان يعملها ودرية
منسوبة الى الدر شبه الأسنة في طلوعها وبريقها بالنجوم الدرية قال
الجوهري طلعت الشمس والنجوم طلوعا ومطلعا بكسر اللام وفتحها والمطلع ايضا
بالكسر والفتح مكان الطلوع والهاء في اوجه يعود الى المغنى ولما استعار لفظ الانجم
للأسنة رشح بذكر الاوج وهو محل ارتفاع النجم وصعوده جعل المغنى كالأوج
وللأسنة كالنجوم فيه والبيضُ تُورَدُ في الوريد فَتَرتوي والسُمْرُ تُشْرَعُ
في الوتين فَتَشْرَعُ البيض السيوف وتورد تجعل والوريد احد الوريدين
وهما عرقان غليظان في جانبي مقدم العنق والسمر الرماح وتشرع تدخل
وهو مثل تورد والوتين عرق في القلب اذا قطع مات صاحبه وتشرع تدخل
فيه وتشرب منه اشرعتها الغير فتشرعت هي واوردتها فوردت والسا
بقاتِ اللاحقاتِ كأنها العِقْبانُ تردي في الشكيم وتَمْزَعُ السابقات اللاحقات

الخيل

الخيل التي تسبق غيرها وتلحق من سبقها وشبهها بالعقبان لحدتها وسرعتها
قال ابن السكيت ردى الفرس يردى رديا ورديانا اذا رجم الأرض رجما
بين العدو والمشي الشديد والشكيم والشكيمة الحديدة المعترضة في فم الفرس التي
فيها الفاس والجمع شكائم وتمزع اى تسرع فالربعُ انورُ بالنسيم مفتَّعٌ
والجوُّ ازهرُ بالعبير مُرَدَّعُ الربع المنزل وانور انور النور وليس هو افعل التفضيل
والمفتع الملطخ وهو استعارة لمرور النسيم عليه والجو ما بين السماء والأرض و
الأزهر كالأنور والعبير عدة اطياب يجمع بالزعفران وقال ابو عبيدة هو الز
عفران عند العرب وقال ابن فارس وهو عدة اطياب ليس فيها زعفران يصف
المنزل والجو بأنهما معطران طيبان وذلك للسرور الذي عنده والمرح الذي يجده
ذلك الزمانُ هو الزمانُ كأنما قَيْظُ المصيفِ به ربيعٌ مُمْرِعُ المرع المخصب يريد
ان ذلك الزمان كله طيب لا كدر فيه وكل صعب فيه سهل واستعارة القيظ
للخطوب وجعله كالربيع استعارة جميلة وكأنما هو روضةٌ محظورةٌ أو مزنةٌ
في عارضٍ لا يُقلِعُ شبه الزمان بالروضة لحسنها وابتهاج الأنفس بها وخص
المحظورة لأنها انضر واحسن وشبهه ايضا بالمزنة وهي السحابة وجعلها كالقطعة
في عارض وهو السحاب المعترض في الجو ولا يقلع لا يزول ووجه الشبه ان السحاب
بغيثه يخصب الأرض ويطيب الأجسام ويسر الأنفس وفيه منافع كثيرة عامة
قد قلتُ للبرق الذي شقَّ الدجى فكأنَّ زنجيا هناك يُجَدَّعُ شبه تلمع
البرق في سواد الليل بالزنجي المجدع وهو المقطع وقال بعضهم المقلع لمع البرق

البيت للمتنبي

بأكناف الحمى خبنا الليل ونجيا قبيلا ❁ يا برق إن جئت الغري فقل له أتراك
تعلم من بأرضك مودع ❁ الغري أرض النجف مشرفة السلام والمسموع الغريان
لكنه كنى عن التثنية بالوحدة وقد لهج الناس بالغري مفردا وذلك طلب للخفة قال
الجوهري الغريان بناءان طويلان يقال إنهما قبرا مالك وعقيل نديمي جذيمة الأبرش
وغريين لأن النعمان بن منذر كان يغريهما بمن يقتله في يوم بؤسه وقيل كان
اسم أحدهما جبل بن فضلة الفقعسي والآخر عمرو بن مسعود وكانا نديمين للنعمان
وإنهما سكرا ليلة فراجعا النعمان في كلام فأمر فحفر لهما حفرتان بظهر الكوفة فدفنا
حيين فلما أصبح النعمان في كلام فأمر فحفر لهما حفرتان بظهر الكوفة فدفنا حيين
فلما النعمان وصحا سأل عنهما فأخبر بما جرى فركب حتى انتهى إليهما وبنى لأجلهما
ثم أمر فبني عليهما بناءان وجعل لهما في السنة يومين يوم بؤس يقتل فيه من لاقاه كائنا
من كان ويغري بدمه البنائين ويوم نعيم يهب فيه لأول من يلقاه خلعة و
فرسا وجارية ومائة من الإبل وحكمه ويبسط الغريين في ذلك اليوم ويأمر
بالأطعمة وكان يفعل ذلك بغير أهل الحرم لكن يرمي بطلا عليه حتى لو عرضت
الوحوش لأدركتها الخيل أو الطيور لأرسلت الجوارح حتى تدركها ويغري بدمها الغريين
فيك ابن عمران الكليم وبعده ❁ عيسى يقفيه وأحمد يتبع ❁ بل فيك جبريل وميكال
وإسرافيل والملأ المقدس أجمع ❁ يقفيه أي يتبعه ويقال ميكائيل وميكال
ميكائل وميكئيل والملأ والمقدس إشارة إلى باقي الملائكة أما كون النبيين والملائكة
في قبره فلأنه حوى ما حووه من الفضل فكأنهم كلهم فيه وذكر موسى وعيسى ههنا

من اولى

من اولى العزم ليحصل الاتصال مرتبا بنبينا وان كان افضل الخلايق فانه
عليه السلام نفسه بنص القرآن المجيد والأخبار وأورد الخوارزمي باسناده عن النبي
من اراد ان ينظر الى آدم في وفاته والى موسى في بطشه والى عيسى في زهده
فلينظر الى هذا المقبل فأقبل علي ع وإنما بدأ بالنبيين وثنى بالملائكة على رأي المعتزلة
أفضل من النبيين فكأنه ارتقى عن درجة النبيين الى الملائكة على رأي المعتزلة
أفضل من النبيين فكأنه ارتقى عن درجة النبيين الى الملائكة ثم ارتقى الى الدرجة
العلياء وهو نور الله تعالى الذي لا يطفى ❁ بل فيك نور الله جل جلاله ❁ لذوي
الأبصار يستشف ويلمع ❁ استعار لأمير المؤمنين ع لفظ النور للاهتداء به في
ظلم الشكوك والشبه وأضافه الى الله لكونه حجة على الناس وخص ذوي الأبصار
وهي المعارف لأن النور معقول لا محسوس وقوله يستشف فيلمع أي
يظل مضيئا واصل الاستشفاف النظر من وراء ستر رقيق ❁ فيك الإمام المرتضى
فيك الوصي المجتبى ❁ فيك البطين الأنزع المرتضى المجتبى من ألقابه ع
والبطين في الأصل العظيم البطن والأنزع الذي انحسر الشعر عن مقدم رأسه
ولا تحرج في ذلك بل بقول النبي ص له ع أنك منزوع من الشرك بطين من العلوم
الضارب الهام المقنع في الوغا ❁ بالخوف للبهم الكماة يقنع ❁ الهام جمع هامة وهي
أعلى الرأس والمقنع الذي عليه البيض والوغا الحرب والبهم جمع بهمة وهو
الفارس الشديد الذي لا يدرى من أين يؤتى لشدة بأسه ويقنع أي
لا شتمال الخوف عليهم كاشتمال القناع على الرأس ويجوز أن يكون استعارة

من قمع واسه بالسوط اذا ضربه والسمهرية فتستقيم وتحنى فكانها بين الاضالع
اضلع السمهرية الرماح سميت بذلك لصلابتها من قولهم اسمهر العود اذا صلب وقيل
هي منسوبة الى سمهر وهو رجل كان يقوم الرماح وقوله بين الاضالع اضلع جعلها
انها قد حرقت حتى صارت ثابتة كاحد الاضلاع لكن لا يتوجه التشبيه في حال
الاستقامة والانحناء لان الاضلاع لا يتغير ويجوز ان يكون اراد بالاضلع
اضالع الطاعن اذ المطوق لان القناة تكون تحت حضن الفارس ملاصقة
للاضلاع فتستقيم مرة وتحنى اخرى والاضالع جمع اضلع جمع ضلع والمترع الحوض
المدعوع حيث وادٍ يفيض ولا قليب يترع المترع المالى والمدعوع الملآن
والقليب البئر قبل ان يطوى يذكر ويؤنث وقال ابو عبيدة هي البئر القديمة
ويجمع في القلة على اقلبة وفي الكثرة على قلب ويريد بذلك ما روي ان امير المؤمنين
لما كان متوجها الى صفين لحق اصحابه عطش وليس معهم ماء فاخذوا يمينا وشمالا
يطلبون الماء فلم يجدوه فعدل بهم امير المؤمنين ع عن الجادة وسار قليلا فلاح
لهم دير في البرية فسار بهم نحوه حتى اذا صار في فنائه امر من ينادي صاحبه فناداه
فاطلع اليهم فقالوا له هل قربك ماء فقال ما بالقرب مني شيء ولولا اني اوتى
كل شهر بما يكفيني على اليقين لهلكت عطشا فلوى امير المؤمنين ع عنق بغلته نحو القبلة
واشار لهم الى مكان بقرب الدير وقال لهم اكشفوا الارض في هذا المكان
فنزل اليه جماعة فكشفوه بالمساحي فظهرت لهم صخرة عظيمة تلمع فقالوا يا امير المؤ
منين ع ههنا صخرة لا تعمل فيها المساحي فقال ع لهم ان هذه الصخرة على الماء

ذالك

ذالك عن موضعها وجدتم الماء فاجتهدوا في قلعها وراموا تحريكها فلم يقدروا
لها فنزل ع عن سرجه وحسر عن ذراعه ووضع اصابعه تحت جانب
الصخرة فحركها ثم قلعها بيده ورمى بها اذرعا كثيرة فلما زالت عن مكانها
ظهر لهم بياض الماء فبادروا اليه فشربوا منه فكان اعذب ماء فقال
تزودوا وارتووا ففعلوا ذلك ثم اعاد ع الصخرة الى موضعها و
امر ان يعفى اثرها بالتراب فنزل الراهب واسلم على يده ع والقصة
مشهورة ومبددُ الابطال حيث تألبوا ومفرّق الاحزاب حين تجمعوا
تألبوا تجمعوا والاحزاب هم الذين تحزبوا القتال رسول الله ص في وقعة الخندق
واجتمعت قريش وانضمت اليها قبائل العرب وحالفهم اليهود واجتمعوا
خلقا كثيرا وبرز عمرو بن عبد ود يدعو الى البراز فلم يتجاسر عليه احد من ا
لمسلمين حتى انشد الابيات اولها ولقد بححت هل من مبارز فبرز علي ع فقتله
وكسر الله شوكة الاحزاب وفرق شملهم وشتت جمعهم يا امير المؤمنين ع
والحبر يصدع بالمواعظ خاشعا حتى تكاد لها القلوب تصدع الحبر العالم
وصدع بالحق اذا كشفه ونطق به ظاهرا وتصدع اصله تتصدع اي تتفرق
فحذف احدى التائين لاجتماعهما متماثلين تخفيفا حتى اذا استعر الوغى متلظيا
شرب الدماء بغلة ما تنقع استعر التهب متلظيا متلهبا الوغى وهما لفظان
مترادفان للتاكيد والغلة العطش وتنقع تروى ولما كان ع كثير القتل
والقتل حتى انه لا يمل ولا يسام استعار له لفظ الشارب العطشان الذي لا يروى

متجلببا ثوبا من الدم قانيا يعلوه من نقع الملاحم برقع تجلبب اذا لبس الجلباب
وهو الملحفة جعله ع لكثرة تلطخه بدماء القتلى كانه قد لبس ثوبا احمر وجعل الغبار
على وجهه الشريف كالبرقع والملاحم الوقائع زهد المسيح وفتكة الدهر الذي
اودى به كسرى وفوّز تبّع المسيح عيسى بن مريم ع قيل سمي مسيحا لسياحته
واصله مسيح فاسكنت الياء وحولت كسرتها الى السين وقيل هو من مسح الارض
لانه يمسحها اى يقطعها وقيل لانه خرج من بطن امه ممسوحا بالدهن وقيل لانه
كان امسح الرجلين ليس لرجله اخمص وقيل لانه لا يمسح ذا عاهة الا برئ جعل ل
امير المؤمنين زهد المسيح فتك الدهر لان الدهر لما كان ظرفا لما يقع فيه نسب
الفعل اليه مجازا واودى به هلك به وكذا فوز وكسرى وتبع قد ذكر والمعنى
انه ع ازهد الناس واخضعهم لله تعالى ومن عادة الزاهد ان يكون رقيق
القلب لين الجانب وهو ع مع ذلك يختطف الارواح ويسفك الدماء ومن
عادة الشجاع الفاتك قساوة القلب وخشونة الجانب وهو ع قد جمع بين هذين
الضدين واول من نبه على هذا المعنى السيد الشريف الرضى الموسوى ره فى خطبة
نهج البلاغة فاخذ ابن ابى الحديد هذا المعنى ونظمه فى هذه الابيات الاربع
من قوله والحبر يصدع الى قوله فهذا المسيح هذا ضمير العالم الموجود عن عدم
وسر وجوده المستودع ضمير العالم وسره بمعنى واحد والعالم كل موجود سوى الله تعالى
وآله محمد ع هم سر وجود العالم المستودع عند اولى العرفان لولاهم ع لما
اوجد الله العالم وقد تقدم التنبيه على ذلك فسر الوجود هو ما علم الله تعالى من

المصالح

المصالح فى ايجاد هذا العالم بسبب محمد وآله ع حيث كانوا الطالبين لا يقع التكليف
الا بهم ولا يقوم غيرهم مقامهم هذي الامانة لا يقوم بحملها خلقاء هابطة
واطلس ارفع تأبى الجبال الشم عن تقليدها وتضج تيهاء وتشفق برقع
الخلقاء الصخرة الملساء والاطلس بزعمهم الفلك التاسع وسمي اطلس لخلوه
من النجوم والتيهاء الفلاة يتاه فيها وبرقع اسم سماء الدنيا ويريد بذلك قوله
تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها وا
شفقن منها والامانة قيل هى التكليف وقيل هى الطاعة واطلاق لفظها على
امير المؤمنين ع داخل فيه القسمين لان الله تعالى كلف لعباده ولاية آل
محمد ص واوجب عليهم طاعتهم فى موالاتهم فمن تولاهم واطاع الله فيهم فقد
خرج من الامانة وقام بما وجب عليه ومن خالفهم فقد حمل الامانة
فى عنقه وهو ظلوم جهول مع انه قد ورد فى بعض التفاسير ان الامانة هى
ولاية على بن ابى طالب ع والعرض فى الاية مجاز على كل حال لتعظيم
الامانة واما الحمل فمعناه ان كل من قام بالامانة فقد خرج منها ولم يحملها
وكل من لم يقم بها حملها وصارت فى عنقه هذا هو النور الذى عذباته
كانت بجبهة آدم تتطلع عذباته اطرافه لان عذبات اللسان والسوط
اطرافها وعذبة الشجرة الغصن منها ويريد بالنور نور النبوة المنتقل من
آدم الى نبينا ص لانه ابن عمه وقسيمه فى الشرف وهذا النور قد تقدم ذ
كره فلا معنى لاعادته وشهاب موسى حيث اظلم ليله رفعت له لالاؤه

تبشع لا لاء الوان واطلق على على عم لفظ الشهاب وهو الشعلة من
النار اطلاق لاسم المسبب على السبب حيث ان رسول الله ص واهل بيته هم السبب
فى تفضيل موسى ع وظهور النار له من جانب الطور وتخصيص امير المؤمنين ع
بذلك لانه افضل اهل بيت يا من له ردت ذكاء ولم يفز بنظيرها من قبل
الا يوشع ذكاء من اسماء الشمس معرفة غير منصرف لا يدخله الالف واللام
ويقال للصبح ابن ذكاء لانه من ضوءها وقد مضى ذكر رجوعها له ع واما يوشع
ابن نون فانه بعثه الله نبيا بعد موسى ع وامره بالمسير الى قوم جبارين فسار
اليهم وقاتلهم يوم الجمعة حتى اصفرت عا الله تعالى فرد عليه الشمس وزيد فى
النهار يومئذ نصف ساعة وهزم الجبارين ومات وعمره يومئذ مائة
وعشرون سنة والضمير فى نظيرها يعود الى الفضيلة التى دل عليها المعنى
يا هازم الاحزاب لا يثنيه عن خوض الحمام مدجج ومدرع المدجج
التام السلاح يقال بكسر الجيم وفتحها والدجة الظلمة فكان المدجج يغطى بسلاحه
والمدرع لابس الدرع يا قالع الباب التى عن هزها عجزت اكف
اربعون واربع انث الباب وهو مذكر لان تقديره بويب ولاخر وزن له
فيحتمل انه وقف على تانيثه فاستعمله او انه غفل عن ذلك والباب يريد به
باب حصن اليهود بخيبر فانه لما جاء بنو القهر لحواء كلهم الى الحصن الاكبر
فاغلقوا بابه وتحصنوا به فتقدم على ع الى باب الحصن فقلعه بيده ورمى به
من وراء ظهره اربعين ذراعا قال الواقدى ولقد بلغنى انه تكلف رده الى موضعه

بعد ذلك نيف على اربعين رجلا فلم يقدروا وعلى ذلك فكانوا من اشد القوم
لولا حدوثك قلت انك جاعل الارواح فى الاشباح والمستبيع
الاشباح الاجسام جمع شبح يقول لولا انك محدث لقلت انك الذى يحيى
ويميت على نفى القول بذلك بثبوت الحدوث له لان المحدث يفتقر الى
محدث مغاير له فكيف يكون موجد الغير والعمى لو لم تكن مخلوقا لقلت انك خالق
لما فيك من الكمال لولا مماتك قلت انك باسط الارزاق تقدير فى العطاء
وتوسع تقدير تضييق ومنه قوله تعالى فظن ان لن نقدر عليه علق نفى القول
بكونه رازقا بثبوت موته ع لان الموت يستلزم انقطاع الرزق عن الغير
ما العالم العلوى الا تربة فيها لجثتك الشريفة مضجع جعل تربته ومحل جسده
الشريف هو العالم العلوى وهو فى ذلك بار صادق لانه قرع معرج الملائكة
ومحل اختلاف الارواح القدسية ومعدن الشرف والفضل والعالم العلوى
عبارة عن ذلك ما الدهر الا عبدك القن الذى بنفوذ امرك فى البرية
مولع القن هو الذى يملك هو وابوه يستوى فيه الواحد والجمع والاثنان
والمذكر والمؤنث وربما قيل اقنان استعار للدهر لفظ العبد لحكمه عليه
وانقياد الدهر له بامر الله تعالى كانقياد العبد لمولاه انا فى مديحك الكن
لا اهتدى وانا الخطيب الهبرزى المصقع الالكن الواقف للسان
والخطيب الفصيح الذى يقول الخطب وهى الكلام المسجوع فى الاغلب
والهبرزى الاسوار من اساورة الفرس قال ابو عبيدة هم الفرسان و

والهاء بدل من الباء كان اصله اساوير وكذلك الزنادقة اصله زناديق
وقال ثعلب كل جسيم حسن الوجه وسيم فهو عند العرب هبرزي والمعنى
ان الانسان وان كان فصيحا بليغا اذا راى صفات باهرة فايقة فان
لسانه يكل عنها وفكره ينقطع اَاَقُولُ فيكَ سُمَيدَعٌ كَلّا وَلا حاشى لِمِثلِكَ
ان يُقالَ سُمَيدَعُ الاستفهام في اقول لاستصغار هذه الكلمة والسميدع
السيد السهل الاخلاق وكلا هنا ردع وزجر ولها ثلثة معان اخر تكون
للاستفتاح بمعنى الا كقوله تعم كلا ان نطعه وتكون بمعنى حقا كقوله نعم كلا ان
الانسان ليطغى ويكون بمعنى اى التى للاثبات بعد الاستفهام وذلك اذا وقع
بعدها القسم كقوله نعم كلا والقمر معناه اى والقمر ولا ان اى هنا يلزم بعدها
القسم بَل اَنتَ في يومِ القيمةِ حاكمٌ في العالمينَ وَشافِعٌ وَمُشَفَّعٌ اضرب عن
الصفة بالسميدع واثبت ما هو اعلى واجل وهو كونه حاكما في العالمين يوم
القيمة وذلك لانه قسيم الجنة والنار وصاحب الحوض والشفاعة باذن الله
تعم واذن رسول الله وَلَقَد جَهِلتُ وَكُنتُ اَحذَقَ عالِمٍ اَغِرارُ عَزمِكَ
اَم حُسامُكَ اَقطَعُ الغرار الحد واستعار لعزم امير المؤمنين ع كونه قاطعا ماضيا
قاطعا في الامور ولما راى ان عزمه وسيفه يتجاذبان حدة ومضاء حصل له الجهل
بالاقطع منهما مع علمه العزير وذلك على المبالغة في المدح وان كل واحد منهما في
غاية لا تدرك وَفَقَدتُ مَعرِفَتي فَلَستُ بِعارِفٍ هَل فَضلُ عِلمِكَ اَم جَنابُكَ
اَوسَعُ واما قوله وفقدت معرفتي وهو في معنى البيت الذي قبله لكن ما
هو

هو الجناب حتى تقابل به فضل علمه قال الجوهري الجناب الفناء وما قرب
من محلة القوم وجمعه اجنبة والغرض ان سعة ذلك كناية عن الكرم لان
سعة المنزل تدل على كثرة الوافدين وورود القاصدين فعلى هذا تكون مقابلة
الفضل بالكرم في معنى البيت الاول لي فيكَ مُعتَقَدٌ سَاَكشِفُ سِرَّهُ فَلْيُصغِ
اَربابُ النُهى وَليَسمَعوا هِيَ نَفثَةُ المَصدورِ يُطفِئُ بَردُها حَرَّ الصَبابَةِ فَاعذِلوني
اَو دَعوا المصدور الذي يصدره مرض والنفثة ما ينفثه من ذلك المرض وفي
المثل لا بد للمصدور ان ينفث شبه كشف سره باعتقاده بنفثة المصدور ولانه
يستريح المصدور بنفثه ولهذا قال يطفي بردها حر الصبابة وقوله فاعذلوني او دعوا
معناه ان العذل لا يؤثر فيه فوجوده وعدمه سيان وَاللَهِ لَولا حَيدَرٌ ما كانَتِ
الدُنيا وَلا جُمِعَ البَرِيَّةُ مَجمَعُ حيدر من اسمائه ع والحيدرة الاسد قيل لما
ولدته امه فاطمة بنت اسد سمته اسدا باسم ابيها وكان ابو طالب غائبا فلما
قدم كره هذا الاسم فسماه عليا ولهذا قال ع انا الذي سمتني امي حيدره
مِن اَجلِهِ خَلَقَ الزَمانَ وَضَوءَتْ شُهُبٌ كَنَسْنَ وَجَنَّ لَيلٌ اَدرَعُ الخنس
اي الكنس في معنيهما وجن الليل يجن جنونا اظلم وستر والادرع الذي اسود
اوله وابيض باقيه والشاة الدرعاء التي اسود راسها وابيض باقيها وكذا
الليالي الدرع وهي ثلث ليال البيض ولا معنى لتخصيص الادرع الا لقيام القافية
ومعنى البيتين قد سبق مثله عِلمُ الغُيوبِ اِلَيهِ غَيرُ مُدافَعٍ وَالصُبحُ اَبيَضُ
مُسفِرٌ لا يُدفَعُ علم الغيوب مبتدأ واليه خبره وغير مدافع نصب على الحال من ضمير

الصبابة شدة الشوق

الخبر ويجوز ان يكون خبرا بعد خبر انما اخباره عم بالمغيبات بواسطة التعليم
كما قال المادح كالصبح لا يدفع نوره بل يحرق الحجب حتى ان رجلا من الصحابة
قال له وهو يخبر بشيء من ذلك لقد اعطيت يا امير المؤمنين علم الغيوب
واما المنافقون من الصحابة فانهم كانوا يتغامزون ويتآمون بالابصار وقد اخبر
بالحجاج في قوله ليسلطن عليكم غلام ثقيف وقوله ابه وذحة فاخر بجال الحجاج مع
الخلفاء واخبر بالترك في قوله كاني بضليل قد نعق بالشام وفحص براياته في كوفان
وبصاحب الزنج في قوله يا احنف كاني به وقد صار بالجيش الذي لا يكون له
غبار ولا لجب ولا قعقعة لجم ولا حمحمة خيل وبغرق البصرة في قوله لتغرقن
بلدتكم هذه حتى كاني انظر الى مسجدها كجؤجؤ سفينة او نعامة جاثمة
وذلك اكثر من ان يحصل كما لا يخفى على اولى التبصر والنهى وَالَيْهِ فِي يومِ
المعادِ حِسابُنا وهو الملاذ لنا غدًا والمفزع الملاذ والملجأ والمفزع واحد
واما قوله اليه حسابنا فقد روي ان اعمال العباد تعرض على رسول الله ص
وعلى ائمة العدل في كل اسبوع يوم الاثنين مرة ويوم الخميس مرة وقد نطق
بذلك قوله تعالى وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون فالمؤمنون هم ائمة العدل
وحيث ان لهم تعلقا بعلم الاعمال كذا لهم تعلق بالحساب خصوصا من هو قسيم الجنة
والنار هذا اعتقادي قد كشفت غطائه سيضر معتقدا له او ينفع يقول
قد اظهرت عقيدتي التي رضيتها لنفسي سواء كانت نافعة او ضارة فان كانت
الضرر منفيا فقد ثبت النفع وهذا انما قاله كالقاطع حجة الخصم بمنزلة قوله ع

وان يك

وان يك كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم
يا من له في ارض قلبي منزل نعم المراد الرحب والمستربع المراد
الموضع الذي تجيء فيه الابل وتذهب وتقبل وتدبر والمستربع الذي
قد جعل ربعا اي منزلا والرحب الواسع جعل محبة علي ع تردد في قلبه
كما تردد السائمة في مرعاها اهواك حتى في حشاشة مهجتي نار تشب
على هواك وتلذع الحشاشة بقية النفس وحتى هيهنا حرف ابتداء ونار
هو المبتدأ وهي نكرة موصوفة خبرها مقدم عليها في الجار والمجرور وتشب
ترتفع وتكاد نفسي ان تذوب صبابة خلقا وطبعا لا كمن يتطبع ادخل
ان على خبر كاد تشبيها لها بعسى كما شبهت عسى بكاد في اسقاط ان من خبرها
وذلك شاذ والمتطبع الذي يتكلف شيئا ليس هو متاصلا في طبعه
ورأيت دين الاعتزال وانني اهوى لاجلك كل من يتشيع هذا الرأي
الذي ادعاه يناقض ما قد مر في نفسه من الطعن على الشيخين ونسبتهما الى
الكبائر التي توجب الخلود في النار فان المتاخرين وان كانوا قائلين بتفضيل
امير المؤمنين ع على سائر الصحابة فانهم يجوزون تقديم المفضول على الفاضل
ولا يخصون في الشيخين بسوء فهما عندهم امامان حق فقد كان خفيا عن
هذه الدعوى في هذا المكان مع انه قد صرح بهذا المذهب في شرح نهج
البلاغة وانكر النص على علي ع وزعم ان من انصف عرف صحة قوله ولم يكن
مضطرا الى هذا القول فيذهب الى التقية والذي سمعته من الشيخ الصدوق

فخر الدين علي بن محمد البوقي ره ان راى ابن ابي الحديد كان راى الحكما والله
اعلم بباطن امره وجلية حاله حشره الله مع احبه وهذه القصايد انما قالها في صباه
واول امره « ولقد علمت بانه لا بد من مهدي يقوم وليومه اتوقع » اما القائم
المهدي ع وعلى ابائه الطاهرين سلام الله تعالى فان حال وجوده من جهة ا
العقل اظهر مما من جهة النقل لان التكليف لا يصح الا بحجة الله تعالى على عباده
واستتاره ع عن الناس لعدم قبولهم اللطف فحجة الله ثابتة عليهم ولعل ان
قايم فيهم واللوم عليهم حيث منعوا انفسهم من لطف الامامة بعنادهم وبغيهم
فغيبته ع الى وقت يعلم الله فيه المصلحة له بامنه ولامته بصلاحهم وقبولهم
واما المنقول من جهة الامامية فكثير لكن الحجة فيما نقله المخالف وعمي عنه فقد
روى مسلم والبخاري كلاهما حديث الاثني عشر عليهم السلام وان لم ينصا
على اسمائهم وروى من طرقهم حديث مرفوع الى مسروق قال كنا جلوسا
الى عبد الله بن مسعود رضي الله عنه وهو يقرئنا القران فقال له رجل
يا ابا عبد الرحمن هل سالتم رسول الله ص كم يملك امر هذه الامة من
خليفة بعده فقال له عبد الله ما سالني احد عنها منذ قدمت العراق
سالنا رسول الله ص فقال اثنا عشر عدة نقباء بني اسرائيل قال السيد
العالم السعيد جمال الدين احمد بن طاوس الحسني ره لي بهذا الحديث رواية
متصلة الى عبد الله بن مسعود من طريق المخالف ايضا حديث مرفوع الى
انس بن مالك قال قال رسول الله ص لن يزال الدين قائما الى اثني عشر من قريش

فاذا

فاذا اهلكوا ماجت الارض باهلها قال السيد المذكور ولي بهذا الحديث رواية
متصلة ومن طرقهم مرفوعا الى عبد العزيز بن خضير قال سمعت عبد الله بن
ابي اوفى يقول سمعت رسول الله ص يقول يكون بعدي اثنا عشر خليفة من
قريش ثم يكون فتنة دوارة قال السيد ولي بهذا الحديث رواية متصلة ومن طرقهم
مرفوعا الى سلمان ره عن النبي ص انه ذكر عددهم ونسبهم على ما تقول له الا
مامية وذكر اسمائهم وسمى الثاني عشر بالمهدي وسماه باسمه ومن طرقهم هذه
العدة عن الحسن البصري وقال في اخرهم يصلي عيسى بن مريم المسيح خلفه و
الاحاديث من طرقهم كثيرة ولا يحتمل هذا المختصر اكثر من هذا « يحميه من
جند الاله كتائب « كاليم اقبل زاخرا يتدفع « اليم البحر والزاخر المرتفع
شبه الكتائب وهي الجيوش بالبحر الزاخر لكثرتها وهول ملقاها وقوله
جند الاله يحتمل ان يريد الملائكة ولهذا عطف عليهم الرجال ويحتمل ان يريد
بهم الناس واضافهم الى الله تعالى لانهم ينصرونه وروي ان عدة اصحاب
القائم ع اول خروجه عدة اصحاب رسول الله ص ثلثمائة وبضعة عشر رجلا
في يوم بدر « فيها لآل ابي الحديد صوارم « مشهورة ورماح خط شرع
الخط موضع باليمامة تنسب اليه الرماح والشرع المصوبة للطعن بها «
ورجال موت مقدمون كانهم « اسد العرين الربد لا تتكعكع « العرين
والعرينة ماوى الاسد وهو مجمع الشجر والربد الغبر اربد وتتكعكع
قال الجوهري تكعكع لغة في تكاكا اذا جبن « تلك المنى اما اغب عنها فلي

هش تنا زغنى وتشوق بتنوع اما ان الشرطية وما الزايدة واغب مجزوم واصله
اغيب ذهب حركة الباء للجزم سقطت الباء لالتقاء الساكنان وتنازعني
تجاذبني وينزع يجذب نزع ينزع نزاعا اذا اشتاق ولقد بكيت لقتل ال
محمد بالطف حتى كل عضو مدمع قال مكى القيسي آل محمد اصل آل اهل لان اصل
الال اهل ثم ابدل من الهاء همزة فصار ءال ثم ابدل من الهمزة الف لسكونها وانفتاح
نفتاح ما قبلها فاذا صغر رد الى اصله فقيل اهيل والمدمع مجرى الدمع ويريد
المبالغة فى كثرة البكاء حتى كان جميع اعضائه تجرى بالدمع عقرت بنات
الاعوجية هل درت ما يستباح بها وماذا يصنع بنات الاعوجية
الخيل منسوبة الى اعوج وهو فحل كريم قيل لم يكن فى العرب اشهر ولا اكثر نسلا
منه دعا عليها بالعقر حيث قاتلوا الحسين ع وهم على ظهورها والاستفهام فى
قوله هل درت استفهام تعظيم لهذا الشان وحريم ال محمد بين العدى نهب
تقاسمه اللئام الرضع اللئام جمع لئيم وهو البخيل الذى الاصل والرضع جمع
راضع وهم اللئام ايضا واصله ان رجلا كان يرضع الناقة والشاة حتى لا يحلبها
فيسمع صوت شخب اللبن فيطلب منه واصل تقاسمه تتقاسمه تلك الضعائن
كالاماء متى تسق يعنف بهن وبالسياط تقنع الضعائن جمع ضعينة وهى
المراة فى الهودج ويقال قنعه بالسوط اذا ضربه على راسه والعنف ضد الرفق
ومتى هنا شرطية وتسق مجزوم بها واصله تساق فحذفت الالف لسكونها وسكون
سكون القاف ويعنف مجزوم بها لانه جواب الشرط ولما يتقنع فانه خبر مبتدا محذوف

موضع

موضع النصب على الحال اى وهى تقنع وبالسياط يتعلق بتقنع من فوق اقتاب
الجمال يشلها لكع على حنق وعبيد لوم بعضها يطردها والكع اللئيم
وقيل الذليل الخفيف النفس وامراة لكاع ويقال فى النداء يا لكع واستعماله
فى غير النداء شاذ ولا ينصرف معرفة ولانه معدول عن الكع والاكوع المعوج
الكوع وهو طرف الزند مما يلى الابهام وذلك عيب جعلهم عبيدا بعيبين
مثل السبايا بل اذل يشق منهن الخمار ويستباح البرقع السبايا الاسرى
والبرقع معروف ويقال بضم الباء والقاف وبضم الباء وفتح القاف ويقال برقوع
ايضا فصفد فى قيده لا يفتدى وكريمة تسبى وقرط ينزع الصفد القيد
الموثق ذكر تفصيل حال ال الرسول ص وان منهم مصفودا بالقيد لا يفك
وكريمة من بنات الزهراء ماسورة واخرى مسلوبة وكذا جرى يوم الطف فلقد
سلبوهن الملاحف والقلائد والبراقع والقرطة من اذانهن واى رزية
اعظم من رزية عترة الرسول ص واى مصيبة اجل من مصيبة سلالة الطاهرة
البتول فعلى ظالميهم لعنة الله ولعنة اللاعنين الى يوم الدين تالله لا انسى
الحسين وشلوه تحت السنابك بالعراء موزع الشلو الجسد والسنابك
الحوافر والعراء بالمد الفضاء المكشوف وبالقصر فناء الدار وساحتها وموزع
مقسم متلفعا حمر الثياب وفى غد بالخضر من فردوسه يتلفع
متلفعا مشتملا والفردوس قال الجوهرى هو حديقة فى الجنة وحكى عن
الفراء انه البستان وهو عربى وقال الزجاج انه البستان بلغة الروم وسال

النوری اباحاتم عن الفردوس مذکرا و مؤنث فقال لم یذهب الی
الجنة فقال النوری اما سمعت فی الدعاء اسئلك الفردوس الاعلی فقال
لم یا ابا حاتم اعطا افعل والضمیر فی فرد وسه یعود الی الحسین واضافه الیه
بجعل الاولویة الملائکة والنعمة فیه الابی تمام فی قوله تردی ثیاب الموت حمرا
فما مضی لها اللیل الا وهی من سندس خضر
وطاءت السنابك صدره وجبینه
والارض ترجف خیفة وتضعضع
رجفت الارض ترجف رجفا زلزلت
والراجفة الی لا فعل ابه وتضعضع اصله فتضعضع ای تهدم وتحط
والشمس نابثرة الذوائب ثاکل
والدهر مشقوق الرداء مقنع
جعل الشمس
کالمراة الحزینة التی قد نشرت شعرها والدهر قد مشق رداء تشبیها بفعل الناس
فی المصایب العظام وانما جعله الدهر مقنعا فیحتمل ان یکون اسم فاعل بکسر النون
یرید ان الدهر ذلیل مطرق متحیر واصل ذلك من قنع الطایر اذا رد رقبته الی
راسه قال الشاعر ولا یزال ضرب مقنع الحرب ذکر الحباری وضمه قوله نعم
مقطعین مقنع رؤسهم ویحتمل ان یکون مقنع اسم مفعول بفتح النون والمعنی
ان الدهر یشق رداءه ویقنع به کما جرت عادة الباکین وذلك استعارة
لهفی علی تلك الدماء تراق فی
ایدی امیة عنوة وتضیع
یقال لهف علی الشی
لهفا اذا حزن وتحسر وتراق تسال وعنوة قهرا ولهفی مبتدا والجار والمجرور
بعده فی موضع الخبر وتراق حال من الدماء
بابی ابو العباس احمد انه
خیر الوری من ان یطل ویمنع
فهو الولی لثارها وهو الحمول
لعبئها اذ کل عود یضلع

ظل الدم اذا هدر ولم یطالب والعبء الثقل والعود الجمل المسن ویضلع
یعوج یقول ان ابا العباس هو المتولی لثار هذه الدماء والحاصل لاثقا
لها اذ کل قوی من الناس یضعف عن ذلك وکنی بالعود عن القوی
وبالضلع عن العجز والضعف ویحتمل ان یکون الولی هنا بمنزلة الاولی
وانما کان اولی من غیره بالثار لکان النسب والحکم والقدرة
الدهر طوع والشبیبة غضة
والسیف عضب والفواد مشیع
ذکر اسباب القدرة
من الشبیبة لانها مظنة قوة العزم وثوران الحمیة ومن کون السیف قاطعا
لانه یدرك الثار ومن کون الفواد شیعا والمشیع الشجاع کان الشجاعة تابعه
ای تصحبه
الصبر الا فی فراقك یجمل
والصعب الا عن ملالك یسهل
یا ظالما حکمته فی مهجتی
حتام فی شرع الهوی لا تعدل
انفقت عمری فی هواك تکرما
وتضن بالنزر القلیل وتبخل
ان ترم قلبی تقتلم
نفسك انه
لك موطن ناوی الیه ومنزل
ضنت بالشی اضن به ضنا
وضنانة بخلت به تکتب بالضاد وقال الفراء وضنت بالکسر وبالفتح لغة
والنزر القلیل وکرره لاختلاف اللفظین تاکیدا وترم تقتل نفسك وهو
مجزوم بحذف الیاء لکونه جوابا للشرط اصمی الصید اذا رماه فقتله فی
الحال وانماه اذا اصابه ومات بحیث لا تراه ومنه الحدیث کل ما اصمیت
ودع ما انمیت واشواه اذا اصاب شواه ای اطرافه واخطا مقاتله واصل

اصمى اصم اى اصاب الصمم فقلبوا احد الميمين ياء لاجتماعهما مثلين وصله لعى
اذا اصاب من اللقاح وهو النبت اللين اول ما ينبت واصله لعع وصله
تضند فى تصنين أنطق انى بالاساءة مقلع كيف الدنا وقد اصيب المقتل
المقلع الراجع يقول انى لست ارجع عنك وان اساءت الى لان الى
جوع دواء واى ها الك او دوا لى اعرض وصد وجر حبك ثابت بنقل
الاحوال لا ينقل والله لا اسلوك حتى انطوى تحت التراب ويحتوى
الجندل الطوى اى الضم والجندل الحجارة وهذا القول معاتبة والفاظه
تتبدل الدنيا وحبك ثابت فى القلب لا يخفى ولا يتبدل من لى باهيف
قد اقام قيامتى خد له قان وطرف اكحل قوله اقام قيامتى اى اوقعنى فى امر
عظيم ويكنى بقيام القيامة عن الامر الشديد لانها تأتى بالامر الشديد والقاء
الاحمر نشوان من خمر الصبا لا يسمع الشكوى ويسمع للوشاة فيقبل
استعار للصبا لفظ الخمر لانه يحمل الهموم ولا يفكر فى العواقب غالبا
ويسمع ويميل بسمعه والنشوان السكران والوشاة جمع واش وهو النمام
متلون متغير ملعب متعب متمنع متدلل ان قلت مت من الصبابة قال لى
قلنا واى صبابة لا تقتل او مت قد طال العذاب يقول لى ما سوف تلقى غداً
اطول فسما بترب بغالة محاجرى ابداً بغير غبارها لا تكحل وصعيد بيت حله
وكائبى تسعى به دون البيوت وترمل الصعيد التراب وهو الارض المستوية
ايضاً والركائب جمع ركوبة وهى ما يركب جعل بيت محبوبته هو الذى يسعى به ويرمل

دون الصفا والمروة وهذا على طريق المبالغة والرمل السرعة فى المشى وهو
الهرولة يشير الى الهرولة بين الصفا والمروة لا خالفن عواذلى ولواتى
من يظل على هواه فيعذل اى لا خالفن كل من يعذلنى ولو كان هو الذى
يعذل لخالفته وهواء الناس على تكلف الطبع غيره وللسيد الرضى فى هذا
المعنى شعر لا تحسبه وان اساءت بى رضى للوشاة وتقبل العذال لو كنت انت
وانت حبيه وانتى هواك اليه ما قبلو ولا قطع همزة ان تخفيفا فنقل حركتها
الى الواو لئلا يلتقى ساكنان ولا هتكن على الهوى ستر الحيا ان الفضيحة
فى المحبة اجمل ايصفر وجهى حين انظر وجهه خوفا فيبدى كسمه الحيا فيجمل
فكانما يجد ودمى من حمرة ظلت البهاء من دمى تتحول الحمرة تحدث من الخجل
والصفرة من الخوف فقال انى اذا قابلت وجه المحبوب اصفر وجهى خوفا منه
واحمر وجهه من الحياء خجلا منى فكان دمى الذى ذهب من وجهى بالخوف انتقل
الى وجهه بالخجل وهذا المعنى من املح المعانى وقد سبق بقول القائل يصفر
وجهى اذا تلقى خوفا ويحمر وجهه خجلا حتى كان الذى يوجنيته من دم وجه اليه
قد نقلا هو مطلبى حلل الضنا ومعطلى من ذلك ما كنت فيه اجمل لولاه لم ار
الحيوان ولم اقل طلب الثراء من القناعة اجمل الثراء كثرة المال ورجل ثرى
وامرأة ثروى وتصغيره ثرياً من اجله اخشى الممات وانقى ولاجله ارجو
الغنى واومل استعذب التعذيب فيه كانما جرع الحميم هى البرود السلسل
الحميم الماء الحار والحميم الصديق القريب والبرود الكثير البرودة والسلسل العذب

الخافي وهذا قد استملحته الشعراء وعندهم ان كل ما يصدر من المحبوب لو
بسببه فهو مستحسن مستطاب سواء كان ضارا او نافعا «لا فرج الرحمن كربة عاشق
طلاب السلو وخاب فيما يسئل» «لا تنكروا فيض الدموع فانها نفس وطول الوجد
غير تحلل» يصعدها اي يرفعها وتحلل اصله تتحلل فحذفت احدى التائين تخفيفا
يقول ان حرارة الوجد تذيب نفسه فتحلل فيخرج تارة بالدمع وتارة بالنفس
هذا احسن معنى من قول الآخر وليس الذي يجرى من العين ماؤها ولكنها
نفس تذوب فتقطر «يا كرخ جاد عليك مدرار الحيا وسقى ثراك من الرواعد
مسبل» التفت مخاطبة الكرخ وهو المحلة المعروفة بغربي بغداد متذكرا عهده
بها بان يجودها الحيا وهو الغيث والمدرار السائل والحيا مقصورا المطر
والرواعد جمع راعد وهو السحاب الذي فيه رعد والمسبل اسم فاعل من اسبل
السحاب اذا سكب «ان كان جسمي عنك اصبح راحلا فلقد قلبي قاطن بك حال
ما دمت بعدك بالمدائن صبوة» الا ثنى الثاني هو ان الاول القاطن المقيم
وقد جعل الكرخ هو الهوى الاول والمدائن وهي اصله القديم وقد جعلها ا
لثاني وذلك لانه نشأ بالكرخ «انا عاذر ان طل بعدك لي حب دم
او غاز لتيه مغزل» طل الدم فعل ما لم يسم فاعله ذهب بغير ثار والطلا ولد
الظبية وكنى به عن محبوبه والمغازلة محادثة النسوان ومراودتهن والمغزل
ام الغزال وهو الخشف وكنى به عن المراة المستحسنة «يا ايها تهوى به شدنية
حرف كما تهوي حصاة من عل» تهوى تسرع في سيرها كانها تسقط من مرتفع

منسوبة الى موضع باليمن والحرف قيل هي الناقة الضامرة تشبيها لها بحرف
السيف وقيل هي الضخمة تشبيها لها بحرف الجبل وقوله من عل اي من عال شبه
الناقة في سرعتها بالحصاة التي تسقط من موضع مرتفع ويقال هوى يهوى هويا
اذا سقط وفيها ثمان لغات علو وعل وعلا فالاول كقول الشعري اذا رت
اصد بها ثم انها تنوب فتاتى من تحت ومن علو والثاني كقول امرئ القيس
في الاربعة حطه السيل من عل والثالث قول ابي النجم باتت تنوش الحوض نوشا
من علا نوشا به تقطع اجواز الفلا ويجوز قطعها من الاضافة على ضم اللام
وفتحها وكسرها وهي مبنية لقطعها عن الاضافة كقبل وبعد «هوجاء تقطع
جوز تيار الفلا حتى تنوص على يديها الرجل» الهوجاء السريعة كانها
هوجاء لسرعتها والجواز الوسط والتيار جمع تيار وهو موج البحر وهو هنا استعار
تشبيها للبر بالبحر لسعتها وشدتها والفلا جمع فلاة وهي البرية وتنوص تسبق
والنوص السبق اي تسبق رجلاها يديها وذلك لشدة سيرها وخفتها «عُ
ج بالقرى على ضريح حوله نادي ملائك السماء ومحفل» النادي والندي
والمنتدى بمعنى واحد وهو مجلس القوم ومحفل مجتمعهم والقرى قد سبق ذكره
جعل ضريح امير المؤمنين ع مجلس الملائكة ومحل اجتماعهم وهو صادق «بات
مسبح ومقدس ومجد ومعظم ومكبر ومهلل» ذكر صفة حال الملائكة
الحافين بضريح امير المؤمنين ع وان شانهم التسبيح والتقديس والتهليل
وهذه حالهم «والثم ثراه المسك طيبا واستلم عيدانه قبلا فهن المندل

التم التقبيل لثم بالكر بلثم والاستلام لثم الحجر باليد وتقبيله ايضا وهو من السلام
وهي الحجارة وقبلا جمع قبلة وهي الواحدة من التقبيل ونصبها على المصدر اما من معنى
استلم او بفعل مقدر اى قبلها قبلا والمندل ورد عودا لمجرى والمعروج المندلى
لانه منسوب الى المندل وهى قرية ببلاد الهند جعل ترابه قبره مسكا وخشبة عودا
جريا على عادة الشعرى وطريق العرب والا فالمسك يتطيب بقبره وكذا العود
وانقل الى الدعوات تصعد عنده وجنوده وحى الله كيف تنزل جنوده وحى الله
الملائكة ع والوحى الاشارة والكتابة والرسالة والالهام والكلام الخفى وكلما
القيته الى غيرك يقال وحى واوحى يقول ان دعوة المؤمنين تصعد عنده اى
تستجاب والملائكة تنزل لزيارته ع والنور يلمع والنواظر شخص واللسن
خرس والبصائر ذهل شخص البصر اذا وقف متحيرا وشخص جمع شاخص والبصائر
المعارف وذهل اى متحيرة وكل ذلك للادب فى حضرته عليه السلام والخوف من
الله تعالى لمجاورته فى حجة المقدس ع واغضض وغض فتم سر اعجم دقت معانيه
وامر مشكل اغضض اى كف عن صوتك قال الله تعالى واغضض من صوتك و
غض اى كف بصرك والاغضاء اطباق الاجفان وذلك كله للادب فى حضرة
الطاهرة الزكية والعجم الذى هو غير بين وذلك لان اسرار فضله ع ومعانى
شرفه لا يعلمها على التفصيل الا الله تعالى وهى بالنسبة الينا معجمة مشكلة وقل
السلام عليك يا مولى لو رى نصا به نطق الكتاب المنزل المولى هنا
بمعنى الاولى وذلك ان النبى صلى الله عليه وآله يوم الغدير قال للناس وهو جمع كثير

الست

الست اولى بكم من انفسكم قالوا بلى قال من كنت مولاه فعلى مولاه اى من
كنت اولى به فعلى اولى به وذلك بامر الله تعالى فى قوله يا ايها الرسول بلغ ما
انزل اليك من ربك وقد انكر بعض اهل اللغة ان يكون المولى بمعنى الولى
وذلك عناد ظاهر يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان
يتم نوره ولو كره الكافرون وايضا قوله عز وجل فى حق امير المؤمنين ع انما وليكم
الله ورسوله والذين آمنوا والولى هنا بمعنى الاولى وخلافة ما ان لها لو لم
تكن منصوصة عن حيد حيد لك معدل ان المكسورة بعد ما زايدة وان
المخففة المفتوحة بعد لما زايدة وما بعد اذا زايدة وخلافة معطوفة على قوله
نصا يقول لو لم يكن عليك نص بالخلافة لما جاز العدول بها عنك وكيف
وقد حصل النص وذلك لانه افضل الخلق وتقديم المفضول على الفاضل قبيح
والجيد العنق وهنا استعارة عجبا لقوم اخروك وكعبك العالى وخد
سواك اضرع اسفل جعل كعبه ع الذى يباشر الارض عاليا على غيره وجعل
خد من تقدم عليه بغير حق اضرع اى ذليلا مستقلا ومن قدم الاسفل على
الاعلى فقد حق التعجب منه وهذا احسن من قول ابى تمام بلونا لك اما كعب
عرضك فى العلى فعال واما خد مالك اسفل ان تمس محمودا فسوددك
الذى اعطيت محمود الحل مبجل علل فعل القوم الذين اخروه ع بالحسد ثم قال
مثل سوددك المحسود لشرفك وفضلك ومزاياك التى تفردت بها والسودد مصدر
ساد يسود سيادة وسوددا وسيدودة فهو سيد غضب يجر به الرقاب بعلمه

وای بحر منه بحر المفصل وعلوم غیب لا تنال وحکمة م فصل وحکم فی القضیة
فیصل ع شرع بذکر شیئا من فضائله ع التی حسد لاجلها فمنها سیفه الذی
کان اذا اعتلی قد واذا اعترض قط ومنها وانه ای علی الذی به یقطع السیف
والمفصل بفتح المیم وکسر الصاد واحد المفاصل وبالعکس اللسان ومنها الحکمة
وهی العلم وجمیع الصحابة احتاجوا الیه فی العلم وهو لم یحتج الی احد والفصل القطع
یعنی ان علمه قاطع بالحق ومنها الحکم فی القضایا المشکلات وقد نص النبی ع علی انه اقضی
الصحابة وقضایاه اکثر من ان تحصی واجل من ان تحصر روی الخوارزمی مرفوعا الی
ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ص افضل امتی علی ابن ابی طالب ع وروی
ایضا احمد بن حنبل مرفوعا ان عمر بن الخطاب اتی بامراة مجنونة حبلی قد زنت فاراد ان
یرجمها فقال له علی ع اما سمعت ما قال رسول الله ص رفع القلم عن ثلثة عن المجنون
حتی یبرء وعن الغلام حتی یدرک وعن النائم حتی یستیقظ قال فخلی عنها وروی
ایضا انه لما کان فی ولایة عمر بن الخطاب اتی بامراة حامل فسالها عمر فاعترفت با
الفجور فامر ان ترجم فلقیها علی ع فقال ما بال هذه قالوا امر بها امیر المؤمنین ان ترجم
فردها علی ع فقال لعمر امرت بها ان ترجم قال نعم اعترفت عندی بالفجور فقال هذا
سلطانک علیها فما سلطانک علی بطنها ثم قال علی ع فلعلک انتهرتها واخفتها فقال
قد کان ذلک قال ع سمعت رسول الله ص قال لا حد علی معترف بعد بلاء انه
من قیدت وحبست او تهددت فلا اقرار لها فخلی عمر سبیلها ثم قال عجزت
النساء ان یلدن مثل علی ابن ابی طالب لولا علی لهلک عمر وروی الشیخ المفید

ان عمر

ان عمر استدعی بامراة کانت تتحدث عند الرجال فلما جاءها رسله فزعت وار
تاعت وخرجت معهم وکانت حاملا فاملصت ووقع ولدها الی الارض
ثم مات فبلغ ذلک عمر فجمع اصحاب رسول الله ص وسالهم عن الحکم فی ذلک فقالوا
باجمعهم نراک مؤدبا ولم ترد الا خیرا ولا شیء علیک فی ذلک وامیر المؤمنین ع جالس
لا یتکلم فقال له عمر ما عندک فی هذا یا ابا الحسن فقال قد قال القوم ما سمعت قال اقسمت
علیک لتقولن ما عندک قال ان کان القوم قد قاربوک فقد غشوک وان کان ارتأوا
فقد قصروا الدیة علی عاقلتک لان قتل الصبی خطاء تعلق بک فقال انت والله نصحتنی
من بینهم والله لا تبرح حتی تخرج الدیة علی بنی عدی ففعل امیر المؤمنین ع وذکر ابن
ابی الحدید هذه الحکایة فی شرح نهج البلاغة وقال افتاه بان علیه غرة ای عتق رقبة
فرجع عمر الی قوله والفیصل الحاکم وقیل القضاء بین الحق والباطل عجبا لهذه الارض
کیف لم تنج بها الاطواد عجبا لک کیف لا یزلزل عجبا لافلاک السماء یفوقها لکل لو حملت
کیف لا تتهیل بمعنی یخفی ویستتر والاطواد الجبال وتتهیل تنصب الی الارض من هلت
التراب وغیره اذا ارسلته واصل الهیل ارسال الطعام والدقیق وغیرها من غیر
کیل ولا وزن وعلما ولم تتزلزل هیبة وعجزا وکذا تعجب من الافلاک لبعدها عنه
کیف لا تنهال کالتراب یا ایها النبأ العظیم فهتکی فی حبه وغواة قوم ضلل
جاء فی تفسیر قوله تعالی عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون انه علی
بن ابی طالب والغواة جمع غاو وهو الخائب هنا وضلل جمع ضال یرید ان المهتدی
محبه والخائب الضال بغضه وهذا هو الاختلاف المذکور فی قوله تعالی الذی هم مختلفون

يا أيها الناظر لترتب السنا منه بالموسى والظلام مجلل • آل محمد صلى الله عليه وسلم كانوا سبب
ظهور نار النور من جانب الطور فأقام السبب مقام المسبب وقد مضى مثله وترتب يرتفع
والسنا مقصورا الضوء وممدود الشرف ومجلل شامل • يا فلك نوح حيث كل البسيطة
بحر يمور وكل بحر جدول • آل محمد صلى الله عليه وسلم بهم نجى نوح فهم فلك النجاة الحقيقية وقد قال
سيد العابدين إنهم الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويغرق من
تركها وهو معنى البيت الأول والبسيطة الأرض الواسعة ويمور يضطرب والجدول
النهر الصغير يقول صارت الأرض كلها بحرا وصار كل بحر كالنهر الصغير بالنسبة إلى
غمر من الطوفان • يا وارث التوراة والإنجيل والفرقان والحكم التي لا تعقل
الفرقان القرآن وكلما فرق بين الحق والباطل فهو فرقان ولهذا قال الله تعالى ولقد
آتينا موسى وهارون الفرقان وقوله الحكم التي لا تعقل يريد الحكم التي ورثها من
النبي صلى الله عليه وسلم وإنها لا تعقل لغيره لدقتها وجلالتها وقد قال عليه السلام لو ثنيت لي الوسادة
عليها لأفتيت لأهل التوراة بتوراتهم ولأهل الإنجيل بإنجيلهم ولأهل الزبور بزبورهم
حتى ينطق الله التوراة والإنجيل والزبور فيقولوا صدق علي فقد أفتاكم بما أنزل
الله تعالى • لولاك ما خلق الزمان ولا دجى • غيب ابتلاج الفجر ليل أليل
الابتلاج طلوع الفجر الإضاءة يقال بلج الصبح وابتلج وتبلج أي أضاء والأليل المظلم
• يا قاتل الأبطال مجدك للعدى • من عزب مخذمك المهند أقتل العزب
الحد والمخذم السيف القاطع والمهند السيف المصنوع من حديد الهند يقول
مجدك أقتل للعدى من حد سيفك وذلك لحسدهم فالحسد قاتل لهم أعظم من قتل
السيف وذلك لأن الحسد مرض باطن متجدد في كل حالة وقتل السيف منقطع
• إن كان دين محمد فيه الهدى • حقا فمجدك بابه والمدخل • بذباب سيفك
قر فارع طوده • بعد التأود واستقام الأميل • وذباب السيف حده الذي
يضرب به والفارع العالي والتأود الاعوجاج قال الشاعر في طوده يميل إلى
الدين • والشرط في قوله إن تقدير لمحبته وولايته عليه السلام ولا ريب أن ولايته عليه السلام
كمال الدين ولهذا أنزل قول الله تعالى اليوم أكملت لكم دينكم ومن أقام
الدين بسيفه وثبت قواعده بعزمه كان ولايته كالأس للدين فمن ثبت صحة
الدين ثبت صحة ولايته ومحبته عليه السلام وأورد الخوارزمي حديثا أسنده إلى
ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم
فليأت الباب وبعض الشعراء قريب من هذا المعنى إن كان أحمد خير
المرسلين فذا خير الوصيين أو كل الحديث هبا • لولاك أصبح ثلمة لا
تلتقي أطرافها وخصاصة لا تكمل • الضمير في أصبح يعود إلى الدين وقوله ثلمة أي
خللا لا تسد • كم جحفل لجيوش من أجزائه • يوم النزال بقي قولك
جحفل • الجحفل الجيش يقول كم من أجزاء هذا الجيش العظيم إن لم يجب
ويجعل له هذا الاسم وذلك مبالغة في صفة الكثرة وكم هنا خبرية للتكثير
وجحفل مجرور بها والجزء يتعلق بيقضي ومن أجزائه في موضع النصب
من الجزء والعامل في الظرف وهو يقضي أيضا وقولك فاعل وجحفل خبر مبتدأ
مقدر في موضع النصب على أنه محكي القول والجملة من قوله يقضي من صفة

وخير صفته جحفل الذوابة الورد المضاعف نسيجه لكنه بالذوابة تحمل المضاعف

الذى نسج على حلقتين والذوابة الرماح قال الخليل هى منسوبة الى الذوائب

وجعل الرماح كالحلل هذا الزرد والحمل هدب الثوب وهذا نقل فيه الى قول المتنبى

ومكوفة من زرد فوق بها ولكنه بالقنا مخمل يجى المنية منه لطعن النجل برح محاجر

وضرب اهدل يجى المنية اى ينشرها والنجل الواسع وبرح جمع برحها وهى العين

الواسعة كالنجلاء واستعار المحاجر لمواضع الطعن والاهدل المسترخى الى اسفل

نهنهت سورته بقلب قلب ثبت يخالفه صقيل مصقل نهنهت كففت وسورته

حدته والقلب الذى يقلب فيه الامور ويخبرها والثبت الثابت ويخالفه يتابعه

كانه خلف على متابعته فيما يريد منه والصقيل والمصقل للقاطع صلى عليك الله من

متسربل قصصا بهن سواك لا يتسربل الصلوة من الله الرحمة والمتسربل اللابس

واستعار لفظ القمص جمع قميص لما اشتمل عليه امير المؤمنين ع من الفضائل التى قصر عنها غيره

وانقطع دونها سواه والجار والمجرور فى قوله من متسربل فى موضع نصب على التميز وقصصا منصوب

بمتسربل وسواك مبتدأ والجملة المنفيه خبر عنه وبهن يتعلق بمتسربل وجزاك خير

عن نبيك انه الفاك ناصر الذى لا يخذل سمعا امير المؤمنين قصايدا يعنو لها ابن وجفع

جرول سمعا منصوب على المصدر وامير المؤمنين ع نداء مضاف وقصايد منصوب بالمصدر والجملة

بعدها صفتها ويعنو يذل وجفع وبشر بن ابى خازم شاعر معروف وجرول اسم الحطيئة الشاعر

وسمى حطيئة لقصره الدر من الفاظها لكنه ذكره ابن ابى الحديد بفضل جعل درر الفاظها

اصلا للدر وتفضيل الدر عندنه بان يجعل بين كل درتين خرزة وقال هى دون مدح الله جل وعز فوق

ما مدح الورى وعلاك منها افضل ولقد اجاد واحسن حشره الله

نعم توالاهم قد فرق من تسويد القصايد السبع العلوية در دار السلطنة

بنام خويش كردم ختم پايان

الهى عاقبت محمود كردان

تمت لحرز السبع العلوية در روز شنبه

در وقت عصر در مدرسه حسن پادشاه

فى شهر ربيع الآخر سنه ١٢٥٥

عرضت على اجازة نحو المبرد وكتبا حسانا للخليل بن احمد

لشرقيا ابن سيرين وحقائق مخلد و ناشر حرف وسند احمد

واشعة من الكميت وجرول وغيرها لحر يعض فاعبد

فما تعقدون ان قال هكذا مدورة بيضا وجنت على اليد

مزق ورقا لمن حصر سالا فالمعنى ولم تسل اسالا

لا يفعل الحق ولا التحق لا انفعلن يفعلن انفعلالا

لا يخفى على اهل الشعر ان مجرد العربية لا يفيد فيها ما لم يكن مطوية قلب سليم من شوائب النفاق مثل المولى

دماء لم يكن مقرونة بالبدعة العاطفة ثم مقلدات الدهور ومفلذات الشعراء

هر كه او را ويابه بهبودى نداشت وبدل روى بسوى نداشت

ملا صنع

اذا في مجلس ذكروا عليا . وسبطيه وفاطمة الزكية
فاقطب وجه من كان منهم . اذا ذكروا عليا وبنيه
يقول لما يقع ذروا فهذا . سقيم من حديث الرافضية
فابغوا انه لسلقلقية . فتعلل بالروايات البغية
برئت الى المهيمن من اناس . يرون الرفض حب الفاطمية
على آل الرسول صلوة ربي . ولعنته لتلك الجاهلية

دخل الكميت على الامام جعفر الصادق عليه السلام فراه منفكرا فترنم بهذا البيت

ذهب الذين يعاش في اكنافهم . لم يبق الا شامت او حاسد
فاجابه الكميت . وبقي على وجه البسيطة واحد
وهو المراد وانت ذاك الواحد

للسيد الحجار

شكوت الى الدنيا وقلت الى متى . اكابد امرا همه ليس ينجلي
الكل شريف تحتوي كرامة . وام على الهاشمي تعتل
فقالت نعم يا بن الحسين رميتكم . بسهم عناد حين طلقني علي
لئن نحو عامر اعلى امرئ . ذي جلال فبلية القدم تحو وتلك حبر اللياطي

قال السيد الطاهر ذو المناقب والمفاخر رضي الدين علي بن طاوس قدس الله روحه وزاد في عالم الدنى محله فتوحه في كتاب فرج المهموم في معرفة الحلال والحرام من علم النجوم فولد بان ابرخس وبطليموس وغيرهما كانباذقلس واسقلبيوس كانوا من الانبياء وان اكثر الحكماء كانوا كذلك وانما التبس على الناس امرهم لان اسمائهم اليونانية والقابهم العبرانية والسريانية انتهى كلامه اعلى الله مقامه
14
خزانة الخيال

نقل عن الخرائج والجرائح عن نصراني متطبب بالري يقال له مرعبيل وقد اتى عليه مائة سنة ونيف وقال كنت تلميذ بختيشوع طبيب المتوكل وكان يصطفيني فبعث اليه الحسن بن علي ان يبعث اليه باخص اصحابه عنده ليفصده فاختارني وقال قد طلب مني ابن الرضا من يفصده فصر اليه وهو اعلم في يومنا هذا ممن تحت السماء واحذر ان تعترض عليه فيما يامرك به فمضيت اليه فامرني الى حجرة وقال كن الى ان اطلبك قال وكان الوقت الذي دخلت اليه في عندي جيدا محمودا للفصد فدعاني في وقت غير محمود له واحضر طشتا عظيما ففصدت الاكحل فلم يزل الدم يخرج حتى امتلاء الطشت ثم قال لي اقطع فقطعت وغسل يده وشدها وردني الى الحجرة وقدم من الطعام الحار والبارد شيء كثير وبقيت الى العصر ثم دعاني فقال سرح ودعا بذلك الطشت فسرحت فخرج الدم الى ان امتلئ الطشت فقال اقطع فقطعت وشد يده وردني الى الحجرة فبت فيها فلما اصبحت وظهرت الشمس دعاني واحضر ذلك الطشت وقال سرح فسرحت فخرج من يده مثل اللبن الحليب الى ان امتلأ الطشت ثم قال اقطع فقطعت فشد يده وقدم الي تخت ثياب وخمسين دينارا وقال خذها واعذر وانصرف فاخذت وقلت يامرني السيد بخدمة قال نعم تحسن صحبة من يصحبك من دير العاقول فصرت الى بختيشوع وقلت له القصة فقال اجمعت الحكماء على ان اكثر ما يكون في بدن الانسان سبعة امنان من الدم وهذا الذي حكيت لو خرج من عين ماء لكان عجبا واعجب ما فيه اللبن ففكر ساعة ثم مكثنا ثلثة ايام بلياليها نقرء الكتب على ان نجد لهذه القصة ذكرا في العالم فلم نجد ثم قال لم يبق اليوم في النصرانية اعلم بالطب من راهب بدير العاقول فكتب اليه كتابا يذكر فيه ما جرى فخرجت وناديته فاشرف علي فقال من انت قلت صاحب بختيشوع قال امعك كتابه قلت نعم فارخى زنبيلا فجعلت الكتاب فيه فرفعه وقرء الكتاب ونزل من ساعته فقال انت الذي فصدت الرجل قلت نعم قال طوبى لامك وركب بغلا وسرنا فوافينا سر من رى وقد بقي من الليل ثلثه قلت اين تحب دار استاذنا ام دار الرجل قال دار الرجل فصرنا الى بابه قبل الاذان الاول ففتح الباب وخرج الينا خادم اسود وقال ايكما راهب دير العاقول فقال انا جعلت فداك فقال انزل وقال لي الخادم احتفظ بالبغلين فاخذ بيده ودخلا فاقمت الى ان اصبحنا وارتفع النهار
[redacted] ثم خرج الراهب وقد رمى بثياب الرهبانية ولبس ثيابا بيضا واسلم وقال خذ بي الان الى دار استاذك فصرنا الى باب بختيشوع فلما راه بادر اليه يعدو ثم قال ما الذي ازالك عن دينك قال وجدت المسيح فاسلمت على يده قال وجدت المسيح قال او نظيره فان هذه الفصدة لم يفعلها في العالم الا المسيح وهذا نظيره في اياته وبرهانه ثم انصرف اليه ولزم خدمته الى ان مات

في الكافي باسناده عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي حمزة عن ابي جعفر قال حسب اولو العزم ... قلت ما هم قال نوح وابراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليه وآله قلت له كيف صاروا اولو العزم قال لانهم بعثوا الى شرق الارض وغربها جنها وانسها ...

كما لحي والكاف ان المضفت زائدة
فيه فلا تحسبنها كاف تشبيه

من العتق نفسه لا يجب عليه الجمعة ولو هاياه مولاه لم تجب الجمعة
ولو اتفقت في يوم نفسه على الاظهر شرايع

اثر اصور ركنه بجب حوث الاثم ويبنع الحوت البكير غرق الغم
ومن قتادة ناهد كاعب
بدحوله في اذنه

حب علي ابن ابي طالب احلى من الشهادة للشارب
مع طراد الخيل في مجهم وضاب بيطو على ضاب

احسن من هذا ومن ذا وذا حب علي ابن ابي طالب

ان كنت فيا قلته كاذبا فلعنة الله على الكاذب

مادا بيكه تو هو ابر
دست بنده خدا بيت

در راه او شكسته دلامر نبايد

في شرح الصحيفة للسيد على خان وقد علمت ان المشية معنيين احدهما كونه
ذاته سبحانه بحيث يختار ما هو الخير والصلاح لنفس علمه الحق بالمصالح والخيرات
وعلى ذاته الاولى يرجع المرتبة الى صفات الذات والثاني الجاله الاشاعة
وحدانيته لا يجب اختياره ومرتبتها الى
من صفات الفعل

اذا لم يكن فضل من الله للفتى
فاكثر ما يجني عليه اجتهاده